دایرة المعارف

تاریخ

کتاب‌های مرجع

ترجمه و تألیف
مهدی ضرغامیان



مصر باستان







کوروش و
داریوش هخامنشی

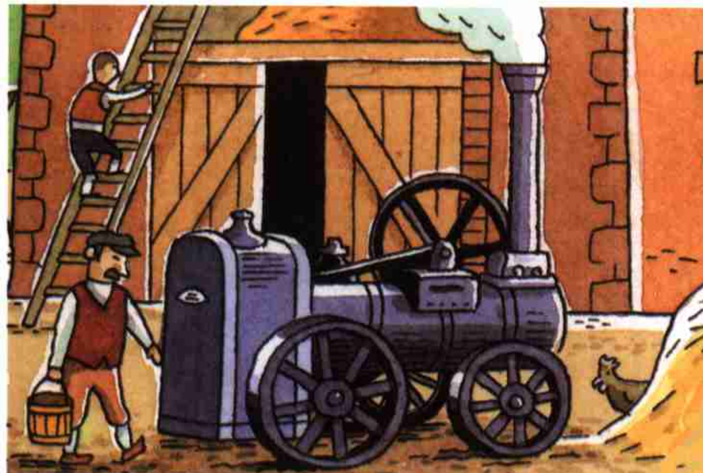
جنگ جهانی اول



انقلاب فرانسه









بسم الله الرحمن الرحیم

دایرة المعارف تاریخ

نویسنده: آن‌ماری لولورن

ترجمه و تألیف: مهدی ضرغامیان



عنوان و نام پدید آور	: دایرة المعارف تاریخ/ ترجمه و تألیف مهدی ضرغامیان.
مشخصات نشر	: تهران: محراب قلم، کتابهای مهتاب، ۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	: ۱۶۳ صفحه: مصور (رنگی)، نقشه.
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: Mon Premier Larousse de l`histoire, 2005
موضوع	: تاریخ- دایرة المعارف‌های کودکان و نوجوانان
موضوع	: تمدن- دایرة المعارف‌های کودکان و نوجوانان
شناسه افزوده	: ضرغامیان، مهدی، ۱۳٤٤- ،مترجم
رده بندی کنگره	: D۱۰/د۲۵ ۱۳۸۷
رده بندی دیویی	: ۹۰۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۲۵٤۱۶



دایرة المعارف تاریخ

ترجمه و تألیف مهدی ضرغامیان

طراح جلد: کاظم طلایی

امور هنری قبل از چاپ: موسسه فرهنگی هنری طراحان ایماژ

تصویرسازی:

پیتر آلن، جاکس آزم، رابرت باربرینی، سیریل برگر، امیل براوُو، آلیس چاربین
کلیمنت دواکس، ونسنت دسپلنچ، ناتالیا دیترل، برونو هیتز، اُلیورلاتیک، مارو مازاری
اریک موریس، موزو، پرونتو، پتریک رودریگز، رمی سیلارد، آن ویلزدُورف، شیوا ضیایی

نوبت چاپ: چهارم۱۳۹۰

تیراژ : ۳۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی: گلبان

چاپ : دانش‌پژوه

صحافی: معین

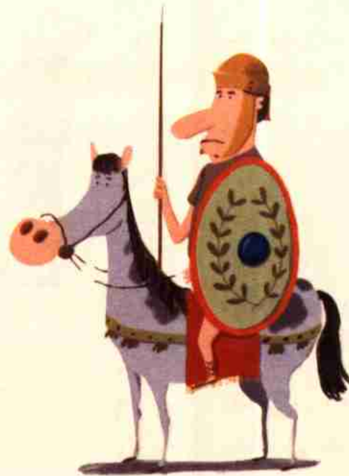
WWW.Mehrab-e-Ghalam.ir
www.meg.ir

شابک: ۱_ ۲۷۲ _ ۱۰۳ _ ۶۰۰ _ ۹۷۸

نشانی : تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، شماره ۱۰۴

تلفن : ۸۰_ ۶۶۴۹۰۸۷۹ ، ۶۶۴۱۸۱۹۰ دورنگار : ۶۶۴۶۵۲۰۱ ، صندوق پستی : ۵۶۸ _ ۱۳۱۴۵

دایرة المعارف تاریخ



فهرست















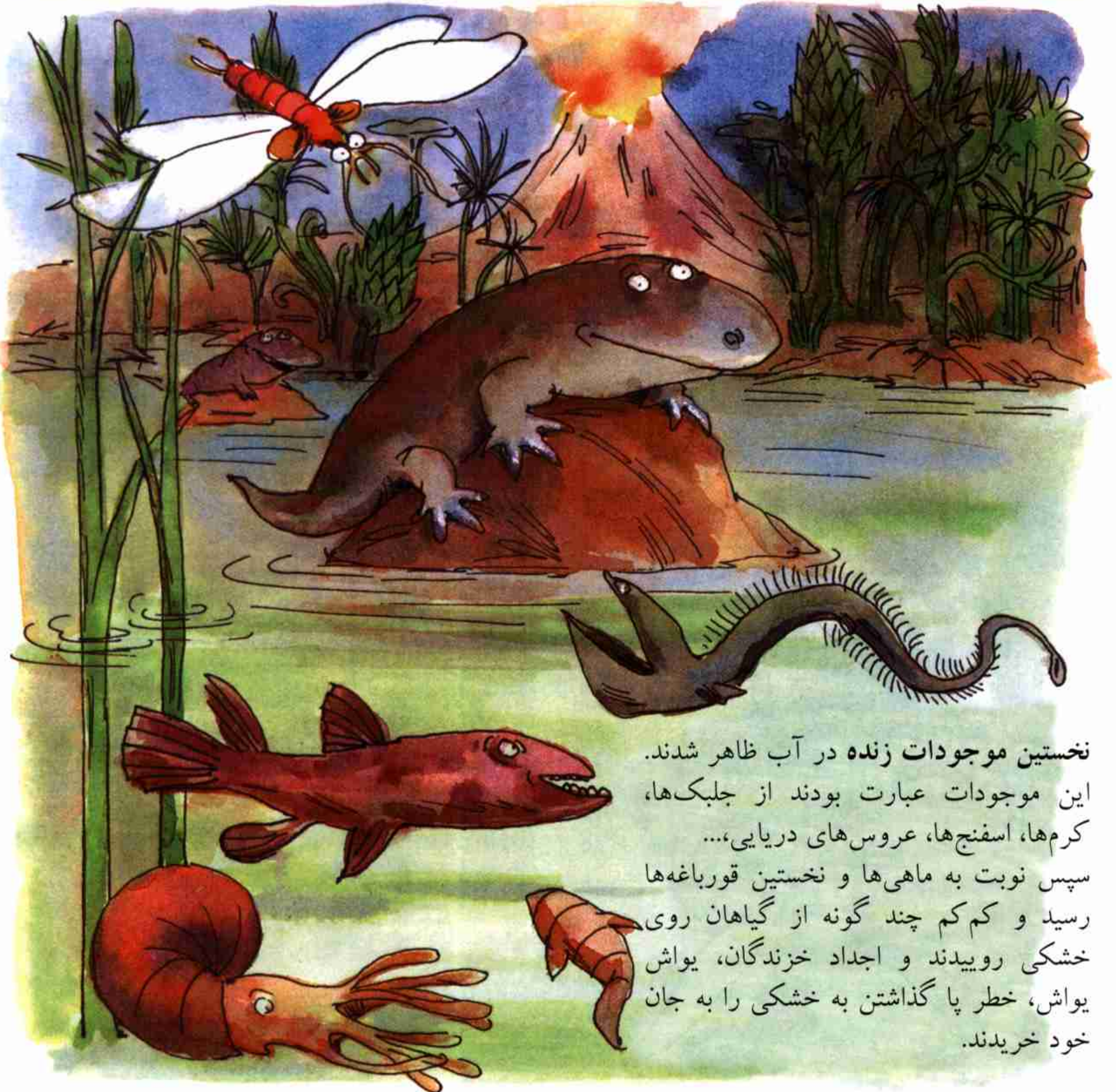






زمین دایناسورها

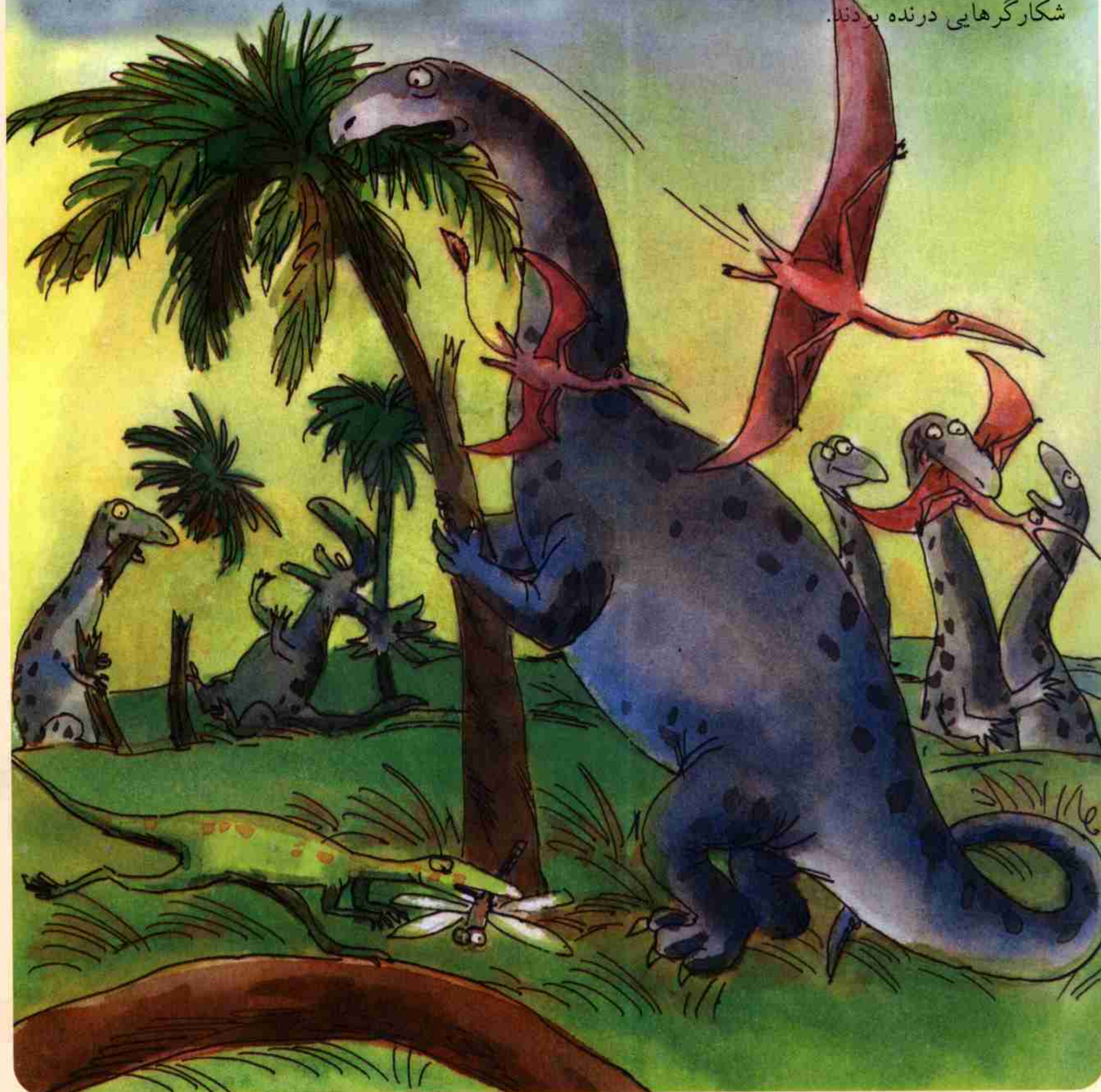
به مدت خیلی خیلی زیاد، هیچ انسانی روی زمین زندگی نمی‌کرد.
در آغاز، هیچ چیزی وجود نداشت. اما بعد، انواع و اقسام گیاهان و جانوران پدیدار شدند.
دایناسورها شناخته‌شده‌ترین جانوران آن زمان هستند.



نخستین موجودات زنده در آب ظاهر شدند. این موجودات عبارت بودند از جلبک‌ها، کرم‌ها، اسفنج‌ها، عروس‌های دریایی،...
سپس نوبت به ماهی‌ها و نخستین قورباغه‌ها رسید و کم‌کم چند گونه از گیاهان روی خشکی روییدند و اجداد خزندگان، یواش یواش، خطر پا گذاشتن به خشکی را به جان خود خریدند.

تقریباً بیش از ۲۰۰ میلیون سال پیش بود که **دایناسورها** به وجود آمدند. آن‌ها انواع گوناگونی داشتند. بعضی‌هایشان خیلی گنده بودند، حتی گنده‌تر از یک خانه؛ بعضی‌هایشان هم به اندازه‌ی یک سگ معمولی بودند. بعضی از آن‌ها برگ گیاهان را می‌خوردند، اما بعضی‌ها شکارگرهایی درنده بودند.

همه‌ی دایناسورها- درست همانند مارمولک‌های امروزی - **خزنده** بودند. واژه‌ی دایناسور به معنای «مارمولک وحشتناک» است. پوست آن‌ها از قطعه‌هایی مانند فلس پوشیده بود و تخم می‌گذاشتند. آن‌ها پیش از پیدایش انسان ناپدید شدند و ما هم علت واقعی آن را نمی‌دانیم.





سروکله‌ی انسان پیدا شد

موجود تازه‌ای حدود ۲/۵ میلیون سال پیش در علفزارهای آفریقا پیدا شد. او تنومند بود، روی دو پا راه می‌رفت و مغزی بزرگ داشت. این موجود، نخستین نماینده‌ی نوع انسان بود.





با این که انسان با بقیه‌ی جانوران فرق دارد، موجودی پستاندار به حساب می‌آید و از نظر علمی، همچون میمون‌ها جزء **نخستی‌ها** شناخته می‌شود.



نخستین انسان که انسانی اولیه محسوب می‌شود، **هوموهابیلیس** به معنای انسان ابزارساز نامیده شده است، زیرا او می‌توانست با استفاده از سنگ، ابزار و وسایل گوناگون بسازد.



هوموارِکتوس انسانی راست قامت بود. او صاف می‌ایستاد و آتش را کشف کرد.



نخستین نیای واقعی ما **انسان کرومانیون** است. ما کاملاً مانند کرومانیون‌ها هستیم.

اُسترالوپیته‌کوس از اجداد انسان است. او میمون نبود. اما انسان به معنای امروزی نیز نبود. مشهورترین فسیل استرالوپیته‌کوس که به دست آمده، **لوسی** نامیده شده است.



زندگی در یک سکونت گاه پیش از تاریخ

تعداد نخستین آدم‌ها کم بود. آن‌ها در قالب چند خانواده به طور گروهی زندگی می‌کردند. به دوره و زمانه‌ی آن‌ها پیش از تاریخ می‌گوییم. آن‌ها برای به دست آوردن غذا، به شکار می‌رفتند، از رود ماهی می‌گرفتند، میوه می‌چیدند و بعضی از گیاهان را جمع می‌کردند.

آدم‌های پیش از تاریخ در **مکان‌هایی امن** و محفوظ از شر جانوران وحشی، غالباً در کنار رودخانه زندگی می‌کردند. آن‌ها نزدیک **غارها** یا دخمه‌ها سکونت می‌کردند و با شاخه‌ها و پوست جانوران چیزهایی **شبیه کلبه** می‌ساختند.



خانواده‌ها به مدت زیاد
در یک جا نمی‌ماندند.



آن‌ها به دنبال شکار یا به خاطر یافتن محل بهتر زندگی نقل مکان می‌کردند. آدم‌های اولیه **خانه به دوش** یا چادرنشین بودند.



درپناهگاه آن‌ها **آتش**، به طور پیوسته روشن بود. آن‌ها از آتش برای پختن غذا، گرم کردن خود، روشنایی و نیز دورکردن جانوران وحشی استفاده می‌کردند.



زندگی روزانه‌ی کرومانیون‌ها

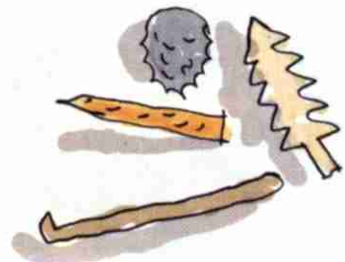
زندگی انسان کرومانیون سخت و دشوار بود. آن‌ها زیاد عمر نمی‌کردند، خوراکشان را مستقیماً از طبیعت به دست می‌آوردند و مجبور بودند در برابر جانوران وحشی از خود مراقبت کنند.



کرومانیون‌ها برای **شکار** یا **صید** ماهی از وسایلی بسیار ساده استفاده می‌کردند: تبرسنگی، پیکان‌هایی استخوانی و نیزه‌های چوبی.



شکار گوزن آسان بود، زیرا با گله حرکت می‌کرد. انسان پیش از تاریخ گوشتش را می‌خورد، پوستش را در می‌آورد و با استخوان و شاخ‌هایش سلاح می‌ساخت.



آدم‌های پیش از تاریخ با استفاده از استخوان‌های گوزن ابزارآلات و سلاح‌های خود را می‌ساختند: نیزه، چاقو، خنجر و غیره.



زن‌ها با پوست گوزن که گرم و نرم بود، لباس و چادر درست می‌کردند. از تاندون‌ها به عنوان نخ استفاده می‌کردند. استخوان‌ها نیز به شکل سوزن درمی‌آمدند.



آدم‌های پیش از تاریخ گیاهان و میوه‌های دور و بر خود را جمع می‌کردند و می‌خوردند.



آدم‌های پیش از تاریخ در انتهای غارها نقاشی‌های جالبی می‌کردند. این نقش‌ها جانورانی وحشی مانند اسب، گاونر، گاومیش، ماموت وغیره را نشان می‌دادند. آن‌ها با انگشت‌هایشان، با چوب‌های کوچکشان یا برگ‌ها نقاشی و رنگ‌آمیزی می‌کردند. آن‌ها از رنگ‌هایی استفاده می‌کردند که در طبیعت می‌یافتند، رنگ‌هایی مانند قرمز، زرد و سیاه. آن‌ها با چراغ‌های روغنی اطراف خود را روشن می‌کردند. آدم‌های پیش از تاریخ در این غارها زندگی نمی‌کردند. به نظر می‌آید که این مکان‌ها نیایشگاه‌هایی برای برگزاری مراسم دینی بوده است.



پیدایش کشاورزی

انسان نخستین از گیاهان و جانوران وحشی تغذیه می‌کرد. اما وقتی به نحوه‌ی کشت بعضی از گیاهان و پرورش بعضی از جانوران پی‌برد، روش زندگی او تغییر کرد.

با **ابداع کشاورزی و دام‌پروری** آدم‌ها غذای بیشتری داشتند. طول عمر آدم‌ها بیشتر شد، نیرومندتر شدند و جمعیت‌شان افزایش یافت. به این دوره ، **عصر نو سنگی** می‌گویند.

نخستین خانه‌ها چوبی بودند.

برای نگه‌داری و پختن غذا با گل خام کاسه وکوزه ساختند.

با پشم جانوران پارچه بافتند.

آدم‌ها به جای این که مانند گذشته، منتظر بمانند تا گیاهان وحشی و خودرو در اطرافشان بروید، شروع کردند به کاشتن مغذی‌ترین دانه‌های خوراکی، دانه‌های گیاهانی نظیر **گندم** و **جو**. به این ترتیب، کم‌کم آن‌ها کشاورز شدند و خانه‌هایی واقعی ساختند. با ساختن همین خانه‌ها بود که نخستین روستاها به وجود آمد.

انسان پیش از تاریخ یاد گرفت که جانوران وحشی را **رام کند** و آن‌ها را **پرورش دهد.**



نخستین جانوری که به دست انسان رام شد، **گرگ** بود.



آن‌ها توله‌های گرگی را پیش خود نگه داشتند که مادرشان کشته شده بود. آدم‌ها به توله‌های این گرگ غذا دادند.

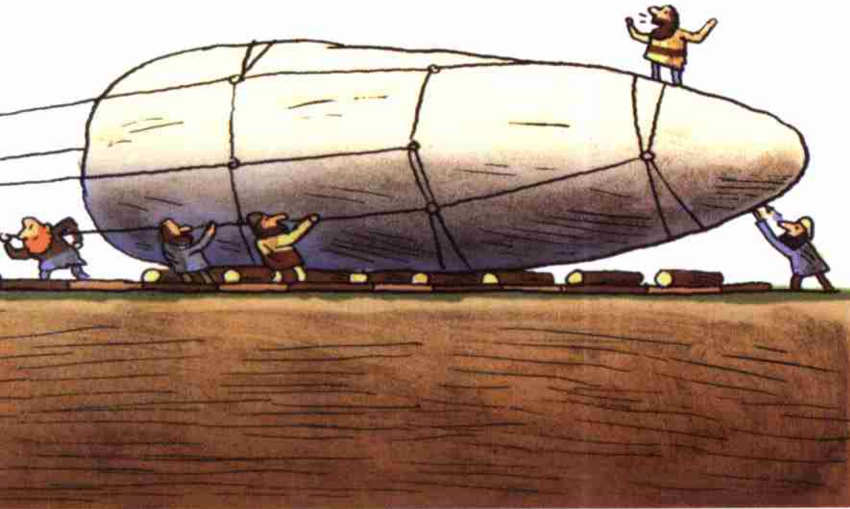


کم‌کم گرگ‌ها خوی وحشی‌گری و خون‌خواری خود را از دست دادند و به سگ تبدیل شدند.



سنگ‌میزها و راست‌سنگ‌ها

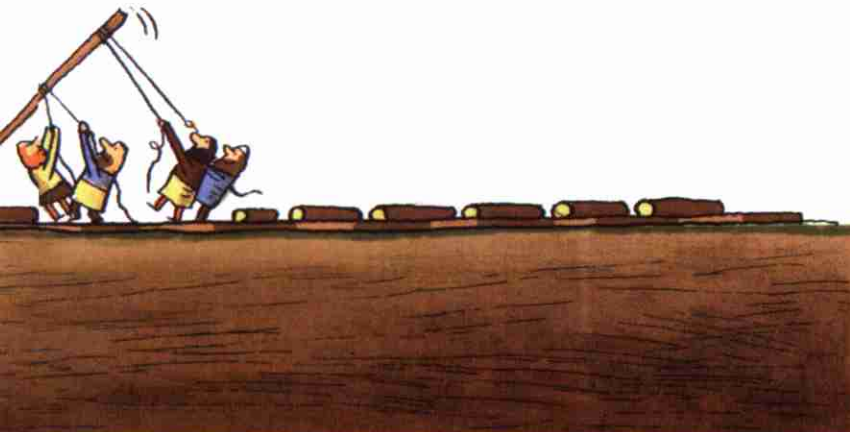
کشاورزان پیش از تاریخ، بناهای سنگی بسیار عظیمی را به وجود آورده‌اند که گاهی به آن‌ها خرسنگ گفته می‌شود. بدون تردید، بعضی از این بناها مقبره‌اند، اما برخی دیگر نیز به پاس خدایانشان ساخته شده‌اند.



سنگ‌میزها شبیه میزهای سنگی بسیار بزرگ هستند. **راست‌سنگ‌ها** سنگ‌هایی برافراشته و ایستاده‌اند.

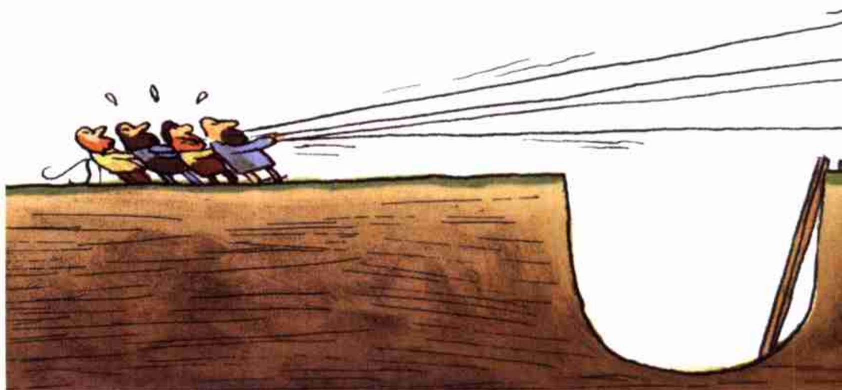
مردم پیش از تاریخ از سنگ‌هایی استفاده می‌کردند که ارتفاعشان به ۱۰ متر می‌رسید و چند تُن وزن داشتند.

مدت‌ها بود که کسی نمی‌دانست آن‌ها چگونه توانسته بودند این سنگ‌های غول پیکر را جا به جا کنند و آن‌ها را در زمین راست بکارند.

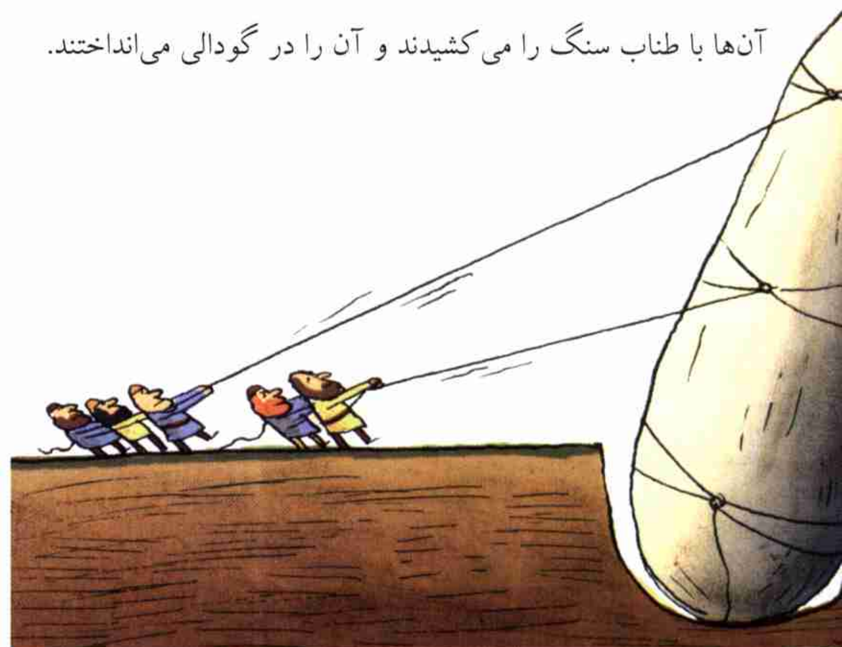


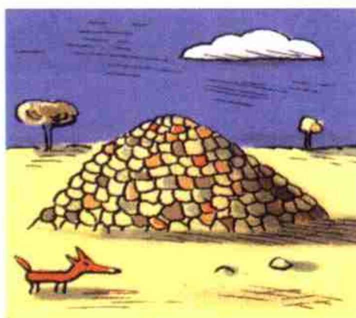
با گوه‌های چوبی یا سنگ‌های درشت، قطعه‌های بسیار بزرگ سنگ را می‌تراشیدند. سپس آن‌ها را روی کنده‌های درخت می‌گذاشتند. آن گاه با استفاده از طناب‌های ضخیم آن‌ها را می‌کشیدند.

این مقبره‌ها و بناها نشان می‌دهند که مردم پیش از تاریخ **سازمان‌دهی** خوبی داشتند و می‌توانستند **گروهی کار کنند.**

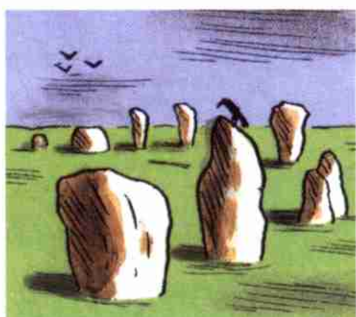


آن‌ها با طناب سنگ را می‌کشیدند و آن را در گودالی می‌انداختند.





با **توده‌های سنگی** روی گور پادشاهان را می‌پوشاندند. سلاح و جواهرآلات شاه را نیز با او دفن می‌کردند.



چند ردیف از **راست‌سنگ‌ها** در کارناک در بروتانی فرانسه باقی مانده است.



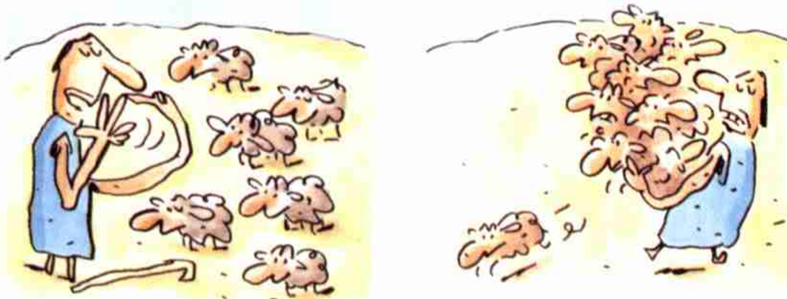
استون هنج در انگلستان مشهورترین مجموعه‌ی دایره‌ای شکل راست سنگ‌هاست.



ابداع نوشتار

نوشتار کمی بیش از ۵۰۰۰ سال پیش در بین‌النهرین که منطقه‌ای در خاورمیانه است، ابداع شد. تاریخ با نوشتار شروع شد. از این هنگام، عصر پیش از تاریخ پایان یافت.

بین النهرین از ثروتمندترین مناطق عهد باستان بوده است. کشاورزی و دام‌پروری در این منطقه پیشرفت کرده بود. شهرهایی ساخته شده بود که در آن‌ها کاخ‌هایی برای شاه‌ها و معبدهایی برای خدایان وجود داشت.



مردم بین النهرین برای آسان کردن کار بازرگانی و برای فراموش نکردن اموال و خریدهایشان، تصویرهای ساده و کوچکی می‌کشیدند.



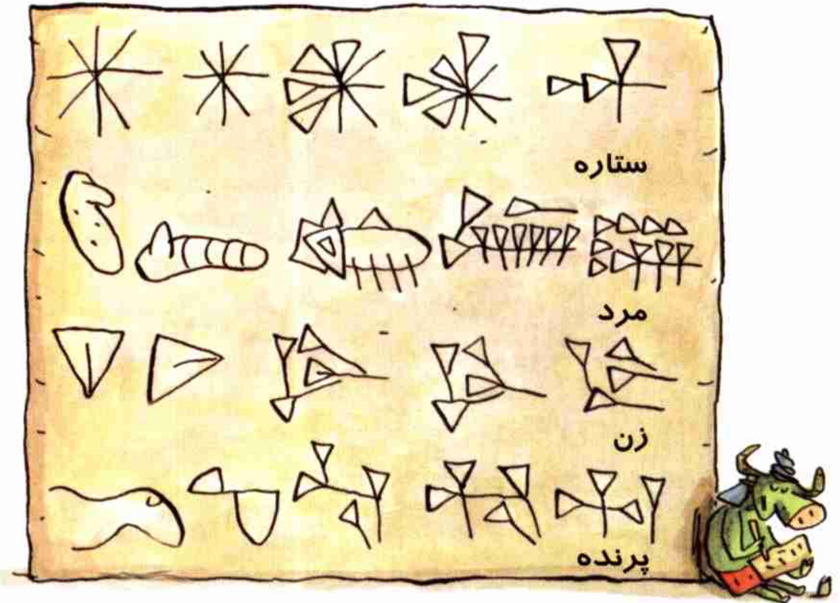
آن‌ها تصویری خاص برای واژه‌ی « گوسفند» و تصویر دیگری برای تعداد گوسفندها داشتند.



آن‌ها این نقش‌های کوچک را با چوب‌های نازک کوچکی روی صفحه‌های گلی نرم ترسیم می‌کردند. فروشنده‌ها و تاجرها معنای این نقش را می‌دانستند. بدین ترتیب **نوشتار پدید آمد.**



ابداع نوشتار چنان مهم است که افسانه‌ای پیدایش آن را به پادشاهان نسبت داده است.





مردم بین‌النهرین به تدریج تصویرهای ساده و کوچکی از درخت، گوسفند، مرد، زن و.... کشیدند.

سپس این تصویرها ساده و ساده‌تر شدند، تا جایی که دیگر نمی‌شد آن‌ها را شناخت: نشانه‌هایی که باید آن‌ها را آموزش می‌دادند.





کاتب‌ها

خط از مهم‌ترین ابداعات بشر است. مردم بین‌النهرین با استفاده از خط توانستند قوانین، متون دینی، تاریخ پادشاهان و حوادث بزرگ زندگی قومی خود را بنویسند.



نزدیک به ۴۰۰۰ سال پیش، پادشاه بابل به نام **حمورابی**، قوانین سرزمین خود را روی سنگ بزرگی نوشت.





فراگیری خواندن و نوشتن، کار سختی بود. به کسانی که بلد بودند بنویسند، **کاتب** می‌گفتند. کاتب‌ها آدم‌های خیلی مهمی بودند.





با خواندن این نوشته‌ها توانستیم تاریخ پادشاهان و مردم را بشناسیم، زبان مردم و اعتقاداتشان را کشف کنیم،... پیدایش خط، **پایان دوران پیش از تاریخ** است.



کاتب‌ها ماجراهای خدایان و قهرمانان بزرگ اقوام گذشته را می‌نوشتند، مانند ماجرای **گیلگمش** که پادشاه دلاوری بود که بر غول وحشتناکی به نام هومبابا غلبه کرد.

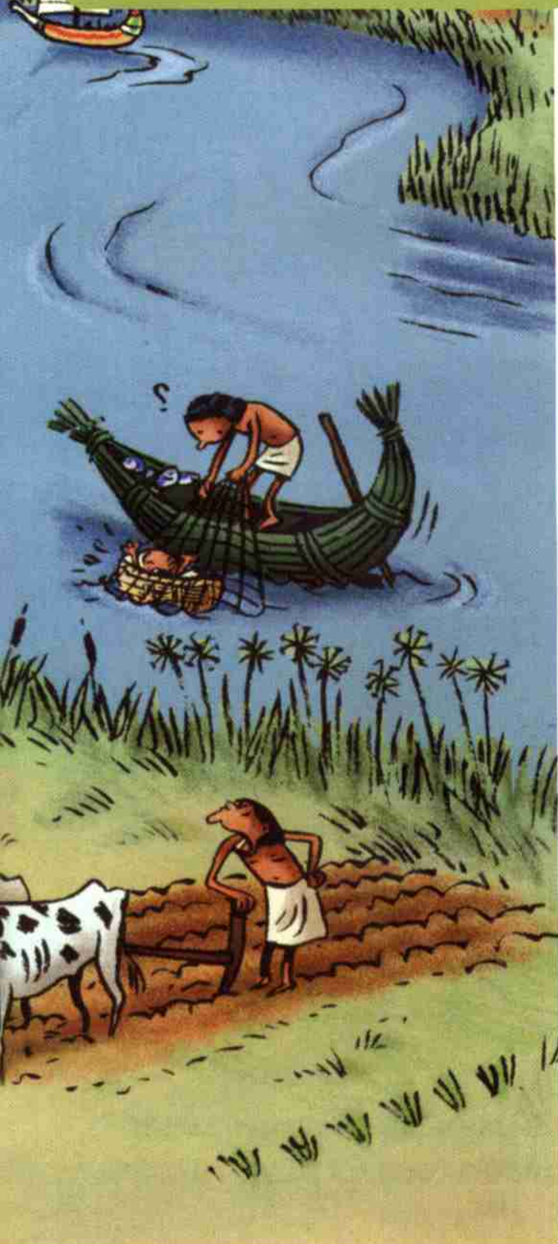


کاتب‌ها با استفاده از چوب‌های نوک تیز روی لوحه‌های گلی نرم می‌نوشتند.



مصر، سرزمین فرعون‌ها

مصری‌های باستان در ساحل رود نیل چنان تمدن بزرگی به وجود آوردند که بیش از ۳۰۰۰ سال دوام آورد. رود نیل اساس این تمدن بود و سرزمین مصر، سرزمین فرعون‌ها و اهرام.





نیل در میان صحرای آفریقا جاری است. اگر از آسمان نگاه کنیم، این رود هم‌چون روبان آبی‌رنگ بلندی است که اطرافش به سبب وجود کشتزارها سبز رنگ است. اگر نیل نبود، هیچ کس نمی‌توانست در مصر زندگی کند، زیرا هیچ‌گاه در این سرزمین باران نمی‌بارد.



هرسال ، نیل **طغیان می‌کرد** و ساحل آن به زیر آب می‌رفت. وقتی طغیان به پایان می‌رسید، خاک بسیار حاصل‌خیزی بر ساحل رودخانه می‌نشست. کشاورزان از این فرصت استفاده می‌کردند و انواع گیاهان را می‌کاشتند.



فعالیت کشاورزان بر سواحل رود نیل، سرزمین مصر را ثروتمند کرده بود. در کناره‌ی این رود، روستاها و شهرهای زیادی پدید آمد. مصری‌ها برای خدایان خود معبدهای بزرگی ساختند. آن‌ها برای دفن فرعون‌ها هرم‌های مشهور را بنا کردند.



فرعون‌ها

به پادشاهان مصر فرعون می‌گفتند. مردم به فرعون‌ها به چشم خدایانی زنده می‌نگریستند. آن‌ها صاحب قدرت مطلق و ارباب تمامی سرزمین‌ها بودند.



ملکه **نِفِرتیتی** همسر فرعونی به نام **آخناتون** بود. او به خاطر زیبایی‌اش بسیار مشهور بود.

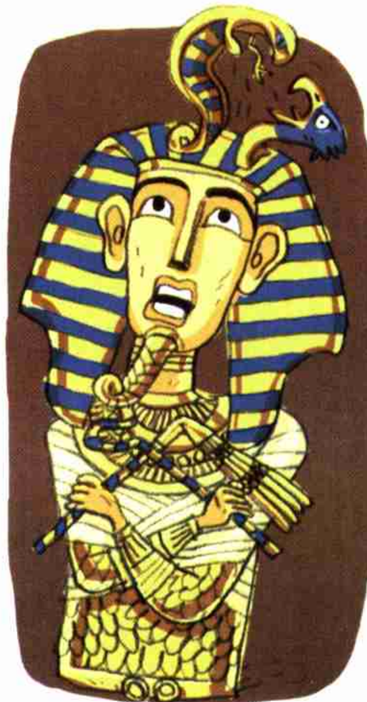
خئوپس، یکی از قدیمی‌ترین فرعون‌ها هرمی شگفت‌انگیز دارد. این هرم از ۲ میلیون آجر سنگی تشکیل شده است. ۱۰۰٫۰۰۰ کارگر و کشاورز در طول ۳۰ سال این هرم را ساخته‌اند.



رامسس

بزرگ‌ترین فرعون مصر بود. او تا ۹۰ سالگی بر مصر حکم راند. رامسس ۱۰۰ فرزند داشت. او فاتحی بزرگ و سازنده‌ای توانا بود.





توتانخامون

به خاطر گور پر از جواهرش مشهورترین فرعون مصر است. او در ۱۹ سالگی درگذشت، با این حال، در زمان مرگ ۱۰ سال حکومت کرده بود. نقاب طلایی او همراه **نِمس** است. نِمس کلاه فرعون‌هاست که با مار کبرای محافظ تزیین شده بود. او عصایی جادویی، شلاق و ریش مصنوعی که نشانه‌ی قدرت فرعون‌ها بود، داشت.





پسر بچه‌ها کله‌شان را می‌تراشیدند و فقط یک دسته مو باقی می‌گذاشتند.

بیشتر مصری‌ها **کشاورز** بودند. کشتزارها به فرعون یا خدایان تعلق داشت. کاهنان نماینده‌ی خدایان به حساب می‌آمدند.







خدایان مصری‌ها

مردم هر شهر و هر واحه خدایان خود را داشتند. مردم بیشتر این خداها را دارای بدنی به شکل انسان و سری به شکل حیوان می‌دانستند. در یک دست این خداها صلیب زندگی و در دست دیگر عصای قدرت بود.

هاثور الاهه‌ی عشق، شادی و موسیقی بود. او به شکل یک گاو یا با شاخ‌های گاو بر سرش نشان داده می‌شد. او عصای ملکه‌ها را که به‌شکل نیلوفر آبی بود حمل می‌کرد.



رِع یا **رَع** خدای خورشید بود. او هر روز سوار بر قایق طلایی خود در آسمان شناور بود. هنگام شب، او از سرزمین مردگان می‌گذشت که در آن‌جا هزاران خطر در انتظارش بود. معمولاً رع را با سر **شاهین** و کلاهی به شکل خورشید نشان می‌دادند.



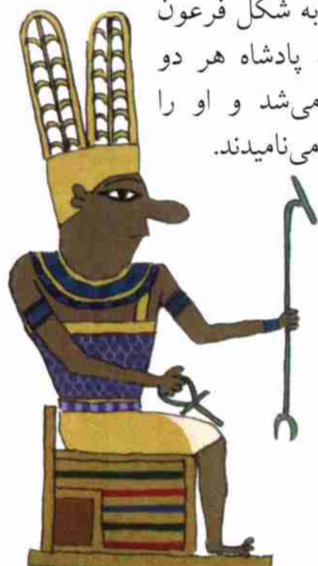
آپیس به شکل یک **گاو نر** مقدس بود.

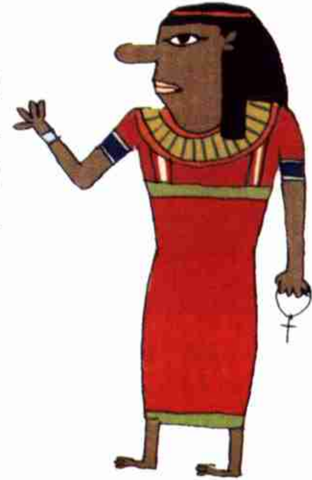




تات خدای کاتبان بود. مصری‌ها او را در حال نوشتن می‌کشیدند. او سر پرنده‌ای را داشت به نام **ایبیس**.

آمون که به شکل فرعون و رَع بود، پادشاه هر دو محسوب می‌شد و او را آمون-رع می‌نامیدند.





ایزیس همسر ازیریس و خدای زندگی و جادو بوده است. همچنین او نگهبان خانواده بوده است.



افسانه‌ی اُزیریس

خدایان اُزیریس را به عنوان پادشاه انتخاب کرده بودند. اما برادرش **سِث** که حسود بود، او را کشت و تکه‌های بدنش را در گوشه‌های مختلف سرزمین مصر پراکند. **ایزیس،** همسر ازیریس، قطعه‌های بدن او را جمع کرد و با نوارهای کوچکی آن‌ها را به هم وصل کرد. ازیریس دوباره جان گرفت و اولین مومیایی شد. به این ترتیب بود که **خدای مردگان** لقب گرفت. ازیریس را با بدن مومیایی با دو نشانه‌ی عصا و شلاق نشان می‌دادند.



آنوبیس خدای نگهبان مراسم مومیایی و مومیایی کردن بود. همچنین او مردگان را برای محاکمه‌ی ازیریس راهنمایی می‌کرد. او را با سر سیاه رنگ یک **شغال** نشان می‌دادند.



هُروس پسر ایزیس و ازیریس بود. او با به چنگ آوردن تخت پادشاهی مصر انتقام پدرش را گرفت. او حافظ فرعون‌ها بود. هروس به شکل **شاهین** با کلاه شاهی نشان داده می‌شد.



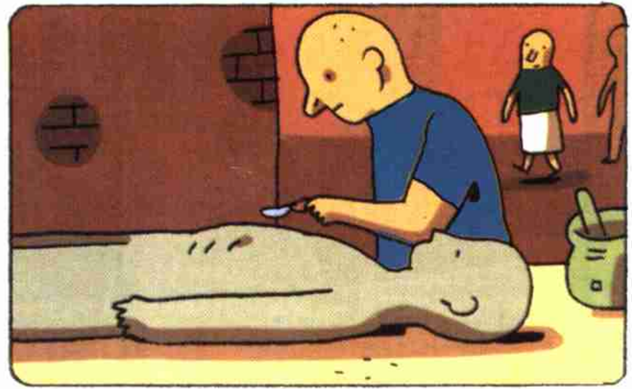
سِث برادر ازیریس بود که او را کشت. او خدای توفان و بیابان و نیروهای وحشت‌آور طبیعت بود.



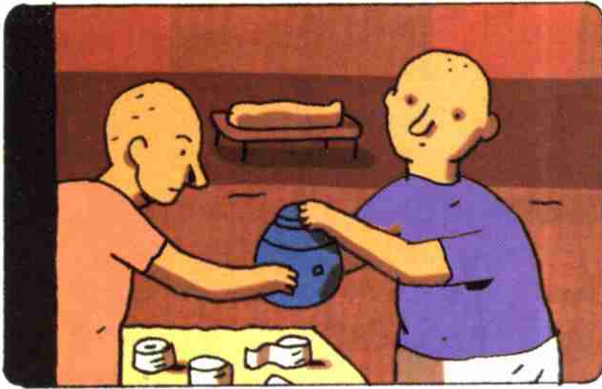
اسرار مومیایی‌ها

به اعتقاد مصری‌ها زندگی پس از مرگ ادامه دارد. بنابراین به منظور ادامه‌ی زندگی، باید بدن خود را حفظ می‌کردند. از این رو بود که مردگان را مومیایی می‌کردند.

مصری‌ها برای حفظ بدن فرعون‌هایشان، روش خارق‌العاده‌ای یافته بودند. آن‌ها فرعون‌ها را **مومیایی می‌کردند**. مراسم مومیایی کردن ۷۰ روز طول می‌کشید.



۱. کاهن‌ها مسئول مومیایی کردن بودند. آن‌ها می‌گفتند که **آنوبیس، خدای سر شغال** به ایشان کمک می‌کند.



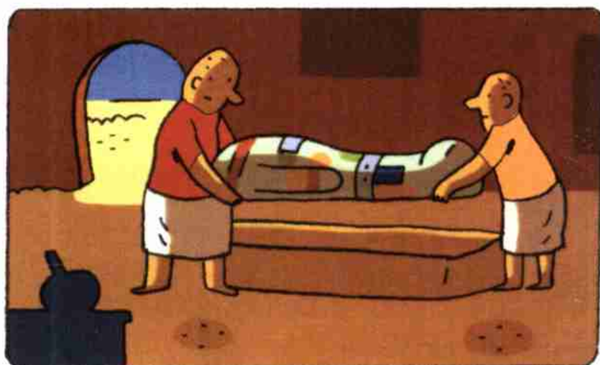
۲. مغز فرعون را با یک قلاب از داخل بینی‌اش خارج می‌کردند. سپس محتویات داخل شکمش را در می‌آوردند و در ظرف‌هایی می‌گذاشتند.



۳. بدن او را به مدت ۴۰ روز در **نمک** می‌پوشاندند تا خشک شود. آن وقت داخل بدنش را با پارچه پر می‌کردند و تمامی بدنش را **باندپیچی** می‌کردند.



۴. وقتی مومیایی آماده می‌شد کاهن مسئول کار **نقابی طلایی** روی صورت مومیایی می‌گذاشت که نشان دهنده‌ی چهره‌ی اصلی او بود.



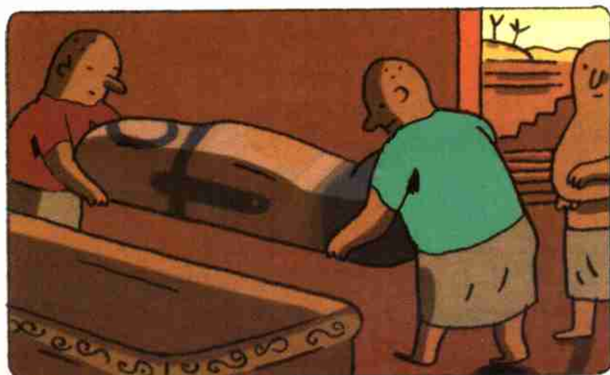
۵. سپس کاهن‌ها مومیایی را در یک جعبه‌ی چوبی نقاشی شده می‌گذاشتند که تابوت او محسوب می‌شد.



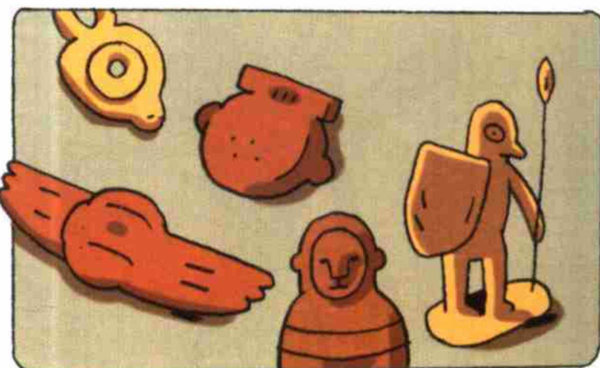
۶. چندین تابوت از مومیایی حفاظت می‌کردند. **تابوت‌ها** را یکی یکی داخل هم دیگر می‌گذاشتند.



۷. مومیایی را در کشتی می‌گذاشتند و از طریق رود نیل تا محل مقبره می‌رفتند.



۸ . کاهن‌ها مومیایی را در تابوتی سنگی قرارمی‌دادند.



۹. آن‌ها مقداری آذوقه و اشیای مورد نیاز را در مقبره‌اش می‌گذاشتند.

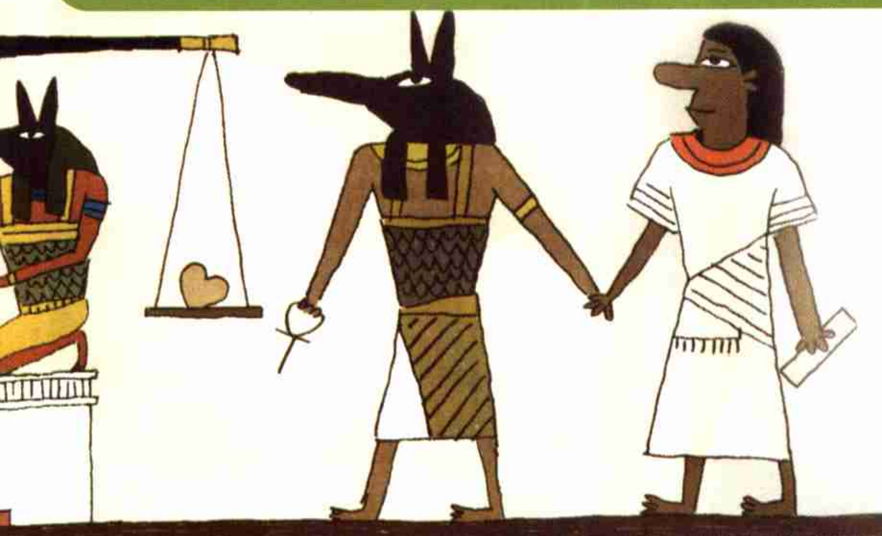


۱۰. سپس در ورودی مقبره را می‌بستند، طوری که **هیچ گاه نباید باز می‌شد.** وای بر احوال دزدهایی که می‌خواستند وارد مقبره شوند!



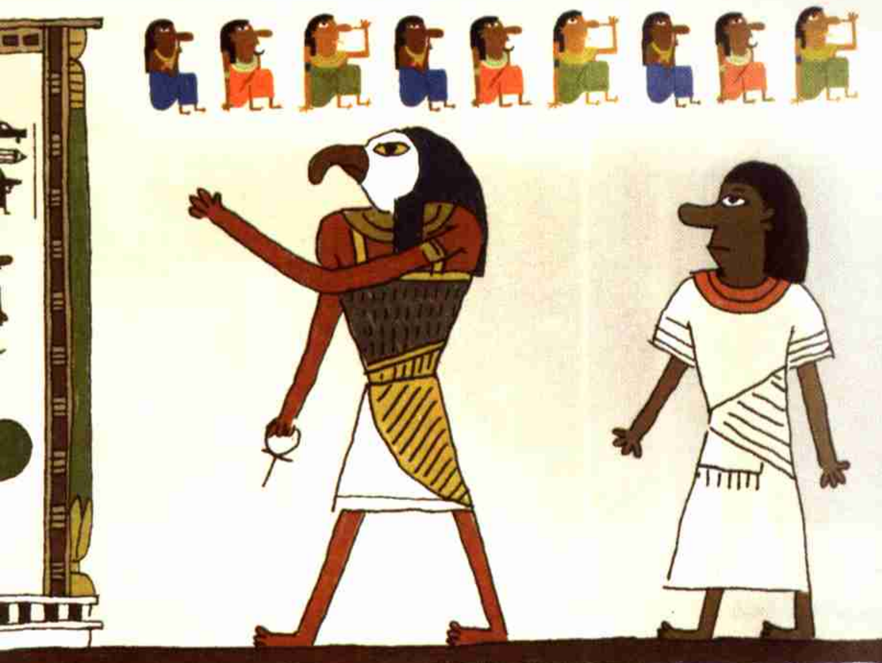
سفر بزرگ مردگان

به اعتقاد مصری‌ها زندگی جدید مردگان با سفر خطرناک آن‌ها به دنیای زیر زمین شروع می‌شد که متعلق به ازیریس بود. ازیریس خدای سرزمین مردگان بود.

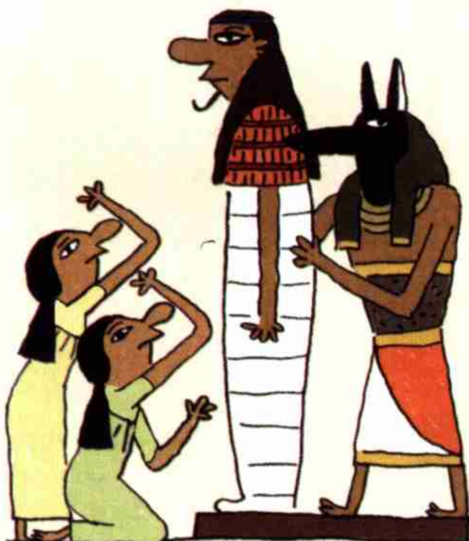


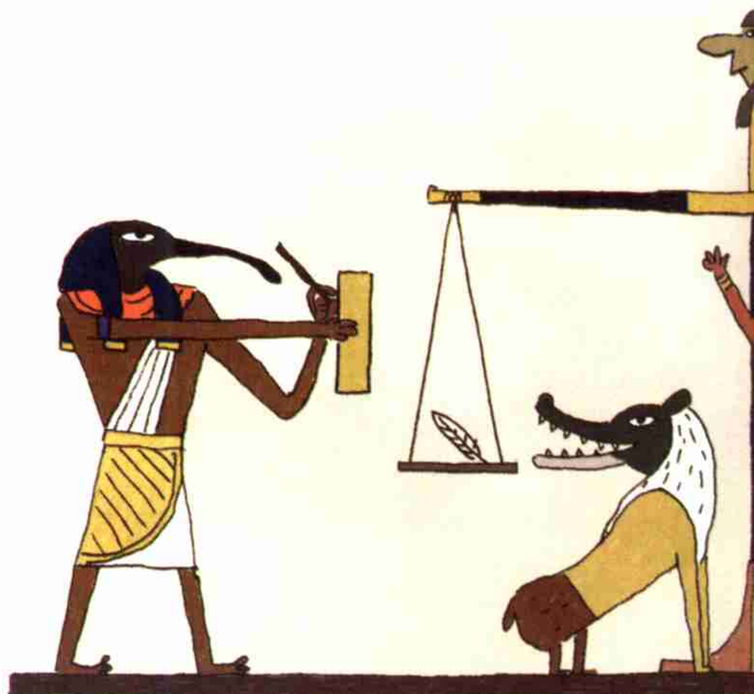
۱. آنوبیس، خدایی که سرش مانند شغال است، مرده را به سوی در ورودی جهان زیر زمین می‌برد تا در دادگاه **ازیریس** مورد قضاوت قرار گیرد.

۲. مرده اعلام می‌کند که هرگز کار بدی نکرده و فقط کارهای خوب انجام داده است. متن **اعلام بی‌گناهی‌اش** در توماری نوشته شده که در دست گرفته است.



۳. قلب او در یک کفه‌ی ترازو است. وزن آن نباید از وزن پر **مات** بیشتر باشد. پر این خدا پَرِ حقیقت است. هرقدر که مرده خطاهای بیشتری کرده باشد، قلبش سنگین‌تر خواهد بود.





٤. مات خدای عدالت، مراقب وزن کردن است. **تات** خدای نوشتن، با سر ایبیس است و نتیجه‌ی وزن کردن قلب مرده را یادداشت می‌کند.

٥. اگر قلب از پر سبک‌تر باشد، مرده می‌تواند به سفر خود ادامه دهد. اما اگر سنگین‌تر باشد، هیولای وحشتناکی که نزدیک ترازو کمین کرده است، می‌پرد و مرده را می‌خورد.

٦. هُروس خدایی که سری مانند شاهین دارد، مرده را با قلب سبکش به طرف تخت ازیریس می‌برد. زندگی جدید او از همین جا شروع می‌شود.





اسرار هیروگلیف

مصری‌ها دو نوع خط داشتند: یکی از آن‌ها خطی ساده و برای زندگی روزمره بود و دیگری خطی پیچیده‌تر از دیگری و برای مسایل دینی و یادداشت‌های روی بناها بود.

واژه‌ی **هیروگلیف** به معنای «خط مقدس» است، زیرا با استفاده از این خط درباره‌ی خدایان، فرعون‌ها و مرده‌ها می‌نوشتند.

فراگیری نوشتن با خط هیروگلیف **۱۲سال** وقت می‌بُرد. تعداد کاتبانی که می‌توانستند این خط را بنویسند و بخوانند، خیلی کم بود.

در مصر کاغذ نبود. اما با ساقه‌های پاپیروس که نوعی نی بود و درساحل رود نیل می‌رویید، لوله‌هایی کاغذی درست می‌کردند.

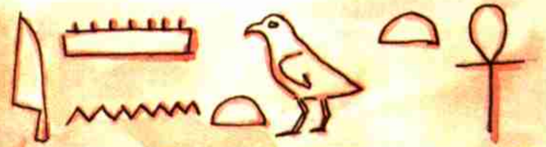
کاتب برای نوشتن از **قلم مویی چوبی** استفاده می‌کرد که آن را در مرکب فرو می‌برد.

شامپولیون توانست نوشته‌های هیروگلیف را بخواند...



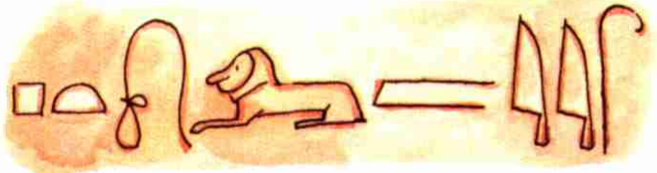
با پایان گرفتن عصر فرعون‌ها، دیگر هیچ کس نمی‌توانست هیروگلیف‌ها را بخواند. جوانی فرانسوی **به نام ژان - فرانسوا شامپولیون** که در زمان ناپلئون به دنیا آمده بود، به این خط علاقه‌مند شد.

وقتی که شامپولیون بچه‌ی کوچکی بود، خیلی دوست داشت این علامت‌های اسرارآمیز را بشناسد. بنابراین شروع کرد به یادگیری **زبان‌های باستانی** مانند یونانی و عبری.



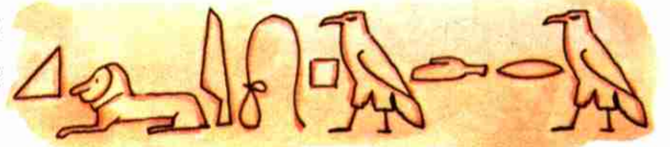
قاب توتانخامون

ارتش ناپلئون از مصر سنگی آورد به نام **سنگ روزتا**. روی این سنگ متنی به خط **هیروگلیف** و متنی به **یونانی** کنده شده بود.



قاب بطلمیوس

شامپولیون با بررسی این سنگ مشاهده کرد که بعضی از هیروگلیف‌ها در قاب هستند. او می‌دانست که نام بعضی از شاهان در متن یونانی هست. کسانی مانند بطلمیوس، کلئوپاترا و ...



قاب کلئوپاترا

شامپولیون گمان کرد که احتمالاً این قاب، به نام پادشاهان تعلق دارند. به این ترتیب، او قدم اول را در خواندن هیروگلیف‌ها برداشت.



دیوار بزرگ چین

چین سرزمینی بزرگ و بسیار پر جمعیت است. پادشاهان چین دیوار بزرگی ساختند تا سرزمین خود را از دست مهاجمان محفوظ نگه دارند.

ساختن دیوار بزرگ چین صدها سال طول کشید. بیش از **۲میلیون** روستایی چینی و بردگان، زیر نظر ارتش پادشاهی، برای ساختن آن زحمت کشیدند. طول دیوار چین بسیار زیاد است. بیشتر از **۵۰۰۰کیلومتر.** در این دیوار **۲۵۰۰۰برج نگهبانی** ساخته شده است تا سربازها به طورشبانه روزی در آن‌ها نگهبانی بدهند.





نخستین پادشاه چین کین شی هوانگ بود. او سرزمین خود را بنا برقسمت اول نامش **چین** نامید. او خود را **پسر آسمان** دانست. همه‌ی پادشاهان چین نیز چنین کردند و **کین** را به نام خود افزودند. کین شی هوانگ با مجسمه‌ی بیش از **۶۰۰۰ سرباز** دفن شده است. شکل همه‌ی این مجسمه‌ها با هم فرق دارد. بعضی از مجسمه‌ها کماندار، بعضی‌ها سرباز پیاده و بعضی دیگر ارابه‌ران هستند.

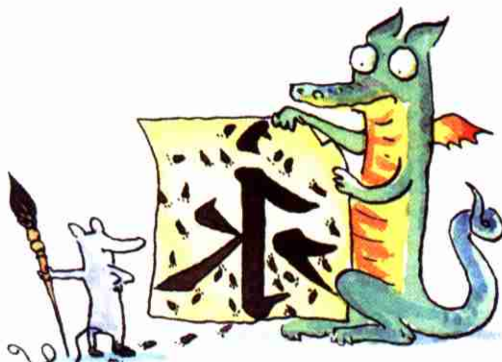


اختراعات چینی‌ها

چینی‌ها خیلی پیشتر از اروپایی‌ها توانستند پارچه‌های بسیار ظریف ابریشمی ببافند، کاغذ درست کنند، ظروف چینی بسازند، بیماران را مداوا کنند...

خط چینی خیلی قدیمی است. این خط از شکل‌هایی تشکیل شده است که به آن‌ها **اندیشه‌نگار** گفته می‌شود. این خط خیلی زیباست، اما یادگیری آن بسیار سخت است. به همین علت افراد کمی نوشتن آن را بلدند.





چینی‌ها از زمان‌های خیلی دور **برنج** کشت می‌کردند. برنج گیاهی بود که جمعیت گسترده‌ی چین از آن استفاده می‌کردند. این گیاه به خوبی رشد می‌کند و در عین حال، به شدت مغّذی است.





پارچه‌های ابریشمی بسیار زیبا، ظریف و درخشان هستند. رومی‌ها که ابریشم‌بافی بلد نبودند، تا چین می‌رفتند که پارچه‌ی ابریشمی بخرند. آن‌ها این پارچه‌های گران را با سکه‌های طلا می‌خریدند.

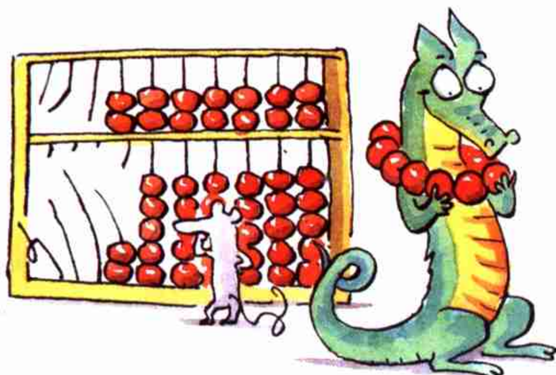
چینی‌ها خیلی پیش از اروپایی‌ها **کاغذ** را اختراع کردند. آن‌ها از جوانه‌های برنج یا پوسته‌ی بامبو ورق‌های کاغذ درست می‌کردند.

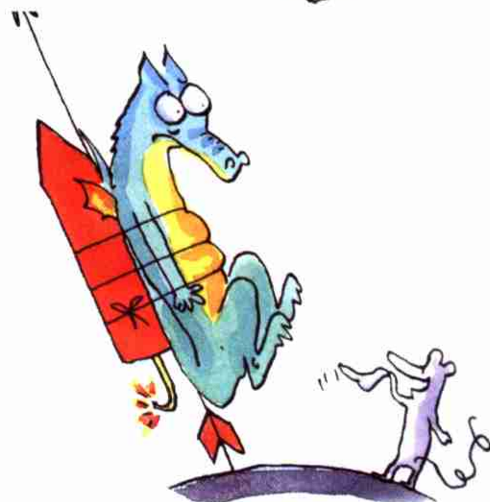


چینی‌ها از ۱۵۰۰سال پیش تا به امروز، کاسه‌ها و ظروف چینی می‌سازند. تا مدت‌های طولانی هیچ کس نمی‌دانست چگونه می‌تواند ظروفی چنین سفید و ظریف بسازد.



۱۰۰۰ سال پیش چینی‌ها **چاپ** را اختراع کردند.





چینی‌ها برای این که با سرعت بیشتری حساب و کتاب کنند، **چرتکه(چتکه)** را اختراع کردند. مهره‌های زیرین یک واحد را نشان می‌دادند و مهره‌های بالا نشان دهنده‌ی پنج واحد بودند.

چینی‌ها از **باروت** ابتدا برای آتش بازی و سرو صدای آن استفاده می‌کردند، اما بعداً آن را در توپ و نارنجک‌های انفجاری به کار گرفتند.



پزشکان چینی با انواع گیاهان می‌توانستند بیماران را معالجه کنند. همچنین می‌توانستند با استفاده از سوزن، بعضی از اندام‌های بدن را مداوا کنند. همان چیزی که امروزه به آن **طب سوزنی** می‌گویند.



زندگی بودا

۲۵۰۰ سال پیش شاهزاده‌ی جوانی در هند به مردم یاد می‌داد چگونه می‌توان از رنج و بدبختی رهایی یافت. به دین این شاهزاده بوداگرایی یا بودیسم گفته می‌شود.



بنابر افسانه‌ای، **بودا** پسر پادشاه نپال بود. نپال سرزمینی در پای کوه هیمالایا در شمال هند است.



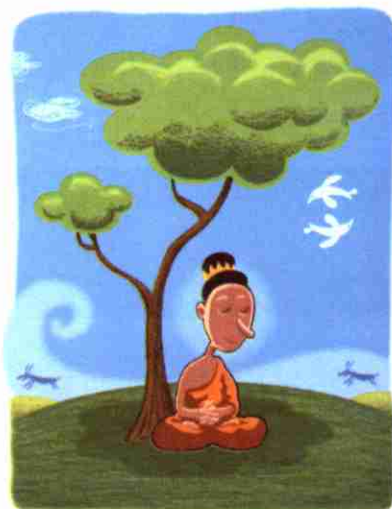
پدر بودا نمی‌گذاشت فرزندش با واقعیت روبرو شود تا همواره خوشبخت باشد. اما روزی از روزها بودا پیرمردی تک و تنها را دید. همچنین او بیماری را دید که از درد رنج می‌بُرد.



سپس او با مردمی روبرو شد که داشتند مرده‌ای را می‌بردند. در این هنگام بود که فهمید آدم‌ها می‌توانند بسیار **بدبخت** و **بیچاره** باشند.



او مردی را دید که هیچی نداشت، در عین حال به چیزی هم نیاز نداشت. با دیدن این‌ها، بودا همسرش را ترک کرد و همه‌ی ثروت خود را رها کرد.



او بسیار سفر کرد و خیلی فکر کرد تا بداند آدم‌ها چگونه می‌توانند دیگر بدبخت نباشند. روزی او زیر درخت انجیر نشسته بود که راه حل را یافت. او به روشنایی راه یافت. از این رو او را **بودا** یا «بیدار» نامیدند.



بودا بقیه‌ی زندگی‌اش را به توضیح افکار خود برای مردم گذراند و راه و روش فکر کردن را به آن‌ها یاد داد.



پس از مرگ بودا، دین او در بخش بزرگی از آسیا یعنی در چین و ژاپن گسترش یافت.



بعضی از مجسمه‌های بودا خیلی بزرگ هستند. این مجسمه به حالت خوابیده است.

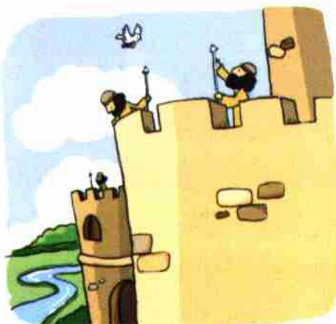


مجسمه‌های بودا به صورت ایستاده، در حال آموزش یا فکر کردن و به حال چهار زانو نشان داده می‌شود.



ایران باستان

ایران سرزمین بزرگی است. نزدیک به ۲۸۰۰ سال پیش دیااکو نخستین دولت مستقل ایرانی را به وجود آورد که به نام دولت مادی شناخته می‌شود. هوخشتره فرزند دیااکو توانست قلمرو مادها را گسترش دهد و سرزمین بزرگی را تحت فرمانروایی خود بگیرد.



مادها قومی بودند که در اطراف **اکباتان** یا همدان امروزی زندگی می‌کردند. اقوام گوناگون از جمله آشوری‌ها دائماً به آن‌ها حمله می‌کردند. مادها قلعه‌هایی محکم ساختند تا در پناه آن‌ها از حمله‌های مهاجمان در امان باشند.



دیااکو مردم مناطق مختلف را متحد کرد و به کمک بعضی از رهبران آن‌ها توانست دولتی تشکیل دهد که بر سرزمین بزرگی حکومت کند.



هوخشتره فرزند دیااکو بود. او ارتشی منظم به وجود آورد که سربازانش لباس‌هایی مانند هم می‌پوشیدند. همه‌ی سربازان هوخشتره **کلاه نمدی** به سر داشتند و لباس‌های چرمی‌شان تا زانو می‌رسید. آن‌ها شلواری چرمی به پا می‌کردند و کفش‌های بنددار نوک برگشته می‌پوشیدند.



هوخشتره در مرداد سال ۱۲۳۳ پیش از هجری شمسی دولت **آشور** را نابود کرد. او با این پیروزی خشن‌ترین حکومت آن زمان را از میان برداشت.



در یکی از روزهای خرداد ۱۲۰۶ پیش از هجری شمسی هوخشتره با ارتش دولت لیدی در حال جنگ بود که **خورشید گرفت**. ناگهان روز در تاریکی فرو رفت. سربازان هر دو سپاه ترسیدند و جنگ را رها کردند.



هخامنشیان

ماندانا دختر ایختوویگو آخرین پادشاه ماد، همسر پادشاه پارس‌ها بود. پارس‌ها قومی تابع دولت ماد بودند. ایختوویگو پادشاهی نالایق و خوش‌گذران بود. از این رو پارس‌ها از او رضایت نداشتند. سرانجام پسر ماندانا و نوه‌ی ایختوویگو علیه پدربزرگ خود شورش کرد. پسر ماندانا کورش نام داشت.





کورش در سال ۱۱۷۱ پیش از هجری شمسی ایختوویگو را از سلطنت کنار زد. اما با او با مهربانی رفتار کرد. او پایتخت مادها را ویران نکرد، بلکه آن‌جا را پایتخت خود ساخت و به مردم ماد نشان داد که دوست و همراه آنان است.



در گذشته، هرگاه پادشاهی سرزمینی را فتح می‌کرد، مردم آن سرزمین را می‌کشت، خانه‌هایشان را می‌سوزاند و همه جا را ویران می‌کرد.



کورش بزرگ با همه‌ی فرمانروایان تفاوت داشت. او پس از شکست دادن ارتش لیدی که به ایران حمله کرده بودند، کرزوس پادشاه این کشور را **بخشید**. حتی مالیات یکی از شهرهای لیدی را در اختیار او قرار داد تا بتواند **آبرومندانه** زندگی کند.

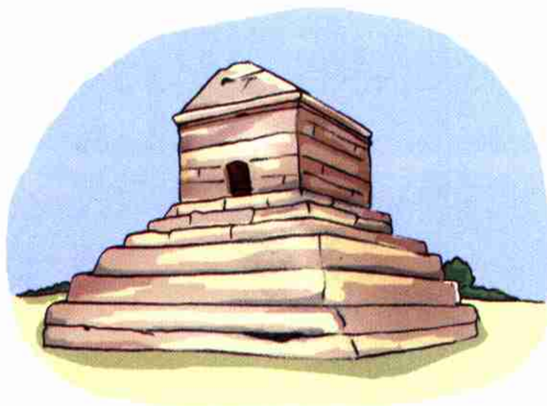


مردم بابل از ستمگری پادشاه خود **نبونید** خسته بودند. وقتی کورش تصمیم گرفت سرزمین پادشاهی بابل را به ایران **ملحق** کند، بابلی‌ها دروازه‌های سرزمین خود را به روی ارتش ایران باز کردند و **داوطلبانه** پذیرفتند **تابع** دولت کورش باشند.



کورش پس ازفتح بابل دستور داد بر استوانه‌ای گلی بنویسند:

ارتش بزرگ من به **صلح و آرامی** وارد بابل شد. نگذاشتم به مردم این شهر و این سرزمین آزاری برسد. من برای **صلح** کوشیدم . نبونید مردم درمانده‌ی بابل را به بردگی گرفته بود. من **برده‌داری را برانداختم**. به بدبختی‌های مردم پایان دادم. فرمان دادم که همه‌ی مردم در پرستش خدای خود آزاد باشند. خانه‌های ویران آنان را آباد کردم ... **تا دل‌ها شاد شود**.

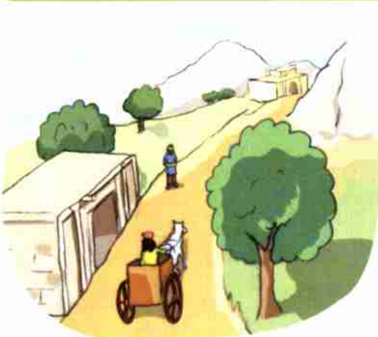


بر سر در آرامگاه کورش چنین نوشته شده است:
ای انسان ، هر که می‌خواهی باش و از هر جایی که می‌آیی بدان که من کورش پایه‌گذار امپراتوری ایران هستم. بر این توده‌ی خاکی که بدن مرا پوشانده است، حسادت نکن.

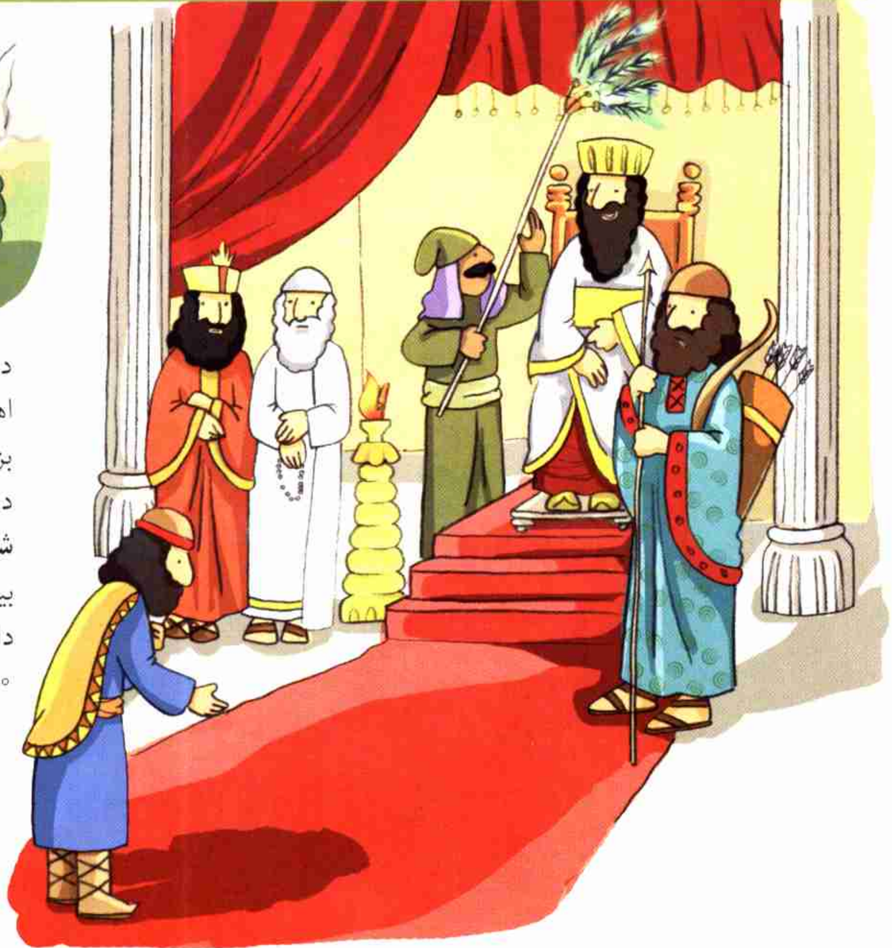


عصر داریوش

داریوش از پادشاهان بزرگ دوره‌ی هخامنشی بود. او مردی خردمند بود و وقتی به پادشاهی رسید، نظم و امنیت گسترده‌ای بر سراسر خاک ایران آن روز بر قرار کرد. کشور ایران در آن هنگام از هند تا شمال آفریقا وجنوب اروپا گسترده شده بود.



داریوش بزرگ به راه‌سازی اهمیت زیادی می‌داد. یکی از بزرگ‌ترین جاده‌هایی که به دستور او ساخته شد به **جاده‌ی شاهی** معروف است. این راه بیش از ۲٤۰۰ کیلومتر طول داشت و در مسیر آن بیشتر از ۱۰۰ مهمان‌خانه بنا شده بود.





داریوش دستور داد تا مهندسان و دانشمندان بین دریای سرخ و دریای مدیترانه **کانالی** بسازند تا از طریق آن، ایالت‌های غربی ایران در مصر و یونان با ایالات شرقی پاکستان و هند **رفت و آمد دریایی** آسان‌تری داشته باشند.



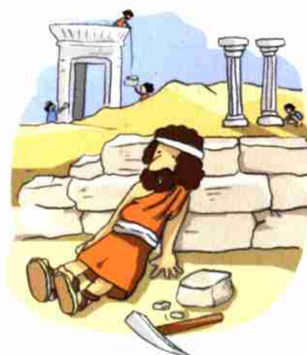
داریوش برای نخستین بار **پول** را در ایران رواج داد. سکه‌ی طلا به نام **دریک** به وزن ۸/۴ گرم و سکه‌ی نقره‌ی **شِکِل** به وزن ۵/۶ گرم نخستین پول‌های ایرانی بودند.



داریوش مأمورانی را به ایالات مختلف می‌فرستاد تا وضع آبادانی یا خرابی کشور را به او گزارش بدهند. او از **استاندارانش** خواسته بود در **کاشتن درخت** و کشاورزی بکوشند. اگر استانداری به وظیفه‌اش عمل نمی‌کرد یا تنبیه یا از کار بر کنار می‌شد. اما اگر به بهترین شکل کارش را انجام داده بود، جایزه می‌گرفت.



با تشویق داریوش، **استخراج معدن** و **تجارت** کالا در سراسر امپراتوری ایران موجب کسب و کار جمع زیادی از مردم شد. نقره، مس و سرب در آذربایجان و ارمنستان استخراج می‌شد و در سراسر امپراتوری به فروش می‌رفت. طلاهای معدن‌های هند به ایالت‌های دیگر می‌رفت. فیروزه و لاجورد خراسان در همه‌جای امپراتوری یافت می‌شد.



داریوش به ساختن **شهرها** و **بناهای** جدید علاقه‌مند بود. بنای **تخت جمشید** در زمان او شروع شد. داریوش شهرهای شوش و همدان را به شهرهای زیبا تبدیل کرد و در آن‌ها کاخ‌هایی با شکوه ساخت.



داریوش پس از ۳۶ سال کشورداری در سال ۱۱۰۷ پیش از هجری شمسی درگذشت. آرامگاه او در **نقش رستم** واقع در نزدیکی تخت جمشید است.

بخشی از سنگ‌نبشته‌ی آرامگاه داریوش

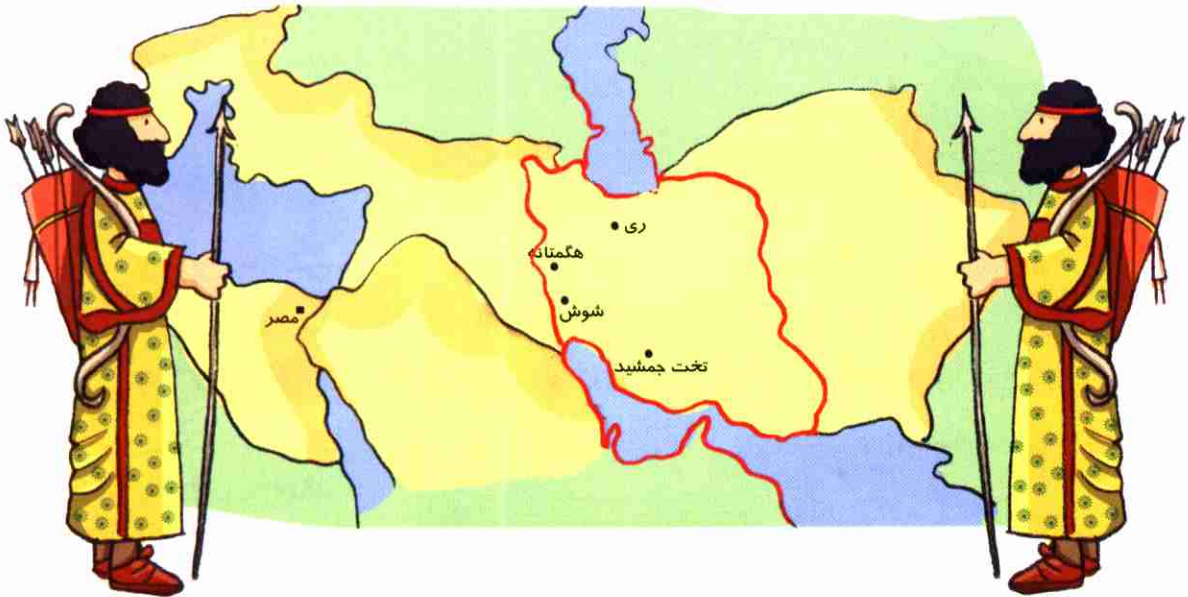
اهورا مزدا خدای بزرگ است.
او شادی و جدّی بودن در زندگی را برای مردم آفرید،
او خرد و جدّی بودن را برای داریوش آفرید.
به خواست اهورا مزدا من راستی را دوست دارم و از بدی بیزارم.
من دوست مردم دروغگو نیستم.
تندخو نیستم، هنگامی که درونم از خشم می‌جوشد ، خشم را فرو می‌نشانم.
اگر کسی علیه دیگری چیزی بگوید، سخن او را باور نمی‌کنم تا سوگند هر دو را بشنوم ...





زندگی روزانه‌ی ایرانی‌ها

در زمان هخامنشیان، ایران سرزمین بزرگی بود که بیش از ۳۰ کشور امروزی مانند عراق، سوریه، قبرس، لیبی، مصر، سودان، رومانی، یوگسلاوی و... را شامل می‌شد. به علت ایجاد راه‌های خوب و امن، رفت و آمد کاروان‌های بازرگانی در آن‌ها به راحتی صورت می‌گرفت.





بعضی از مردم ایران **چادرنشین** بودند و به دنبال گله‌های خود **کوچ می‌کردند**. اما جمع زیادی از ایرانیان ساکن شهرها و روستاها بودند. بیشتر خانه‌های شهرها و روستاها با آجر یا خشت خام ساخته می‌شد. بام اغلب خانه‌ها کاه‌گلی بود. در ورودی همه‌ی خانه‌ها چوبی بود.



غذای اصلی ایرانی‌های عصر هخامنشی **نان** بود. گوشت گوسفند، گاو، بز و مرغ جزء غذاهای رایج آن‌ها بود. مهم‌ترین میوه‌های خوراکی پسته، انجیر، انگور ، انار، سیب، گردو، بادام و خرما بود. ایرانی‌ها در **ظرف‌های سفالی** غذا می‌خوردند. ظرف‌های غذاخوری شامل بشقاب، سینی، کاسه و کوزه بود.



ایرانی‌ها **دروغ‌گویی** را دشمن بشر می‌دانستند. **پرخوری** نمی‌کردند و به فرزندان خود می‌آموختند که تا حد امکان از کسی چیزی **قرض نگیرند**.



ایرانیان عصر هخامنشی به فرزندان خود سه چیز یاد می‌دادند: **اسب‌سواری**، **تیراندازی** و **راست‌گویی**. آن‌ها از فرزندان خود می‌خواستند که سحرخیز باشند، مردم و میهن خود را دوست بدارند و جنگل‌ها و زمین‌های کشاورزی را آباد نگه دارند.



ایرانی‌ها **بت‌پرست** نبودند و خدای واحد «اهورامزدا» را می‌پرستیدند.
آن‌ها یونانی‌ها را مسخره می‌کردند که خدایان خود را به صورت انسان یا حیوان نشان می‌دادند و برای آن‌ها خانه یا **معبد** بنا می‌کردند.



شغل‌های گوناگون در ایران رایج بود: کارهای ساختمانی، راه‌سازی، هیزم‌شکنی، معدن‌کاری، ابزارسازی، کشاورزی، جنگل‌کاری، گله‌داری،... و از همه مهم‌تر نظامی‌گری.



کشاورزی برای ایرانی‌ها به قدری مهم بود که کشت برنج را از هند و پاکستان به ایران آوردند و برنج، فندق و کنجد را به آفریقا و اروپا بردند.



یونان باستان

یونان کشور کوچکی است که در تاریخ جهان نقش بزرگی داشته است.
۲۵۰۰ سال پیش یونانی‌ها علم سیاست، فلسفه، نمایش و آثار هنری بزرگی به وجود آوردند.

یونان سرزمینی آفتابی است با جزیره‌ها و کوه‌هایی که در کنار دریای **مدیترانه** واقع شده است. مشهورترین شهر یونان **آتن** است. تپه‌ی **آکروپلیس** که معبد **آتنا** روی آن ساخته شده است، بر شهر احاطه دارد.

بیشتر شهرهای یونان در کنار دریا واقع شده‌اند. یونانی‌ها **دریانوردهای** ماهری بودند. آن‌ها در سرتاسر مدیترانه به کارهای بازرگانی می‌پرداختند.



آتن پادشاه نداشت. شهروندان آتن **بحث می‌کردند** و به قوانین رأی می‌دادند. به چنین چیزی حکومت مردم یا دموکراسی می‌گفتند.



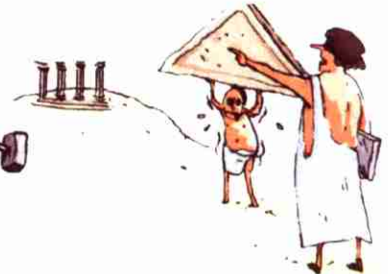
شهرهای یونان غالباً با هم **می‌جنگیدند.**



همه‌ی مردها به **خدمت نظام** در می‌آمدند.



دریانوردان یونانی بندرهایی مانند **مارسی** را بنا کردند.



معماران یونانی بناهایی ساختند که همیشه الگوی معماران سراسر جهان بوده است.



مجسمه سازهای یونان مجسمه‌هایی می‌ساختند که به واقعیت شباهت زیادی داشت.



یونانی‌ها **سفال‌های** زیبایی می‌ساختند.



یونانی‌ها نخستین نمایش‌های **تئاتر** را اجرا کردند.





نخستین **پزشک** بزرگ یک یونانی به نام **بقراط** بود.



فیلسوف‌ها با بحث و گفت و گو با شاگردانشان آن‌ها را به اندیشیدن وا می‌داشتند.



نخستین **دانشمندان** بزرگ مانند ستاره شناس‌ها و ریاضی‌دان‌ها در یونان به دنیا آمدند.



اما یونانی‌ها **برده دار** هم بودند...



افسانه‌ی مینوتور

بنا بر افسانه‌ای یونانی، همسر مینوس پادشاه کرِت پسری به شکل هیولا به دنیا آورد که بدنش مانند انسان بود و سرش به شکل گاو. این هیولا که مینوتور نام داشت، مردم آتن را می‌ترساند.



هر هفت سال آتنی‌ها باید **هفت زن جوان** و **هفت مرد جوان** را به مینوتور می‌دادند تا آن‌ها را بخورد.

وقتی **تزه** پسر اژه پادشاه آتن به سنی رسید که باید در اختیار مینوتور قراربگیرد تصمیم گرفت که مینوتور را از بین ببرد.



مینوتور در قصر **لابیرَنت** زندانی شد. بهترین معمار پادشاه به نام **دِدال** این قصر را ساخت. لابیرنت زندانی خیلی بزرگ بود. اتاق‌ها و راهروهای آن به قدری زیاد بودند که هیچ کس نمی‌توانست نه راهش را پیدا کند، نه از آن خارج شود.



تزه با همراهانش راه افتادند. اما چگونه می‌توانستند صحیح و سالم از لابیرنت بیرون بیایند؟



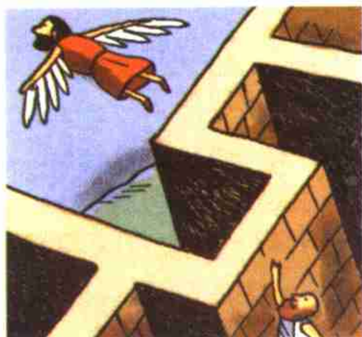
خوشبختانه او **آریان** دختر مینوس شاه را دید و عاشق هم شدند. آریان گلوله‌ی نخی به او داد تا وقتی به سوی مینوتور می‌رود، با باز کردن آن بتواند راه خود را در لابیرنت پیدا کند.



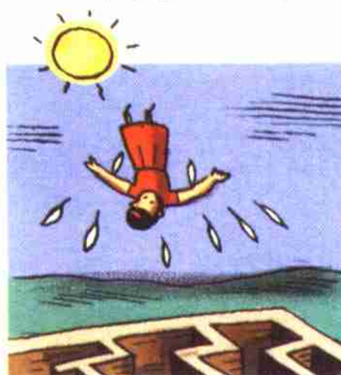
تزه هیولا را که خواب بود، کشت. تزه و همراهانش با دنبال کردن نخی که سرش در دست آریان بود، توانستند خارج شوند. او پیروزمند به آتن برگشت.



مینوس که خشمگین شده بود، ددال و پسرش **ایکار** را در لابیرَنت زندانی کرد.



ددال با چند تا پر بال‌هایی ساخت و آن‌ها را با موم به هر دو شانه‌اش چسباند.



ایکار تصمیم گرفت در آسمان بالا و بالاتر برود. اما نور خورشید موم‌ها را آب کرد و پرها کنده شدند. ایکار سقوط کرد و در دریا غرق شد.



خدایان یونانی‌ها

یونانی‌ها خدایان متعددی داشتند. این خدایان به آدم‌ها شباهت زیادی داشتند، اما آن‌ها هیچ‌گاه نمی‌مردند و از توانایی‌های گوناگونی برخوردار بودند.

۱. زئوس پادشاه خدایان، ارباب آسمان و توفان‌ها بود. او صاعقه‌ای در دست داشت.

۲. زئوس با الاهه‌ای به نام **هِرا** ازدواج کرد. اما فرزندانش از زنان دیگری بودند. همین موجب حسادت زیاد هِرا شده بود.

۳. دِمِتِر الاهه‌ی کشاورزی و گندم بود. او خواهر زئوس بود.

۴. پوزئیدون خدای دریا بود. او چنگکی سه شاخه در دست داشت. پوزئیدون برادر زئوس بود.

۵. آرِس پسر زئوس و هرا و خدای جنگ بود.

۶. آپولون خدای خورشید، زیبایی و موسیقی بود.

۷. هِرمس پیام‌آور خدایان بود و بال‌های کوچکی بر پاهایش داشت.

۸. آرتِمیس خواهر دوقلوی آپولون و الاهه‌ی ماه بود. او زندگی خود را با شکار می‌گذراند و از مردها بدش می‌آمد.

۹. آتنا الاهه‌ی هوش بود. او از سر پدرش زئوس با کمند، کلاه‌خود و سپر دنیا آمد. آتنا محافظ شهر آتن بود.

۱۰. هفائیستوس خدای آتش و آهنگری بود. و هنگام راه رفتن می‌شلید، زیرا زئوس که عصبانی بود، او را از بالای کوه المپ هل داده بود.

۱۱. آفرودیت الاهه‌ی عشق بود.

۱۲. دیونیسوس از ران زئوس به دنیا آمده بود. او خدای طبیعت و جشن بود.

۱۳. هادِس برادر دیگر زئوس و فرمانروای جهنم بود. جهنم محل زندگی سایه‌های مردگان بود.

۱٤. هادس قلمرو تحت نظر خود را به کمک **سِربِر** سگ سه سر محافظت می‌کرد.





بازی‌های المپیک

هر چهارسال در المپیا در سرزمین یونان مسابقه‌هایی ورزشی به افتخار زئوس برگزار می‌شد. این بازی‌ها مشهورترین بازی‌های ورزشی در دوره‌ی باستان بودند.

المپیا شهر کوچکی در یونان بود. بازی‌های المپیک در کنار معبد زئوس برگزار می‌شد.

یونانی‌ها غالباً در حال جنگ بودند. اما از یک ماه پیش از شروع بازی‌های المپیک از جنگ دست می‌کشیدند.

این بازی‌ها ۵ روز طول می‌کشید. جمعیت زیادی برای تماشا می‌آمدند. محل برگزاری بازی‌ها گنجایش تا ۲۰,۰۰۰ تماشاچی را داشت .

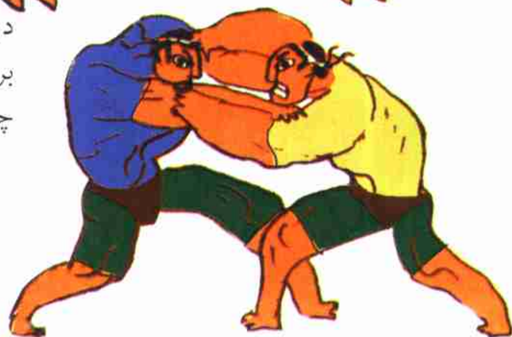
هربار ۱۳ مسابقه برگزار می‌شد. ۱۰ تا برای بزرگ‌سالان و ۳ تا برای بچه‌ها.



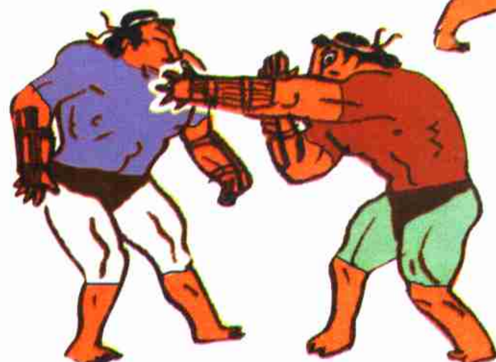
در مسابقه‌ی اسب‌سواری، سوار کارها بدون زین روی اسب می‌نشستند.



در مسابقه ارابه‌رانی، سوارکارها بر ارابه‌ای سوار می‌شدند که چهار اسب به آن بسته شده بود.



در مسابقه‌ی **دوی سرعت** ورزشکاران باید **۱بار** به دور ورزشگاه می‌دویدند. طول این مسافت ۷۲ / ۱۹۲ متر بود. در **دوی دوگانه** آن‌ها باید **۲بار** به دور ورزشگاه می‌دویدند. در **دوی مسافت** آن‌ها **۲۴بار** به دور ورزشگاه می‌دویدند.



کشتی‌گیران در مسابقه‌ی **کشتی** باید ۳ دفعه حریف را به زمین می‌زدند. **پانکراس** مسابقه‌ای مرکب از کشتی و مشت‌زنی بود. این مسابقه خیلی خشن بود و در آن زدن هر نوع ضربه‌ای مجاز بود.

مشت‌زنی منشأ اولیه مسابقه‌ی بوکس امروزی است.



در آخرین روز مسابقه‌ها پاداش پیروزمندان هر مسابقه در معبد زئوس اهدا می‌شد که تاج ساده‌ای از زیتون بود. پایان بازی‌ها با مهمانی بزرگی همراه بود.



مسابقه‌ی **پنج رشته‌ای** شامل ۵ مسابقه می‌شد: پرش طول، پرتاب دیسک، پرتاب نیزه، پیاده‌روی و کشتی.



دوازده خوان هرکول

هرکول از بزرگ‌ترین پهلوانان افسانه‌ای یونان است. او به قدری نیرومند و شجاع بود که می‌توانست کارهای بسیار شگفت‌آوری بکند.

هرکول پسر زئوس و ملکه آلکمِن بود. وقتی هِرا همسر زئوس فهمید که شوهرش از زن دیگری فرزندی دارد، بسیار خشمگین شد.





۲. او **اژدهای لِرن** را که مار بزرگی با ۹ سر بود، کشت.

۱. هرکول با دست خالی **شیر نِمِه** را خفه کرد و با پوست او برای خودش زرهی ساخت.

او در گهواره‌ی هرکول دو مار بزرگ گذاشت تا او را از بین ببرند. اما هرکول که نوزادی بیش نبود، هر دو مار را با دستانش خفه کرد.



۳. هرکول گراز **گنده‌ی اریمانت** را گرفت.



۴. هرکول **گوزن شاخ طلا با سم‌های برنزی** را زنده دستگیر کرد.

بنابراین، هِرا او را به سم دیوی آلوده کرد. هرکول که دیوانه شده بود، همسر و فرزندانش را کشت. به این ترتیب بود که هرکول محکوم شد از ۱۲ خوان بگذرد. ۱۲ خوانی که هر کدام دشوارتر از دیگری بود.



۵. او با تیرهایش **پرنده‌های درنده خوی دریاچه‌ی استیمفال** را از بین برد.

۶. او توانست **گاو جزیره‌ی کرت** را رام کند.



۷. هرکول **اسب‌های شاه دیومِد** را که از گوشت انسان تغذیه می‌کردند، دستگیر کرد.



۹. او **اصطبل اوژیاس** را با تغییر مسیر جریان یک رودخانه تمیز کرد.



۸. او **ملکه‌ی آمازون‌ها** را کشت و کمربند گران بهایش را با خود آورد.



۱۰. او **گاوهای ژریون** را گرفت تا آن‌ها را به هِرا بدهد.



۱۱. سیب‌های طلای باغ هِسپرید را چید، در حالی که اژدهایی از آن مراقبت می‌کرد.



۱۲. سرانجام توانست سِربِر سگ سه سر، نگهبان ورودی قلمرو مردگان را به زنجیر بکشد.



هرکول از همه‌ی این مراحل و بسیاری دیگر از مشکلات و سختی‌ها پیروزمند گذشت. هنگامی که داشت به مرگ نزدیک می‌شد، پدرش زئوس او را به المپ برد.

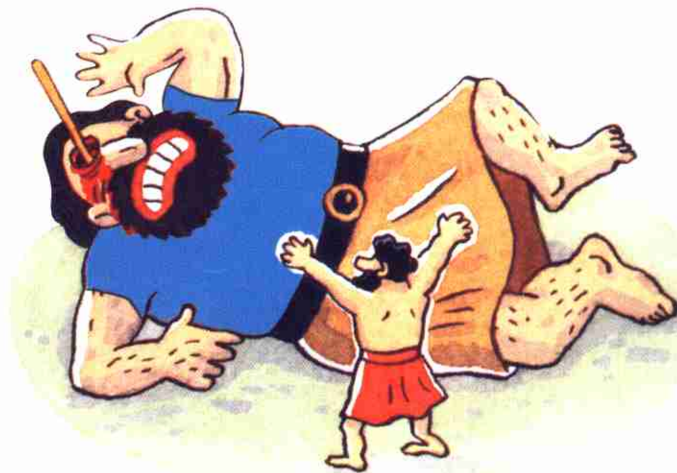


ماجرای اولیس

ادیسه اثرهومر ماجراهای اولیس را تعریف می‌کند که ۱۰ سال تمام روی دریاها سرگردان بود تا سرانجام توانست به جزیره‌ی ایتاکه برسد. همسرش پنه‌لوپه در این جزیره در انتظاراو بود.

ده سال بود که ارتش یونان شهر **تروا** را محاصره کرده بود، زیرا **پاریس** یکی از پسران پادشاه تروا **هلن** را دزدیده بود. اولیس زیرکَ اندیشید که اسب چوبی بسیار بزرگی بسازد و سربازان یونانی در آن پنهان شوند.

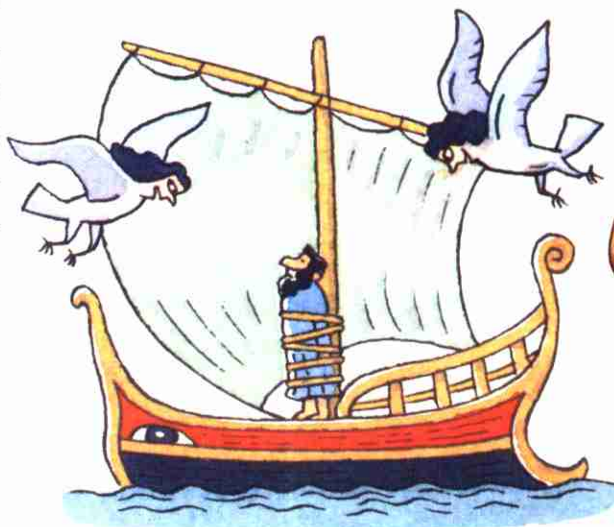
ناوهای یونانی وانمود کردند که راه افتاده و دارند می‌روند. مردم تروا اسب را وارد شهر خود کردند. یونانی‌ها تقریباً همه‌ی مردم تروا را قتل عام کردند.



اولیس به گمان این که پس از پیروزی بر یونانی‌ها به سرزمین خود **ایتاکه** برمی‌گردد، سوار کشتی شد، اما نمی‌دانست که به چه سفر طولانی و خطرناکی می‌رود. او دائماً با خطر مرگ روبه‌رو بود و هر بار با زیرکی و شجاعت خاص خود می‌توانست نجات یابد.



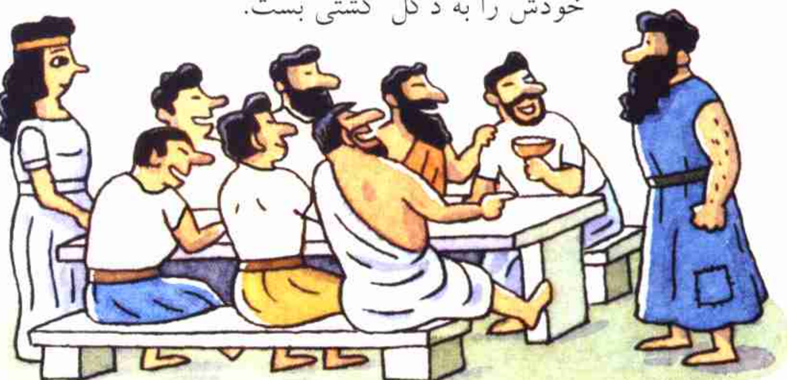
او موفق شد از دست **غول یک چشم پولیفمه** که موجودی آدم‌خوار بود و فقط یک چشم در میان پیشانی‌اش داشت، بگریزد. هنگامی که پولیفمه خوابیده بود، او تیری چوبی را در چشم غول فرو کرد.





سپس اولیس به **دریای پری‌های دریایی** رسید. ترانه‌ی حیرت‌آور این هیولاهای دریایی که بدنشان مانند پرنده‌ها و سرشان مانند انسان بود، دریانوردان را دیوانه می‌کرد. اولیس برای مقاومت در برابر آن‌ها خودش را به دکل کشتی بست.

او **سیرسه** زن جادوگر را که یارانش را به خوک تبدیل کرده بود، فریفت.



آخرین مرحله و ماجرای اولیس در ایتاکه بود. شاهزادگان سرزمین‌های مجاور، در غیاب او به منزلش می‌آمدند و از همسرش می‌خواستند که از میان آنان شاه جدیدی انتخاب کند. اولیس در لباس گدا به سراغ آن‌ها رفت و همگی‌شان را نابود ساخت.



جنگ‌های اسکندر مقدونی

شاه فیلیپ مقدونی به کمک ارتش نیرومند خود توانست بر سراسر خاک یونان دست یابد. پسرش اسکندر، در ۲۰ سالگی با اندیشه‌ی به دست آوردن خاک کشورهای دیگر جهان آن روز به راه افتاد.

جنگ **اسکندر مقدونی** از جنگ‌های عجیب جهان است.

اسکندر ظرف ۱۰ سال همه‌ی سرزمین‌هایی را که بر سر راهش بود فتح کرد و شهرهای زیادی را به نام **اسکندریه** بنا کرد.

او تا مرزهای هند رسید و با پادشاه هند که سربازانش بر فیل سوار بودند، جنگید.

اما سربازان او خسته بودند و می‌خواستند به یونان برگردند.

اسکندر در مسیر بازگشت در ۳۳ **سالگی** مرد.



اسکندر در ۱۵ سالگی توانست اسبی را رام کند که رام نشدنی به نظر می‌آمد. او با همین اسب که بوسفال نامیده می‌شد به کشور گشایی پرداخت.



اسکندر از یونان به راه افتاد و تا هند رسید.



روم، پایتخت یک امپراتوری بزرگ

روم شهر کوچکی در ایتالیا بود که ظرف چند قرن بزرگ‌ترین شهر جهان آن روز و پایتخت یک امپراتوری بزرگ شد.

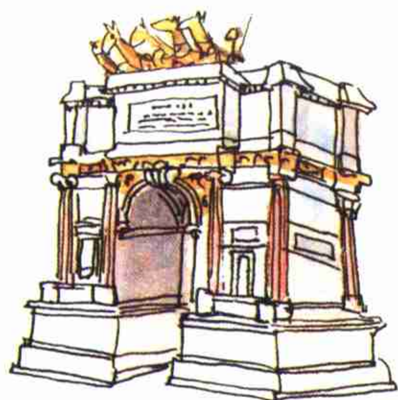
روم شهری بزرگ و با شکوه بود که همه در آن کار می‌کردند. شهری با **کاخ‌های** بزرگ، **خانه‌های** زیبا، **معبدها**، **میدان‌ها**، **سالن‌های نمایش**، **حمام‌ها**، **تاق نصرت‌ها**،...



روم و سرزمین تحت قلمرو آن را **امپراتورها** اداره می‌کردند.



اشراف روم جزء سنا بودند، اما همه‌ی قدرت در اختیار امپراتور بود.



امپراتورهای روم به منظور نشان دادن عظمت و یادآوری پیروزی‌هایشان **بنا**های زیادی ایجاد می‌کردند، مانند تاق نصرت‌ها، ستون‌ها و....



در افسانه‌ها آمده است که روم به دست دوقلوهایی به نام **رموس** و **رومولوس** بنا شد. ماده گرگی این دو قلو را بزرگ کرده بود.



مسابقه‌ها و مبارزه‌ها

رومی‌ها عاشق بازی و نمایش بودند، مخصوصاً مسابقه‌ی ارابه رانی و مبارزه‌ی گلادیاتورها. امپراتورهای روم این گونه نمایش‌ها را زیاد ترتیب می‌دادند تا از یک طرف مردم را سرگرم کنند و از طرف دیگر مانع شورش مردم شوند.

مسابقه‌ی ارابه‌رانی در میدان‌ها برگزار می‌شد. میدان مسابقه‌ی شهر روم گنجایش ۳۰۰،۰۰۰ تماشاچی را داشت.

هر ارابه را ٤ اسب می‌کشید. آن‌ها باید ٤ بار به دور میدان می‌گشتند.

رومی‌ها با انتخاب رنگ ارابه‌ها روی مسابقه‌دهنده‌ی محبوب خود شرط‌بندی می‌کردند.





گلادیاتورها برده‌های محکوم به مرگ بودند. آن‌ها در مدرسه‌ی گلادیاتورها تمرین می‌کردند و از انواع سلاح‌ها استفاده می‌کردند تا مبارزه‌ای پرهیجان‌تر داشته باشند.



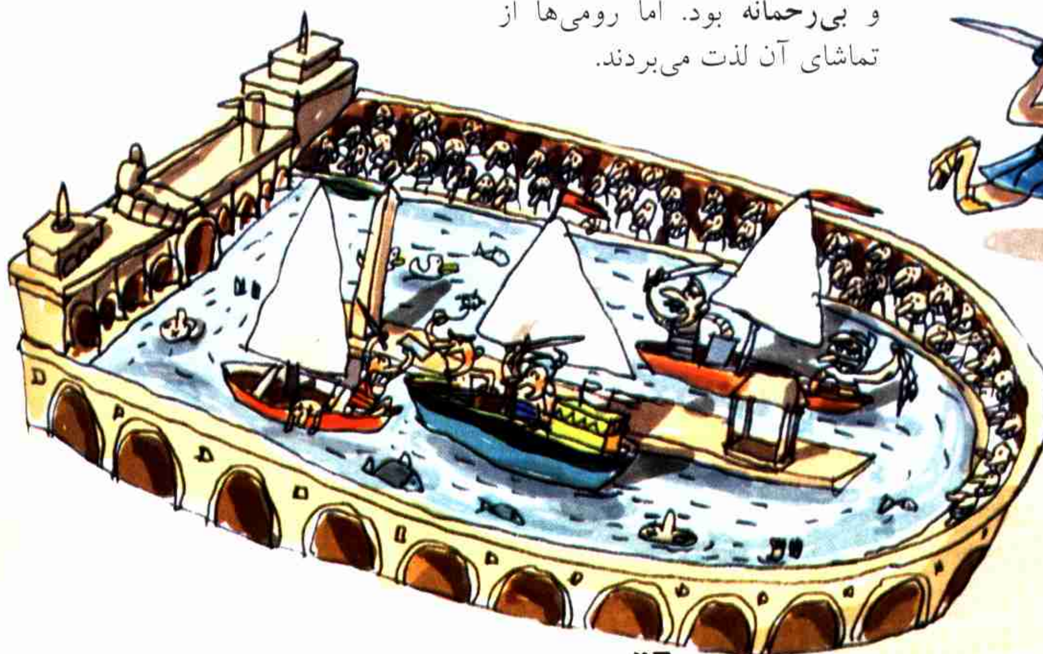
رِتی‌یر گلادیاتوری مسلح به چَنگک و تور بود.

مسابقه‌ی گلادیاتورها در **آمفی‌تئاتر** برگزار می‌شد. کسی که شکست می‌خورد، تقریباً همیشه کشته می‌شد. تماشاچی‌ها از تماشای مبارزه‌های خونینی که بین گلادیاتورها با **جانوارن وحشی** برگزار می‌شد، لذت می‌بردند.

گاهی اوقات، رومی‌ها میدان مبارزه را در آب غرق می‌کردند تا به مبارزه‌ی **نوماشی** بپردازند. نوماشی مبارزه‌ای دریایی بین کشتی‌ها بود. نوماشی بسیار پرهزینه، **پرخشونت** و **بی‌رحمانه** بود. اما رومی‌ها از تماشای آن لذت می‌بردند.



سامنیت گلادیاتوری بود که کلاه‌خود گرد بر سر می‌گذاشت و در یک دست سپر و در دست دیگر شمشیر داشت.





ارتش روم

رومی‌ها با ارتش خود توانستند کشورهای زیادی را بگیرند. ارتش رومی‌ها منظم و مجهز بود. بیشتر سربازان این ارتش داوطلبانه به خدمت نظام می‌آمدند.







ارتش روم از واحدهای ۶٬۰۰۰ نفری تشکیل می‌شد که توسط ۶ صاحب منصب نظامی اداره می‌شد. هر واحد ۶٬۰۰۰ نفری سرپرست خود را داشت.









سربازها برای حفاظت از خود **جوشنی** از چرم یا فلز می‌پوشیدند. آن‌ها یک **کلاه‌خود** و یک **سپر** داشتند. به علاوه، شمشیری کوتاه و **نیزه‌ای** بلند به دست می‌گرفتند.

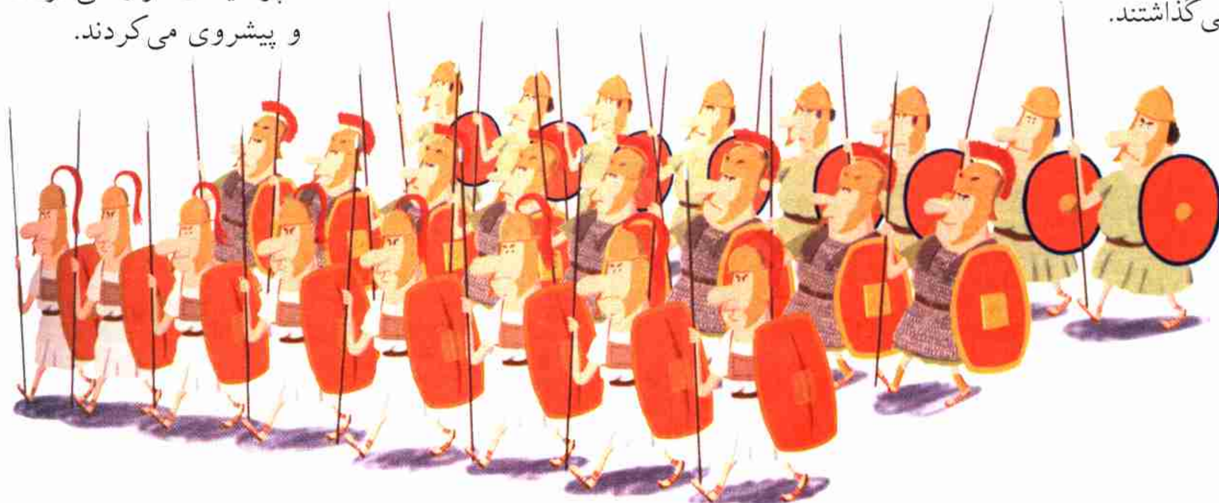
امپراتوری روم بسیار بزرگ بود و شامل تمامی کشورهای دور تا دور دریای مدیترانه، می‌شد. رومی‌ها به دریای مدیترانه **ماره نوستروم** به معنای «دریای ما» می‌گفتند.





سربازها هنگام حمله در پناه سپرهایشان قرار می‌گرفتند و پیشروی می‌کردند.

هنگام **نبرد،** سربازها در **سه ردیف** قرار می‌گرفتند. سربازان جوان‌تر در ردیف اول می‌ایستادند. آن‌ها یک نیزه داشتند. در ردیف دوم سربازهایی نسبتاً پخته‌تر و جاافتاده‌تر بودند که نیزه‌ی کوتاه داشتند. پیرترین و پرتجربه‌ترین سربازها در ردیف سوم یا آخر بودند و در پایان جنگ پا به مبارزه می‌گذاشتند.





گُل‌ها

گل‌ها در روستاهای کوچکی در میانه‌ی جنگل می‌زیستند. آن‌ها گندم می‌کاشتند و جانورانی مانند اسب، گاو و گوسفند پرورش می‌دادند.

گل‌ها به صورت طایفگی و در خانواده‌هایی بزرگ زندگی می‌کردند. هر طایفه سرپرست خود را داشت. گل‌ها آهنگران خوبی بودند و گاوآهن و بشکه می‌ساختند. آن‌ها توانستند صابون، کفش و دروگر بسازند.

هنگام جشن تابستانی درووییدها
با داسی طلایی میوه‌ی بلوط‌های
مقدس را می‌چیدند.

گل‌ها خدایان زیادی داشتند. آن‌ها به روحانیان خود **درویید** می‌گفتند. آن‌ها آدم‌هایی آموزش‌دیده بودند. **باردوها** شعر می‌گفتند و موسیقی می‌نواختند.



۲۰۰۰ سال پیش ژول سزار فرمانده‌ی رومی تصمیم گرفت سرزمین گل‌ها را فتح کند.



ورسَنژِتوریکس همه‌ی طایفه‌های گِل‌ها را فرا خواند تا برای مبارزه با رومی‌ها متحد شوند.



اما ورسنژتوریکس در جنگ شکست خورد و سرزمین گل‌ها به امپراتوری روم پیوست.

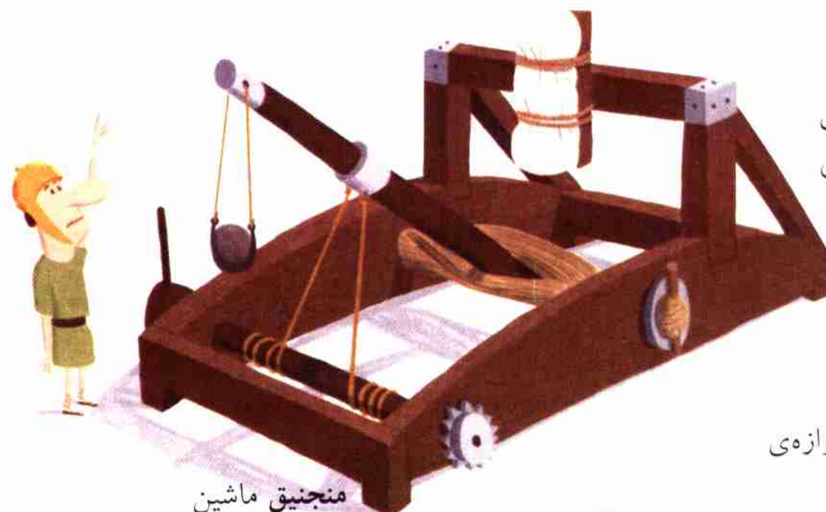


سزار و ورسنژتوریکس

رومی‌ها با فرماندهی سزار سرزمین گل‌ها را فتح کردند. ورسنژتوریکس که فرمانده‌ی گل‌ها بود، در پایان جنگ به آلِزیا گریخت.

سزار به واحدهای ارتش روم دستور داد که آلزیا را محاصره کنند و دو ردیف دیوار بسازند. یک دیوار برای این که مانع فرار ورسنژتوریکس شوند، دیگری برای این که مانع کمک بقیه‌ی سربازان گل‌ها شوند. رومی‌ها اردوگاه خود را درمیان این دو دیوار برقرار کردند. ورسنژتوریکس زندانی شد. پس از گذشت دو ماه در آلزیا چیزی برای خوردن پیدا نمی‌شد. گل‌ها زار و ضعیف شدند، در حالی که رومی‌ها قوی و سرحال بودند. ورسنژتوریکس مجبور شد از مقاومت دست بکشد. سزار پیروز میدان نبرد بود.

رومی‌ها برای گرفتن شهرهای دیگران از ماشین‌های وحشتناکی استفاده می‌کردند.



منجنیق ماشین پرتاب‌کننده‌ی سنگ‌های بزرگ یا گلوله‌های شعله‌ور بود.

دیوارکوب ماشینی بود که دروازه‌ی شهرها را درهم می‌کوبید.





برج متحرک ماشینی بود که محاصره شدگان بیشترین ترس را از آن داشتند. این برج که چرخ‌هایی هم داشت به دست سربازها کشیده می‌شد. سپس سربازها از آن بالا می‌رفتند تا به کمک آن بالای دیوار قلعه‌ها بروند.

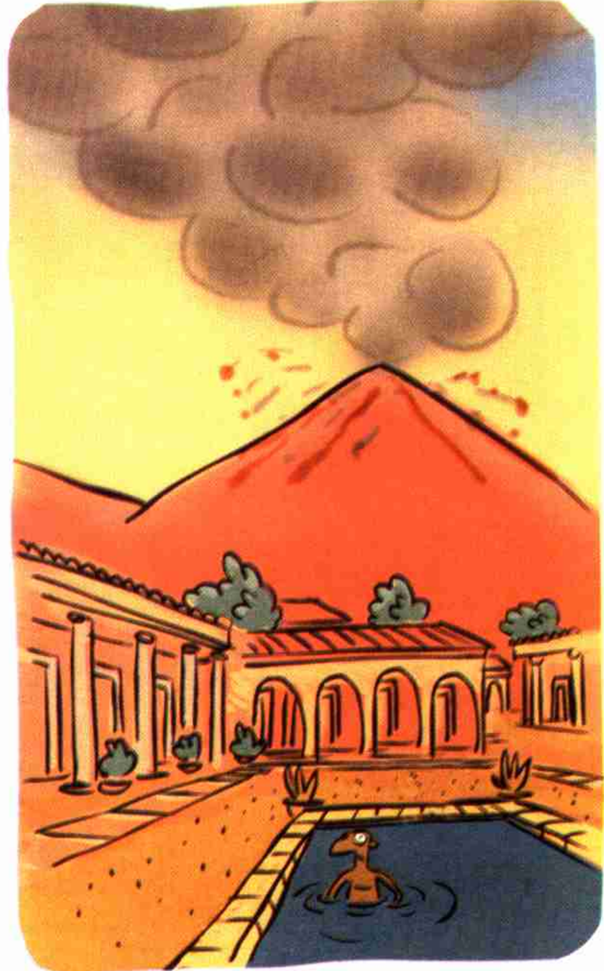
وینا دالانی چوبی و پوشیده از پوست‌های خنک و مقاوم در برابر اشیای شعله‌ور بود.



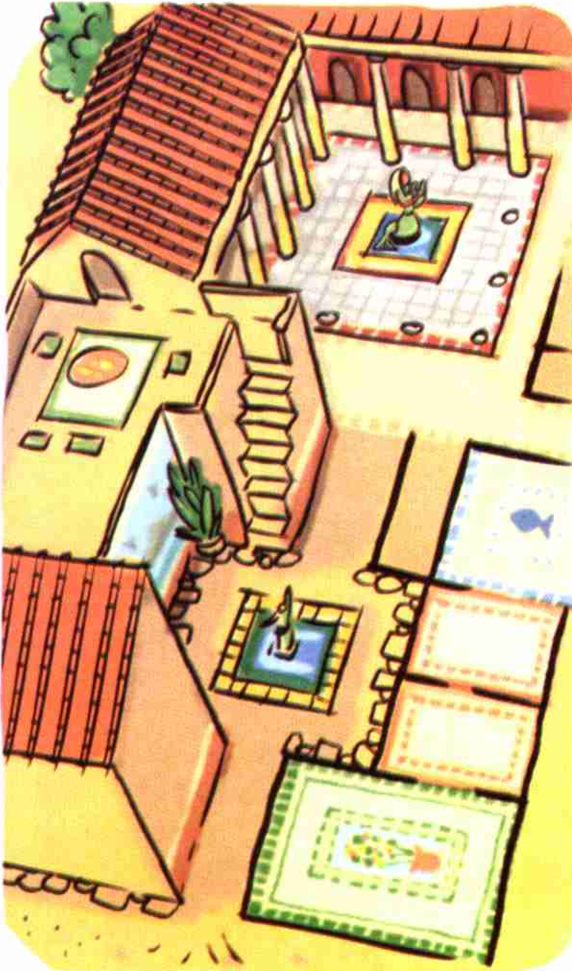


پُمپئی

در زمان رومی‌ها، کوه وزوو فوران کرد. خاکستر آتش‌فشان ظرف چند ساعت تمامی شهر را پوشاند. قرن‌ها بعد، همه‌ی چیزهایی که در شهر وجود داشت، صحیح و سالم یافت شد؛ زیرا خاکستر همه‌ی آن‌ها را سالم نگه داشته بود: خانه‌ها، ساکنان شهر، حتی سگ‌ها...



ثروتمندترین مردم شهر در ویلای زیبایی زندگی می‌کردند که با سنگ مرمر تزیین شده بود. در میان این ویلا حیاط و حوض آبی ساخته شده بود که با آب باران پر می‌شد. البته در این حوض آب‌تنی نمی‌کردند.



خانه‌های ثروتمندان پمپئی با نقاشی، موزاییک‌های رنگارنگ و مجسمه تزیین می‌شد.



خیابان‌های سالم و دست‌نخورده‌ی پمپئی با معابد، مجسمه‌های سر چهارراه‌ها، گاری‌های حامل کوزه‌های نوشیدنی‌های گوناگون و حتی پیکر فروشندگان دوره‌گرد از زیر خاکسترهای آتش‌فشانی بیرون کشیده شده است.



رومی‌های ثروتمند دوست داشتند غذای‌های رنگارنگ داشته باشند. این غذاها را برده‌های آن‌ها آماده می‌کردند. آن‌ها به حالت نیمه دراز کشیده روی نیمکت‌هایشان قرار می‌گرفتند و غذایشان را با دست می‌خوردند. اغلب اوقات آن‌ها پرخوری می‌کردند. حتی بعضی‌هایشان کاری می‌کردند که بالا بیاورند تا دوباره شروع به خوردن بکنند.

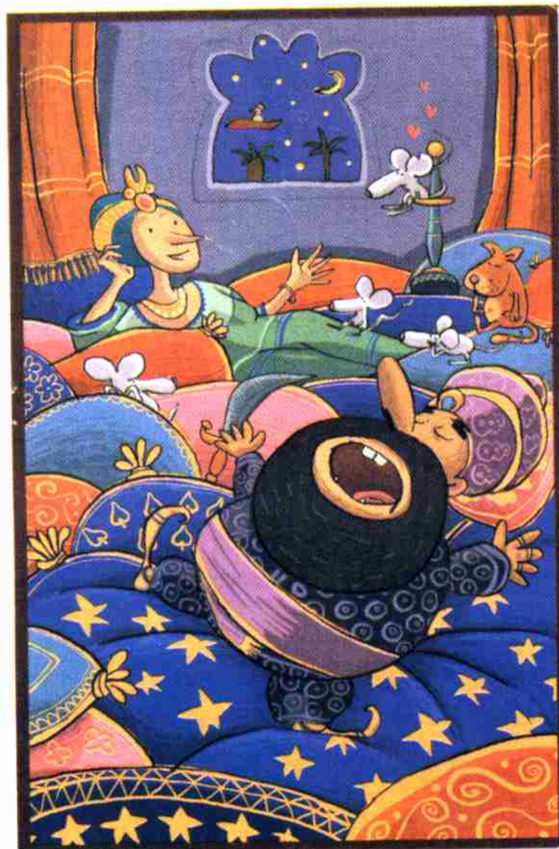


در تمامی شهرهای امپراتوری روم مانند پمپئی گرمابه‌های عمومی وجود داشت که دوستان، هم دیگر را در آن جا می‌دیدند. در کنار حمام‌های بخار و حوض‌های آب گرم یا سرد، سالن‌های ماساژ، سالن‌های ورزشی و گاهی کتابخانه وجود داشت.

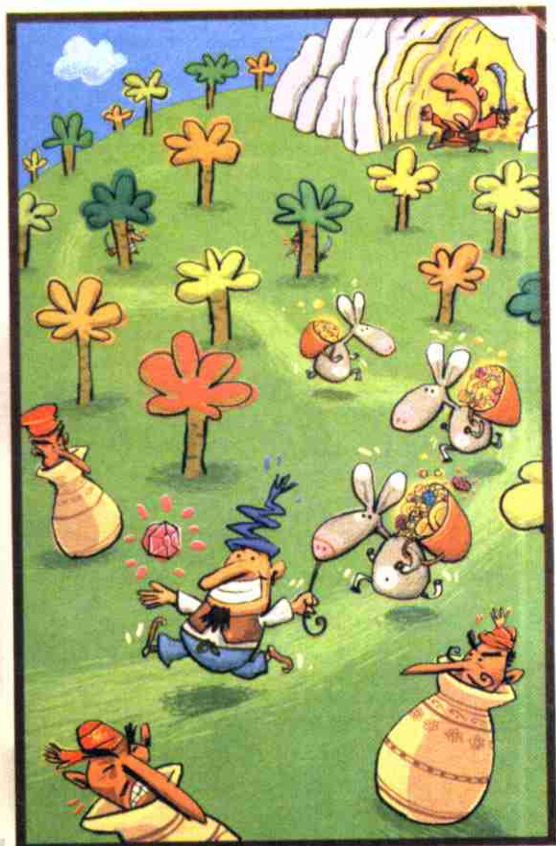


هزار و یک شب

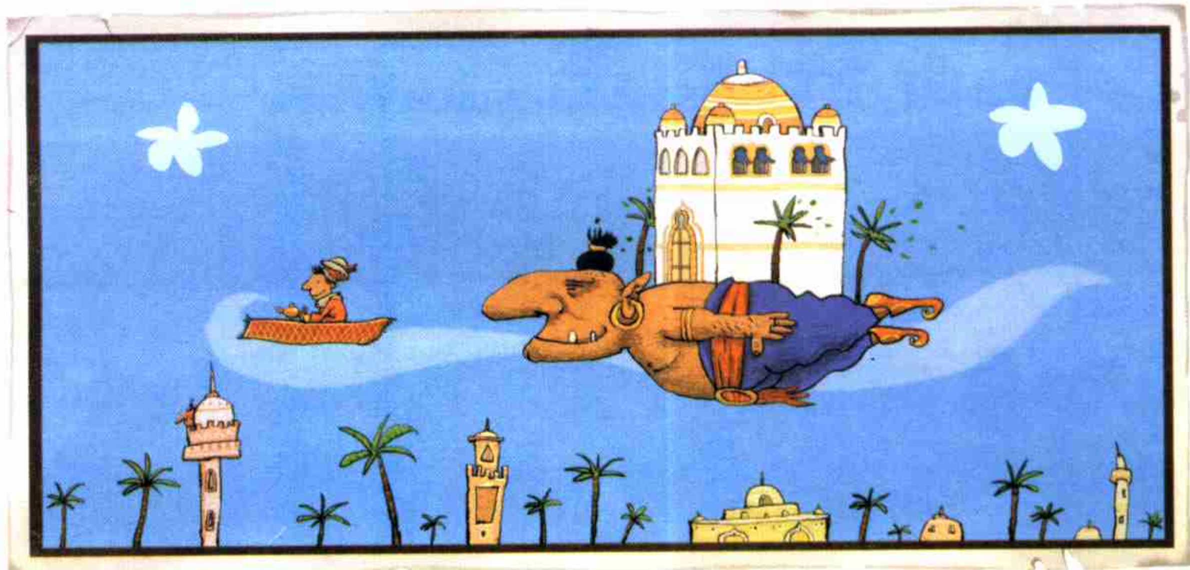
علاءالدین و چراغ جادو، علی‌بابا و چهل دزد بغداد، ماجراهای سندباد داستان‌های کتاب هزار و یک شب هستند. هزارویک شب مجموعه‌ای از حکایت‌های افسانه‌ای اعراب است.



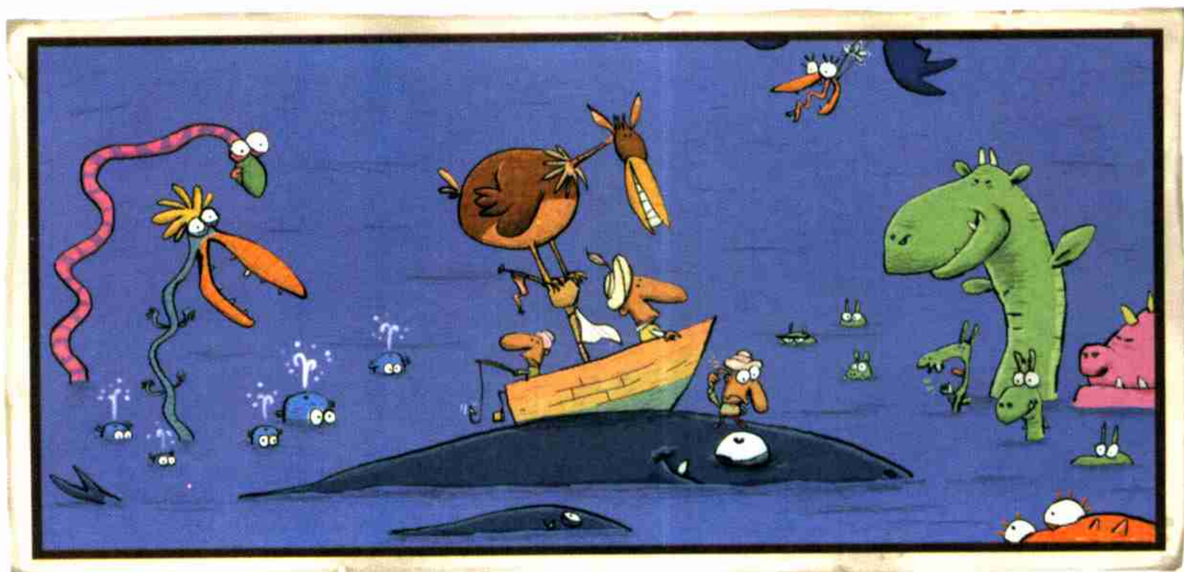
شهریار پادشاه ایران برای انتقام از همسرش تصمیم گرفت هر شب یک زن بگیرد و صبح روز بعد او را بکشد. شهرزاد حاضر شد همسر این پادشاه شود. او ۱۰۰۱ شب برای شهریار قصه تعریف کرد تا این که سرانجام پادشاه از کشتن او صرف نظر کرد.



علی‌بابا بازرگان فقیری بود. او توانست به داخل غاری راه پیدا کند که ۴۰ دزد گنج‌هایشان را در آن پنهان کرده بودند.



علاء الدین پسر خیاط فقیری بود. او تا وسط زمین رفت و **چراغ جادو** را پیدا کرد. غولی در این چراغ خانه داشت و می‌توانست آرزوهای او را برآورده کند. به این ترتیب بود که او توانست با شاهزاده‌ای زیبا ازدواج کند، با قالی پرنده پرواز کند و ثروتمند و توانگر شود.



سندباد دریایی به هفت سفر شگفت‌آور رفت. صدها سال پیش دریانوردان عرب بسیار ماهر و توانا بودند. آن‌ها ابزارهای گوناگونی اختراع کردند که در پیشرفت دریانوردی بسیار موثر بود.



مایاها و آزتک‌ها

سرخ پوست‌هایی که در مرکز قاره‌ی آمریکا می‌زیستند، پیش از ورود کریستف کلمب به این قاره، امپراتوری‌های بزرگ و نیرومندی به وجود آورده بودند. مشهورترین امپراتوری متعلق به دو قوم مایاها و آزتک‌ها بود.

شاهزاده‌ها و کاهن‌ها شهرهای متعدد مایاها را اداره می‌کردند. مایاها ذرت می‌کاشتند. آن‌ها خدایانی نیمه انسان ـ نیمه حیوان و خدای جگوار را می‌پرستیدند. مایاها برای این خدایان هرم‌هایی بزرگ با معبدی بر نوک آن‌ها می‌ساختند.



آزتک‌ها در مکزیک زندگی می‌کردند. جنگجویان و کاهن‌ها مهم‌ترین و برترین افراد جامعه‌ی آزتک‌ها بودند. آن‌ها برای خدایانی که از خون تغذیه می‌کردند، افرادی از آدم‌ها را قربانی می‌کردند.





آزتک‌ها در جریان برگزاری مراسم دینی به نوعی بازی با توپ به نام **پلوتا** می‌پرداختند. در این بازی بازیکنان می‌توانستند فقط با آرنج، زانو یا باسن به توپ بزنند. به نظر می‌آید که بازنده در پایان بازی محکوم به مرگ می‌شد.

مهم‌ترین خدای آزتک‌ها خدای زندگی به نام **کتزال کوتل** یا مار پردار بود.



اینکاها

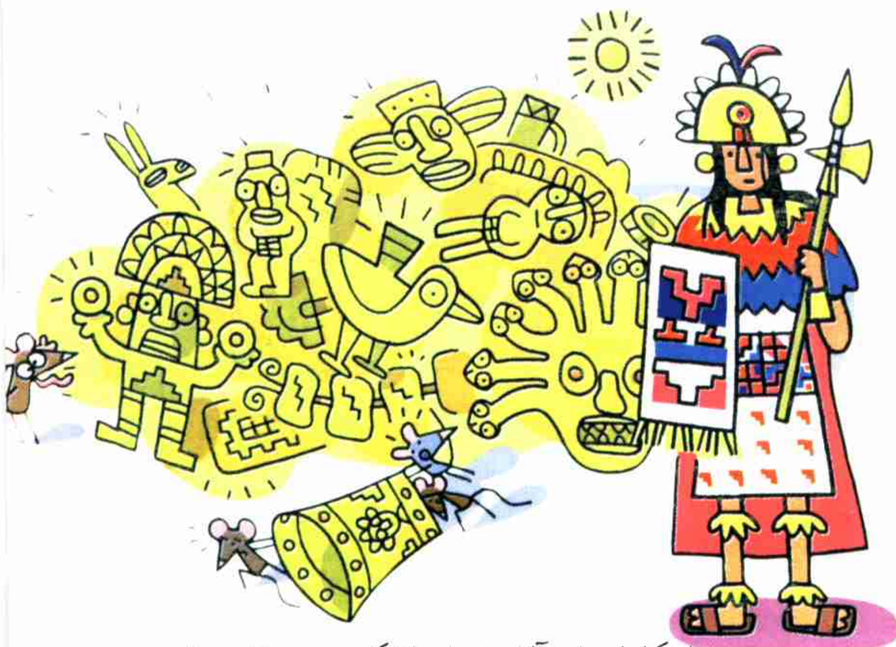
اینکاها در پای رشته کوه‌های آند زندگی می کردند. پادشاهی صاحب قدرت به نام اینکا آن‌ها را رهبری می‌کرد. اینکا که پسر خورشید محسوب می‌شد، مهم ترین خدا بود.

کوزکو پایتخت اینکاها بود. آن‌ها بناهایشان را با سنگ‌هایی بزرگ می‌ساختند. **قصر اینکا** و معبد خورشید از **برگ‌های طلایی** که در برابر نور خورشید می‌درخشید، پوشیده شده بود. شهر دیگر اینکاها **ماچوپیچو** چنان خوب پنهان بود که فاتحان اسپانیایی هیچ گاه آن را نیافتند.





برای خدایان - مخصوصاً **خدای خورشید** - جشن‌های متعددی برگزار می‌شد.



اینکاها جواهر آلات زیبا و با شکوهی می‌ساختند. فلز مورد علاقه‌ی آن‌ها **طلا** بود که به آن عرق خورشید می‌گفتند.



عصر قلعه ها

در عصر قلعه‌ها مردم سه دسته بودند: روحانیانی که به عبادت و کارهای دینی می‌پرداختند، ارباب‌ها و شوالیه‌هایی که می‌جنگیدند، سوم بقیه‌ی مردم فقیر یا ثروتمند که برای زندگی خود باید کار می‌کردند.



روحانی‌های برجسته، شاه‌ها و **ارباب‌ها** مهم‌ترین اشخاص جامعه بودند.

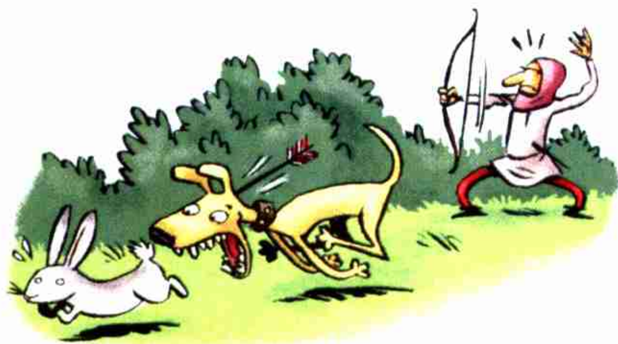




زائران با پای پیاده به سفرهای طولانی می‌رفتند تا به **مکان‌های مقدس** برسند. جاده‌ها خطرناک بودند، اما آن‌ها امیدوار بودند با این سفرها به بهشت بروند.

راهب‌ها در **صومعه‌ها** به سر می‌بردند. آن‌ها زندگی خود را وقف نیایش، مطالعه در مسائل دینی، کار در مزرعه و پذیرایی از بیچارگان می‌کردند.







فروشنده‌ها در شهرها زندگی می‌کردند. فروشنده‌های مختلف نان، گوشت، طلا و جواهر، پارچه، پوست جانوران، ملافه و... می‌فروختند.

اربابها صاحب تقریباً تمامی **زمین‌ها** بودند. فقط آن‌ها بودند که حق شکار داشتند. شکار برای دهقان‌ها قدغن بود.



ارباب **قطعه‌ای زمین** به کشاورزانش امانت می‌داد و در مقابل ،بخشی از **محصولات** آن‌ها را می‌گرفت. همه باید روی زمین کار می‌کردند، حتی بچه‌ها.



زندگی کشاورزان دشوار بود. اما روز عید جشن می‌گرفتند و غذای حسابی داشتند.



معمولاً آدم‌ها به **سن پیری** نمی‌رسیدند. اغلب اوقات **قحطی** و شیوع بیماری‌های سخت و **واگیردار** آدم‌ها را از پای در می‌آورد.



فراگیری شوالیه گری

حرفه‌ی شوالیه‌ها مبارزه و جنگ بود، تجهیزات آن‌ها گران بود. از این رو، آن‌ها باید ثروتمند می‌بودند. دوره‌ی یادگیری آن‌ها طولانی و سخت بود.



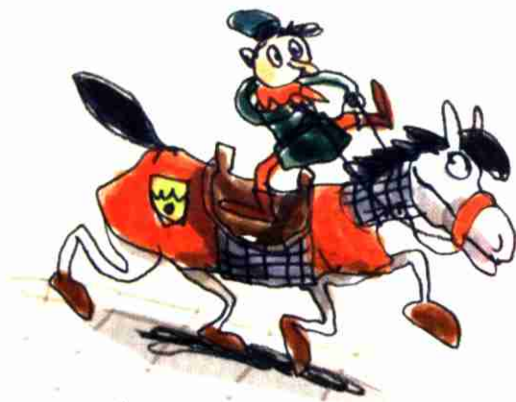
یک جوان اشراف زاده برای این که مثل شوالیه‌ها زندگی کند باید خانواده‌اش را ترک می‌کرد و به اربابی سپرده می‌شد که دوست والدینش باشد. از این هنگام او نجیب‌زاده شمرده می‌شد.



سلاح برای **شوالیه‌ها** خیلی مهم بود. نجیب‌زاده یاد می‌گرفت که از سلاح‌های شوالیه مراقبت و از آن‌ها استفاده کند.



کسی که قرار بود بعداً شوالیه شود، باید یاد می‌گرفت که به خوبی بر اسب بنشیند، زیرا هنگام جنگ **جوشن بسیار سنگینی** باید می‌پوشید.



او باید اسبش را آموزش می‌داد که در طول جنگ از محیط خود **نترسد.**



نجیب‌زاده‌ی جوان در پایان آموزش‌های خود طی مراسمی دینی شوالیه می‌شد. در این مراسم او تعهد می‌کرد که به آدم‌های ضعیف کمک کند. شوالیه‌ای که به او تعلیم داده بود با شمشیرش به شانه‌ی او می‌زد و به او اجازه می‌داد که از سلاح‌هایش استفاده کند.



شوالیه‌ی جوان آماده بود که به **جنگ** برود یا با ارباب خود **مبارزه کند**.



جوشن همه‌ی بدن را می‌پوشاند. غیرممکن بود کسی بتواند آدم داخل جوشن را ببیند و بشناسد. از این رو، آن‌ها علامت یا نشانه‌ی خانوادگی‌شان را روی سپر خود می‌کشید.



به شوالیه‌های ژاپنی، **سامورایی** می‌گفتند. سامورایی‌ها برای این که حریفان خود را بترسانند، کلاهی با شاخ بر سر می‌گذاشتند. آن‌ها دو شمشیر داشتند که مانند تیغ تیز بود.



حمله به قلعه

دیوارهای بلند و برج‌های بزرگ محافظ قلعه‌ها بودند. مهاجمان به سختی می‌توانستند به قلعه‌ای دست یابند. بهترین کار این بود که منتظر می‌ماندند تا آذوقه‌ی افراد داخل قلعه تمام شود و آن‌ها گرسنه بمانند.

قلعه‌های بزرگ غالباً روی تپه ساخته می‌شد و دور تا‌دور آن‌ها **گودالی** پر از آب بود.

مهاجمان همه جور تلاش می‌کردند تا وارد قلعه شوند. آن‌ها از **نردبان** یا **برج چوبی** استفاده می‌کردند و با دستگاه‌های پرتاب کننده‌ی سنگ گلوله‌هایی سنگی را به بالای دیوارها پرتاب می‌کردند.



دالانه‌ها راهروهایی چوبی بودند. از سوراخ کف این دالانه‌ها گلوله‌هایی پرتاب می‌کردند.



بعضی‌ها به **کمان فلزی**



یا **گرز** مسلح بودند.



دیوارکوب وسیله‌ای برای کوبیدن به درهای قلعه بود.



منجنیق وسیله‌ی پرتاب سنگ‌های بزرگ برای تخریب دیوارها بود.



توپ وسیله‌ای برای پرتاب گلوله‌های سنگی بود.

وقتی به قلعه حمله می‌شد، **پل متحرک** را بالا می‌بردند. همه به داخل حیاط قصر که با **باروها** یا دیوارهای بلند حفاظت می‌شد، پناه می‌بردند. سلاح و آذوقه در **برج بزرگ** قلعه انبار می‌شد که ارباب و خانواده‌اش زندگی می‌کردند. مدافعان قلعه پشت **کنگره‌ها** پنهان می‌شدند، تیر می‌انداختند و آب جوش بر سر دشمنانشان می‌ریختند.

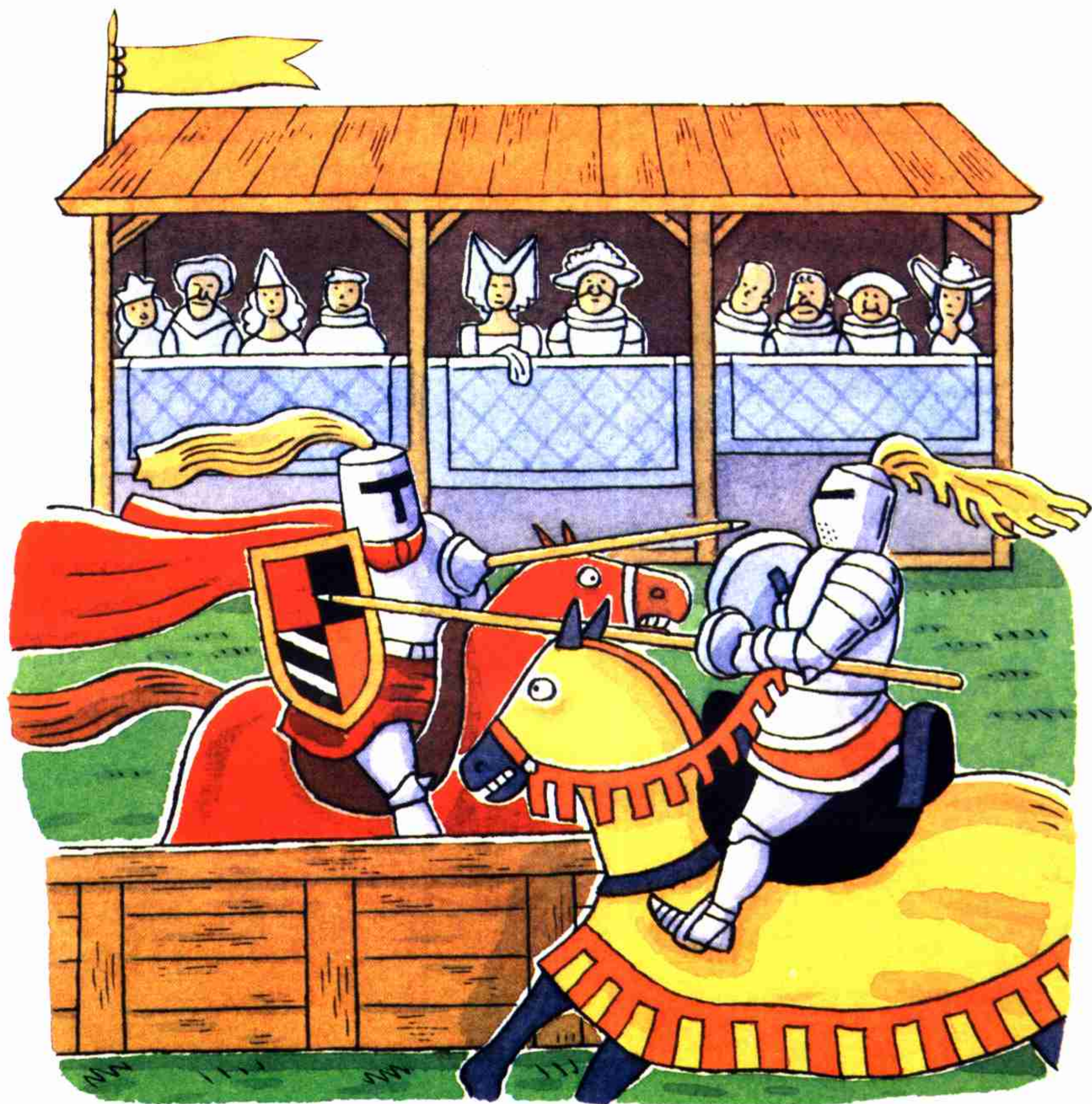


زندگی در قلعه

آدم‌های زیادی در قلعه زندگی می‌کردند: ارباب و خانواده‌اش، سربازها، خیاط‌ها و کفاش‌ها، آهنگرها، نجارها، خدمت کاران متعدد و راهب‌ها.

ارباب و خانواده‌اش در **برج اصلی** که در مرکز قلعه بود، زندگی می‌کردند. بخاری‌های بزرگ اتاق‌ها را گرم و شمع‌ها یا مشعل‌های متعدد آن‌ها را روشن می‌کردند. ارباب اتاقی اختصاصی داشت که در آن تنها بود یا استراحت می‌کرد، شطرنج‌بازی می‌کرد و...

خانه‌ها، اصطبل، آهنگری و.... در پای برج بودند.



مسابقه بین شوالیه‌ها محبوب‌ترین سرگرمی ارباب‌ها بود.
شوالیه‌ها انگار که در نبردی واقعی هستند، سوار بر اسب، چهارنعل به طرف هم می‌تاختند.
پیروز مسابقه کسی بود که با نیزه‌اش دیگری را به زمین می‌زد.
زمان برگزاری مسابقه از مدت‌ها قبل اعلام می‌شد.
تمامی شوالیه‌ها در محل برگزاری مسابقه جمع می‌شدند تا شجاعت خود را به اشراف، نجبا و بانوان حاضر در محل نشان دهند.



جنگ شوالیه‌ها

ارباب‌ها و شاهزاده‌ها غالباً در حال جنگ بودند. شوالیه‌ها سوار بر اسب مبارزه می‌کردند. سربازان پیاده به آن‌ها کمک می‌کردند.

هنگام جنگ، اسب‌ها حسابی به **زین و یراق** مجهز می‌شدند.

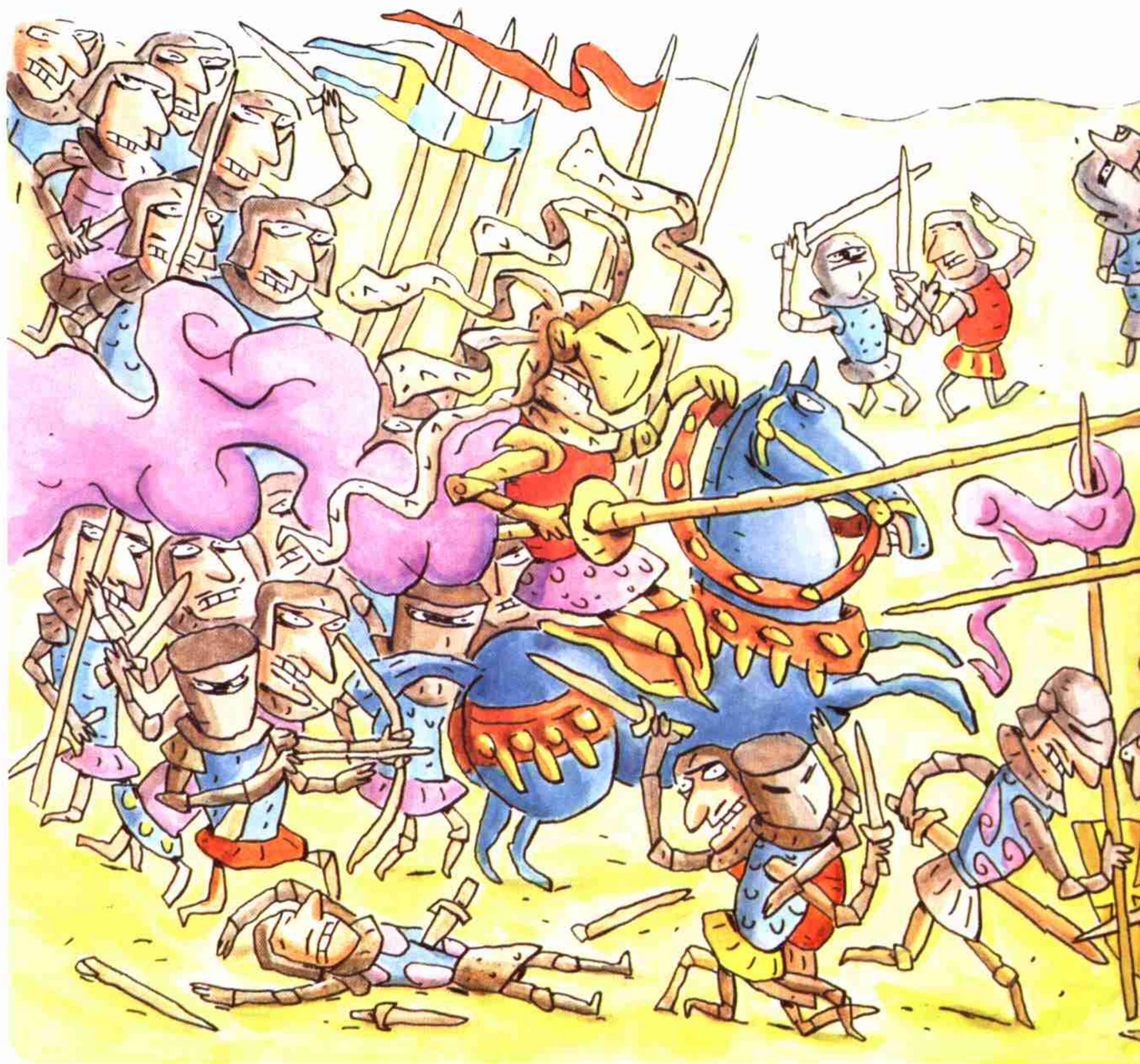
شوالیه‌ها معمولاً **جوشن** می‌پوشیدند که شامل لباسی فلزی بود و تا زانوی آن‌ها می‌رسید و گردن و دست‌هایشان را می‌پوشاند.

کلاهخود گردن و بینی و گاهی حتی تمامی صورت را حفظ می‌کرد.

شمشیر صاف و تیز بود. طول آن یک متر بود. **نیزه** از شمشیر بلندتر و خیلی سنگین‌تر بود.

جوشن شوالیه به قدری سنگین بود که اگر شوالیه از اسبش می‌افتاد، نمی‌توانست دوباره بر اسب بنشیند. به این ترتیب او **اسیر** می‌شد و برای آزادیش باید **غرامت** پرداخت می‌شد.

جنگ برای کشاورزان بدبختی بزرگی بود. در خلال جنگ به سربازها چیزی پرداخت نمی‌شد. آن‌ها به هر جا می‌رفتند و همه جا را غارت و چپاول می‌کردند و به کشتزارها آسیب می‌رساندند. در این حال، مردم چیزی برای خوردن نداشتند و به‌قدری ضعیف می‌شدند که دیگر نمی‌توانستند در برابر بیماری‌ها مقاومت کنند.





زندگی در حومه‌ی شهر

در زمان قلعه‌ها و شوالیه‌ها تقریباً همه‌ی مردم کشاورز بودند. مردها، زن‌ها و بچه‌ها همگی در کشتزارهای اطراف قلعه، روی زمین‌های ارباب کار می‌کردند.



اهالی روستا با کار و کوشش خود چیزهای زیادی تولید می‌کردند. تقریباً تمامی غذاها، تمامی لباس‌ها و بسیاری چیزهای دیگر حاصل کار آن‌ها بود.

وقتی محصولات کشاورزی خراب می‌شد همه آسیب می‌دیدند.

در آن زمان، زیاد پیش می‌آمد که همه‌ی محصول از بین برود، زیرا هنوز ماشین‌های کشاورزی اختراع نشده و انواع کودها به وجود نیامده بود.

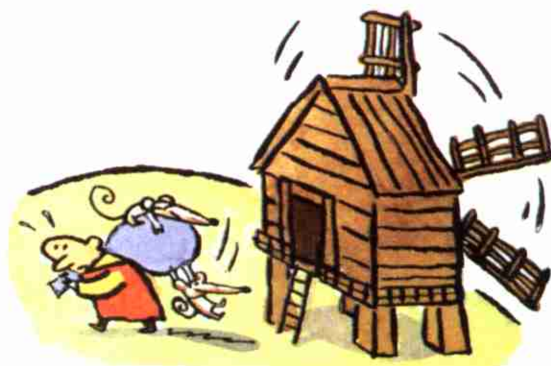


گندم و جو دوسر محصولات اصلی بودند. روستایی‌ها باید آن‌ها را با استفاده از داس و با دست خودشان برداشت می‌کردند. این کار خیلی وقت می‌برد.

روستایی‌ها دسته‌های گندم را بر دوش می‌گذاشتند و حمل می‌کردند.



روستایی‌ها باید به ارباب **مالیات** می‌دادند. همچنین بعضی از روزهای سال باید برای او کار می‌کردند. ارباب‌ها از روستایی‌ها **بیگاری** می‌کشیدند.



دانه‌های گندم و جو را در **آسیا** آرد می‌کردند. آسیا متعلق به ارباب بود.



روستایی‌ها همان چیزهایی را می‌خوردند که از زمین برداشت می‌کردند؛ مثل نان ، سوپ جو و گل‌کلم. به علاوه پیه، تخم‌مرغ و ماهی هم می‌خوردند.



همه‌ی اهالی روستا روزهای جشن و شادی داشتند.



شهر

در آغاز قرون وسطا شهرهای کمی به وجود آمده بود؛ تازه، همین شهرهای کم کوچک هم بودند. اما با کار و فعالیت پیشه‌وران و فروشنده‌ها که انواع و اقسام اشیا را می‌ساختند و می‌فروختند، شهرها گسترش یافتند.

خانه‌ها چوبی بودند و به راحتی آتش می‌گرفتند.

مردم در خانه‌شان آب نداشتند. بنابراین برای شست وشو به **حمام‌های عمومی** می‌رفتند.

کارگاه‌های پیشه‌وران در طبقه‌ی همکف خانه‌شان بود.

ساکنان شهر به هر شغلی روی می‌آوردند. آن‌ها خیاط، قصاب، کفّاش، اسلحه‌ساز و... بودند. در مغازه‌های فروشنده‌ها چیزهای گوناگونی مانند انواع غذا، پارچه و... یافت می‌شد.

پیشه‌وران و **بازرگانان** برحسب حرفه‌شان با هم در یک جا یا یک محل جمع می‌شدند؛ بنابراین خیابان قصاب‌ها، راسته‌ی زرگرها و ... به وجود آمده بود.

هر حرفه‌ای نشانه و پرچم مخصوص خودش را داشت.

آدم‌ها در خیابان‌ها وول می‌خوردند. اغلب خیابان‌ها پر از گل بودند. چون هنوز شبکه‌ی فاضلاب درست نشده بود، انواع آشغال‌ها در خیابان دیده می‌شد.



عصر کلیساهای خلیفه‌گری

در قرون وسطا، کلیسای شهرهای اروپا همچون روستاها مرکز زندگی روزانه‌ی مردم بود. هنگام نیایش، هنگام خطر و هنگام برگزاری جشن‌ها یا لحظه‌های مهم زندگی مردم ناقوس کلیساها به صدا در می‌آمد: لحظه‌هایی مانند تولد، ازدواج یا مرگ افراد.



مردم همه‌ی شهرها مایل بودند کلیساهای بزرگی داشته باشند که همگی بتوانند در آن‌ها جمع شوند. به این کلیساها، **کلیسای خلیفه‌گری** می‌گویند.

ماهرترین **معمارها** توانستند این کلیساها را با ارتفاع زیاد و پنجره‌های بزرگ بسازند.

جلوی در بزرگ کلیسا نمایش‌های گوناگون اجرا می‌شد: نمایش‌هایی که در آن‌ها از بهشت، حواریون و مقدسان، جهنم و شیطان حرف زده می‌شد.



اختراع چاپ

پیش از اختراع چاپ، کتاب‌ها فقط به صورت دست‌نویس بودند وشاید سالی یک نسخه نوشته می‌شد. این زمان بسیار طولانی بود. اما وقتی گوتنبرگ چاپ را اختراع کرد، همه چیز عوض شد.





۱. کارگرها هر صفحه‌ی کتاب را با قرار دادن **حروف** فلزی روی کلیشه‌های چاپی آماده می‌کردند.

۲. وقتی هر کلیشه پر می‌شد، کارگر دیگر چاپخانه آن را **مرکب‌آلود** می‌کرد.



۵. همه‌ی ورق‌ها را یک جا جمع می‌کردند و یک کتاب درست می‌شد.

هنگامی که هنوز چاپ اختراع نشده بود، روحانی‌های کلیسا کتاب‌ها را کتابت می‌کردند و برای آن‌ها تصویر می‌کشیدند. آن‌ها هر بار فقط یک صفحه می‌توانستند بنویسند، در حالی که در چاپ کافی است ورق کاغذ عوض شود تا همان صفحه دوباره چاپ شود. به این ترتیب کتاب‌ها سریع تهیه می‌شدند و مردم زیادی می‌توانستند با قیمت کمتر آن‌ها را بخرند.

٤

٣

۵

۳. کلیشه را در دستگاه **پرس** می‌گذاشتند. یک ورق کاغذ مرطوب روی آن می‌گذاشتند و آن را با پیچ سفت می‌کردند. پس از باز کردن آن کار با یک صفحه یا کلیشه‌ی دیگر شروع می‌شد.

٤. سپس ورق‌های کاغذ را خشک می‌کردند.



در کارگاه نقاشی

در ایتالیا شاهزاده‌ها در کاخ‌های باشکوه زندگی می‌کردند. نقاش‌ها و مجسمه‌سازها برای شاهزاده‌ها کار می‌کردند. شاگردان هنرمندها کنار دستشان بودند و به استاد خود کمک می‌کردند.

نقاش‌ها و مجسمه‌سازها در **کارگاه** خود، گروهی کار می‌کردند.

آن‌ها با هم بحث می‌کردند، به دنبال نظرهای گوناگون می‌گشتند و درباره‌ی بدن انسان تحقیق می‌کردند. مشتری‌ها و دوستان به دیدن آن‌ها می‌آمدند. **شاگردهای** جوان‌تر، طی سال‌های طولانی حرفه‌ی استاد خود را می‌آموختند.
آن‌ها با دم سنجاب یا موی خوک قلم‌مو می‌ساختند؛ با خرده سنگ‌های رنگی یا خاک‌های گوناگون رنگ درست می‌کردند.
آن وقت ظرف گذشت چند سال، یواش یواش شروع به طرح زدن یا رنگ‌آمیزی بخش‌هایی از تابلوها می‌کردند.





کاراوِل‌ها

کاراول‌ها کشتی‌های بادبانی اقیانوس‌پیمایی مانند کشتی کریستف کلمب بودند که می‌توانستند در دریاهای گوناگون شناور شوند و در برابر سخت‌ترین توفان‌های دریایی مقاومت کنند.

کاراول‌ها خیلی بزرگ هم نبودند. آن‌ها **سه دکل** و **پنج بادبان** داشتند. بادبان‌های بزرگ و مربع شکل آن‌ها موجب می‌شد که این کشتی‌ها با سرعت بیشتری پیش بروند.

بادبان بزرگ

دکل بزرگ

سکان

ته کشتی

این کشتی‌های سنگین را با به کارگیری سکان می‌توانستند اداره کنند یا تغییر جهت بدهند.

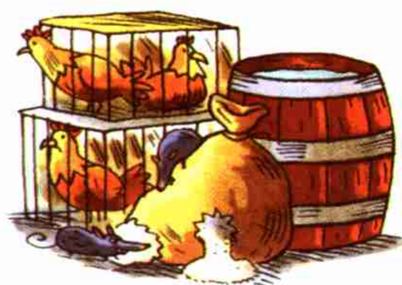
دو ابزار جدید به کمک دریانوردان آمد...



تا بهتر از گذشته دریاها را پشت سر بگذارند:

۱. قطب نما
۲. اسطرلاب

کمک کرد تا دریانوردان مسیر خود را در دریا آسان‌تر پیدا کنند.

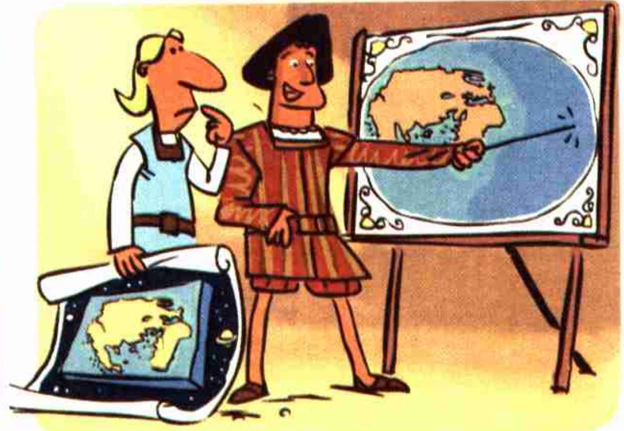


ته کشتی انبار آذوقه بود: بشکه‌های آب شیرین، گوشت‌های نمک سود و کیسه‌های آرد. البته موش و کرم هم در این انبارها یافت می‌شد.

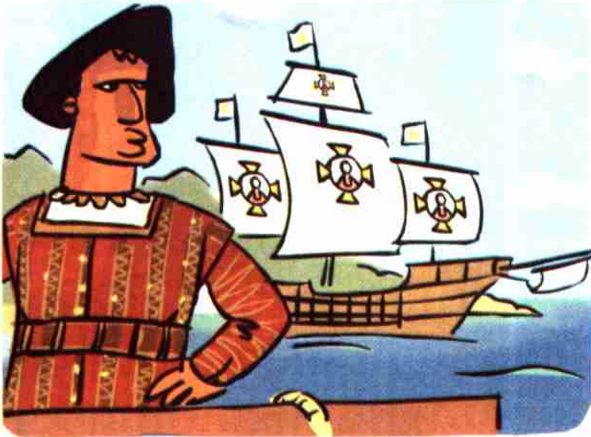


کریستف کلمب

تا حدود ۵۰۰ سال پیش مردم گمان می‌کردند که زمین صاف است و فقط یک اقیانوس وجود دارد. فقط قاره‌های اروپا و کمی از قاره‌ی آفریقا شناخته شده بود. دریانوردها هنوز آن سوی زمین نرفته بودند.



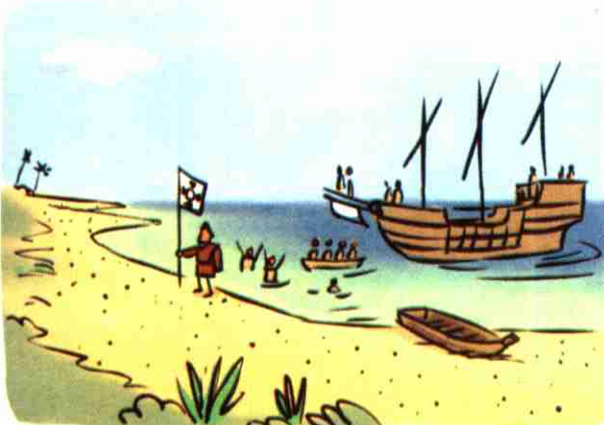
البته دانشمندان دریافته بودند که زمین گرد است. دریانوردی به نام **کریستف کلمب** چنین اندیشید اگر زمین واقعاً گرد است، پس با گذشتن از اقیانوس می‌تواند به دور زمین بگردد و به آسیا برسد.



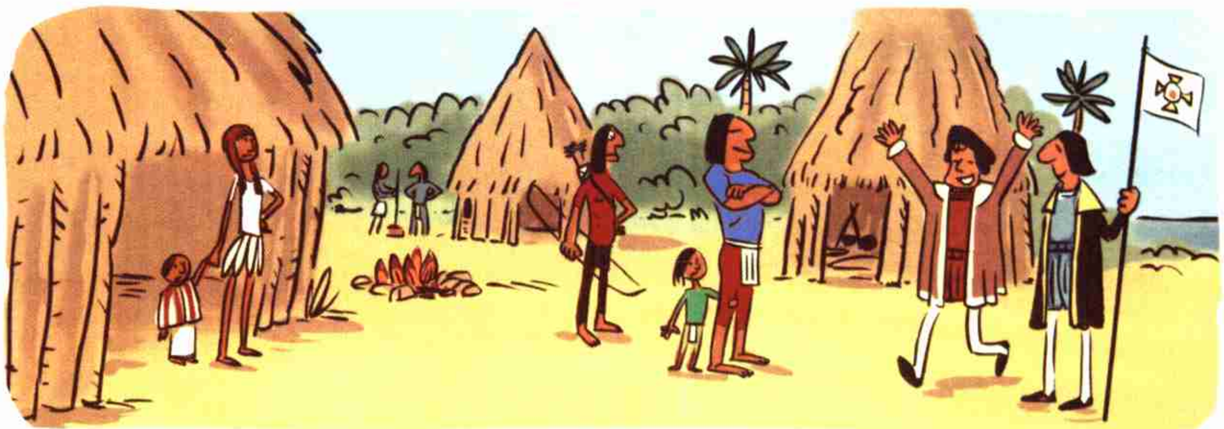
کریستف کلمب پادشاه و ملکه‌ی اسپانیا را متقاعد کرد تا برای سفر به او کمک کنند. آن‌ها ۳ فروند کاراول به نام های نینا، پینتا و سانتاماریا به او دادند.



کریستف کلمب با ۹۰ ملوان راه افتاد. سفر آن‌ها دو ماه طول کشید. هنگامی که ملوان‌ها یواش یواش داشتند می‌ترسیدند...



... به سرزمینی ناشناخته رسیدند، کریستف کلمب فکر کرد آن‌جا **آسیا** است.



چون او گمان می‌کرد به هند رسیده است، ساکنان این سرزمین را هندی نامید. در حالی که او به جزایر آنتیل رسیده بود. جزایر آنتیل در شرق قاره‌ای واقع شده بود که تا آن هنگام ناشناخته مانده بود. این قاره را بعدها آمریکا نامیدند.

آنتیل
آسیا
اقیانوس‌هند
هند
آفریقا
اقیانوس‌آرام
آمریکا
اقیانوس‌اطلس
INK
سفر واسکودوگاما
سفر کریستف کلمب
سفر ماژلان

واسکودوگاما پیش از کریستف کلمب قاره‌ی آفریقا را دور زده و به هند رسیده بود. سپس فرنان دو ماژلان آمریکا را دور زد و به اقیانوسی ناشناخته رسید که همان اقیانوس آرام بود. خود ماژلان در طی مسیر در گذشت، اما یکی از کشتی‌هایش بازگشت. به این ترتیب معلوم شد که زمین گرد است.



فاتحان

پس از این که کریستف کلمب آمریکا را کشف کرد، بعضی از ماجرجویان به منظور فتح «دنیای نو» راهی شدند. آن‌ها می‌خواستند طلا به دست بیاورند و ثروتمند شوند. این افراد همان فاتحان یا کشورگشایان بودند.

تعداد فاتحان خیلی کم بود، اما آن‌ها **توپ**، **تفنگ** و **اسب** داشتند. سرخ پوست‌ها چنین چیزهایی ندیده بودند. فاتحانی مانند کورتس در مکزیک و پیزارو در پرو بدون زحمت زیاد توانستند برسرزمین‌های آزتک‌ها و اینکاها و نیز بر همه‌ی ثروت آن‌ها دست یابند.



فرانچسکو پیزارو در آغاز جوانی خوکبان فقیری بود. اما در اندیشه‌ی دست‌یابی به ثروت اینکاها بود. او با برادرها، همراهان و صدها سربازش به مدت سه سال سرزمین افسانه‌ای **اِلدورادو** را جست‌وجو کرد.







سرانجام، روزی از روزها معبدهای مشهور پر از طلا و نقره‌ی خدای خورشید را یافتند. پیزارو امپراتور آتاهوالپا را دستگیر کرد. او قول داد که امپراتور را در برابر غنائم زیاد تحویل می‌دهد. آتاهوالپا همه‌ی گنج‌هایش را به او داد..







... اما پیزارو کمی بعد امپراتور را خفه کرد. امپراتوری اینکاها از بین رفت.
سرخ پوست‌ها مجبور شدند برای ارباب‌های جدیدشان به سختی کار کنند. امروزه بیشتر مردم آمریکای جنوبی، به زبان اسپانیایی حرف می‌زنند، اما همه‌ی آن‌ها به اجداد خود می‌بالند.



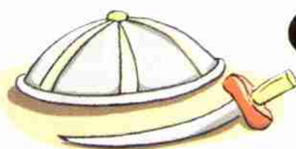
عصر صفوی

صدها سال بود که اقوام غیر ایرانی پشت سر هم به ایران حمله می‌کردند و دولت مرکزی ایران را از بین برده بودند. کم‌کم می‌رفت که ایران به طور کامل نیست و نابود شود. اما در سال ۸۸۰ هجری شمسی شاه اسماعیل بر تخت سلطنت نشست.

به سربازان شاه اسماعیل قزلباش به معنای «سرخ سر» می‌گفتند؛ زیرا آن‌ها کلاه قرمز بر سر می‌گذاشتند.



شاه اسماعیل صفوی پادشاهی قدرتمند بود. او **تشیع** را **مذهب رسمی** کشور اعلام کرد و افرادی را برای تبلیغ آن به سراسر کشور فرستاد.



پادشاه کشور عثمانی که از قدرت شاه اسماعیل ترسیده بود، با استفاده از **توپ‌خانه** و سلاح‌های آتشین دیگر به ایران حمله کرد.
سربازهای ایرانی که فقط از شمشیر و تیر و کمان استفاده می‌کردند، در **چالدران** در شرق دریاچه‌ی ارومیه از عثمانی‌ها شکست خوردند.

سربازان عثمانی پس از فتح **تبریز پایتخت ایران**، همسر شاه اسماعیل را دزدیدند و به کشور خود بردند، اما ضعف ارتش ایران در برابر سلاح‌های مرگ‌بار عثمانی مانع هر گونه تلاشی بود.



شاه عباس صفوی

جانشینان شاه اسماعیل افرادی بی‌لیاقت و فاسد بودند. از این رو، کشور در معرض فروپاشی قرار گرفته بود. اما پادشاهی توانا توانست دوباره ایران را به قدرتی بزرگ تبدیل کند.





شاه‌عباس در سال ۹۶۶ هجری شمسی در ۱۸ سالگی پادشاه شد. او **اصفهان** را پایتخت ایران قرار داد.
او دخالت افراد فاسد و نالایق را در حکومت از بین برد و **نظم اداری** قدرتمندی پدید آورد.

شاه چنان امنیتی برای معتقدان سایر ادیان ایجاد کرده بود که یکی از روحانی‌های مسیحی گمان کرد که شاه به‌زودی مسیحی می‌شود.



شاه‌عباس پس از **اصلاح ارتش** و تجهیز آن به سلاح‌های آتشین و توپخانه توانست شکست‌های قبلی را جبران کند و مرزهای غرب کشور را تا شهرهای کربلا و نجف گسترش دهد.
شاه عباس **نیروی دریایی پرتغال** را که در خلیج فارس و بعضی از جزیره‌های ایرانی جا خوش کرده بود، شکست داد.



در زمان شاه‌عباس جاده‌ها، پل‌ها، بازارها و کاروان‌سراهای متعدد بنا شد و امنیت در سراسر کشور برقرار گردید.



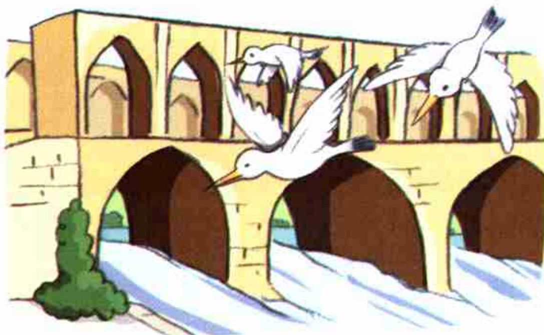
اصفهان، نصف جهان

اصفهان، پایتخت شاه‌عباس، مظهر آبادی و قدرت ایران بود، این شهر به قدری با شکوه بود که به عنوان نصف جهان و پایتختی افسانه‌ای شناخته می‌شد. میدان نقش جهان از مهم‌ترین بناهای این شهر است.

مهندسی اصفهانی به نام **علی اکبر اصفهانی** میدان نقش جهان را به دستور شاه‌عباس بنا کرد. این میدان به طول ۵۰۰ متر و عرض ۱۶۰ متر در سال ۹۸۱ هجری شمسی ساخته شد.

کاخ عالی‌قاپو به عنوان جایگاه قدرت حکومت، مسجد شیخ لطف‌الله به عنوان جایگاه مذهبی حکومت، مسجد شاه به عنوان جایگاه قدرت مردم و بازار قیصریه به عنوان جایگاه اقتصادی در چهار طرف نقش جهان بنا شده است.

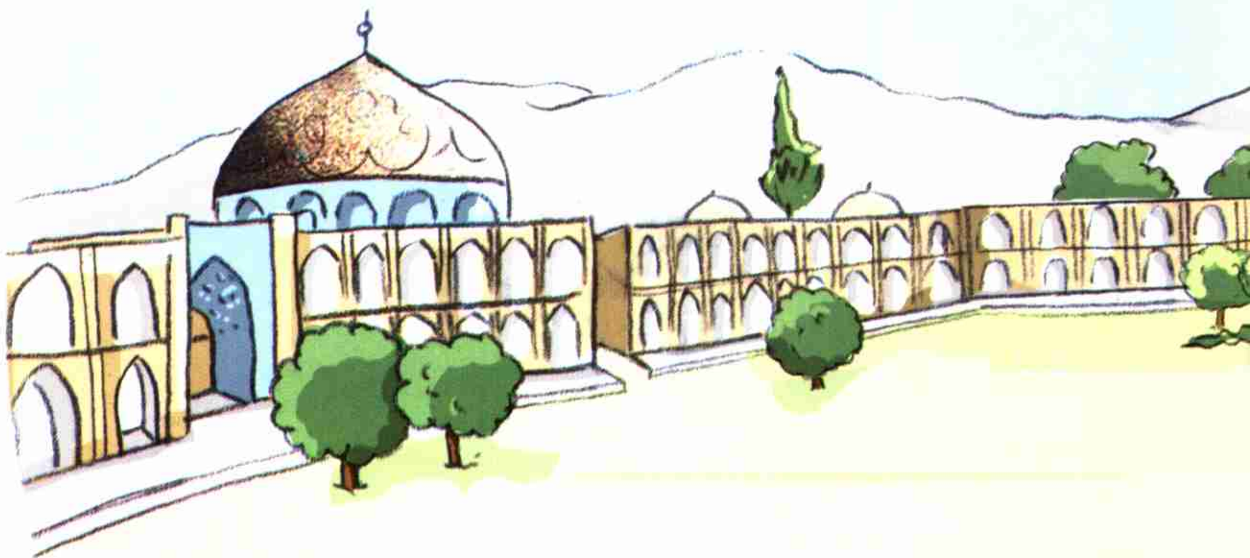




میدان نقش جهان محل برگزاری بسیاری از جشن‌ها، بازی‌ها و مراسم دولتی بوده است. مهم‌ترین مراسمی که در این میدان اجرا می‌شد، مسابقه‌ی چوگان‌بازی بود. شاه‌عباس همراه بعضی از مقامات دولتی و سفیران خارجی بر ایوان کاخ می‌نشست و بازی چوگان تماشا می‌کرد.

سی وسه پل پل زیبایی است که به دستور شاه‌عباس بر زاینده‌رود ساخته شد. نام این پل از ۳۳ دهانه‌ی آن گرفته شده است.

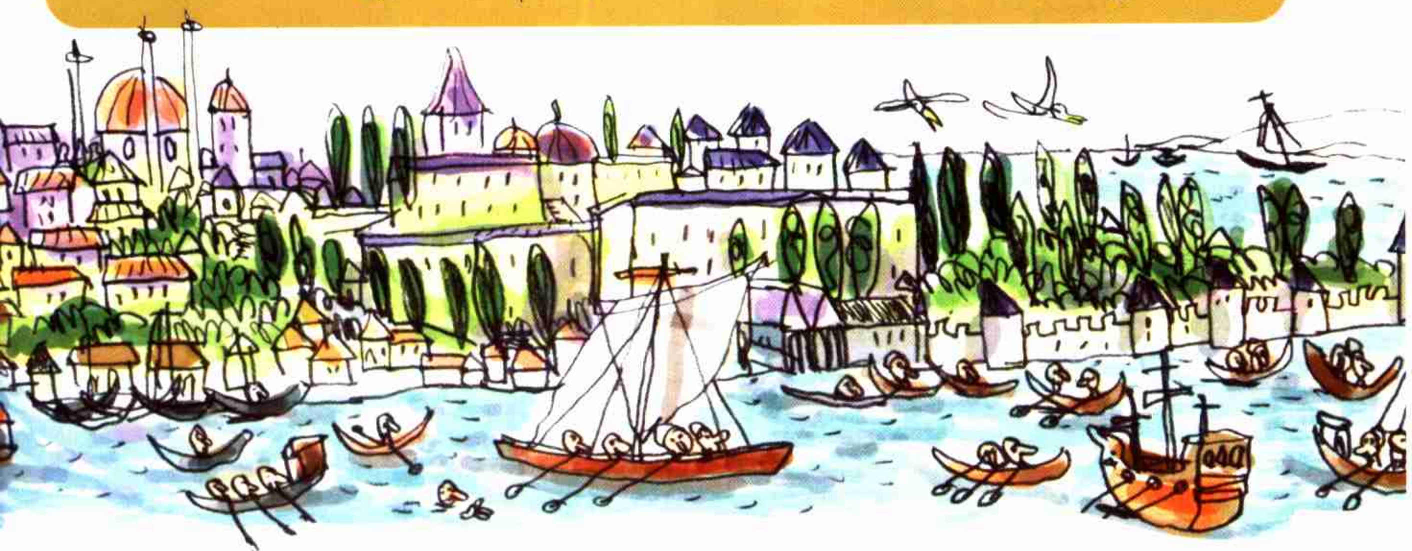
شاه‌عباس مسجد شیخ‌لطف‌الله را برای شیخ‌لطف‌الله ساخت تا در آن نماز بخواند و به شاگردانش درس بدهد. کاشی‌کاری‌های این مسجد تا امروز نظیر ندارد.





سلیمان قانونی

استانبول از شهرهای زیبای جهان است
بسیاری از کاخ‌ها و مسجدهای این شهر به دست سلطان عثمانی به نام سلیمان قانونی ساخته شده است.

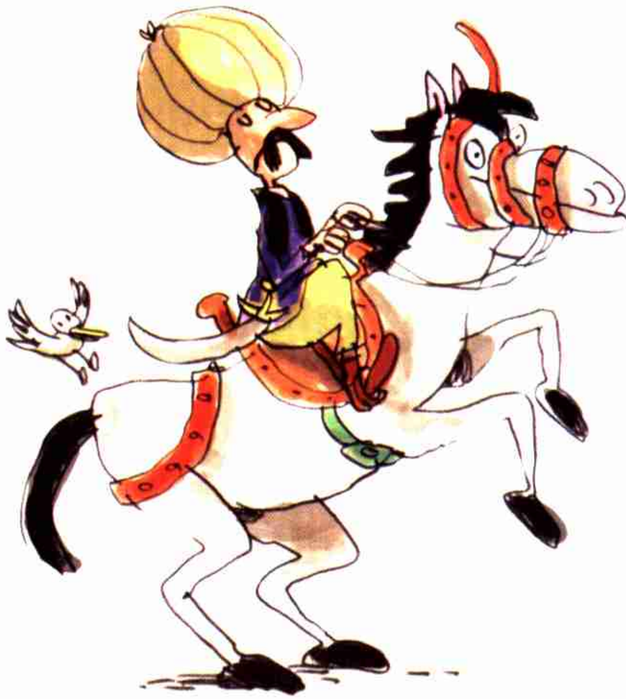




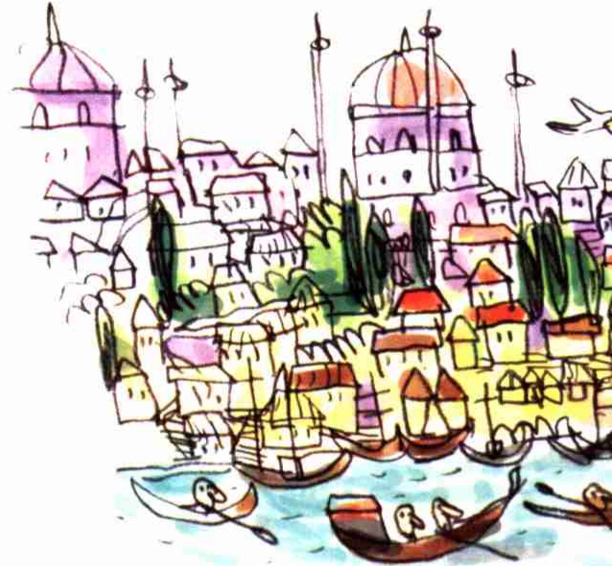
امپراتوری عثمانی ثروتمند و توانا بود. **سلطان** این امپراتوری به کمک **وزیر اعظمش**، سرزمین‌های تحت امر خود را به خوبی اداره می‌کرد.



بهترین سربازان ارتش عثمانی **جان‌نثاران** بودند. شجاعت و بی‌رحمی آن‌ها فقط در افسانه‌ها دیده می‌شود. آن‌ها هنگام رژه لباس‌های عجیب می‌پوشیدند.



سلطان در قصری مجلل به نام **توپکاپی** می‌زیست.



سلیمان قانونی فاتحی بزرگ بود. او برای گسترش دادن امپراتوری خود لشکرکشی‌های زیادی کرد.



در مرکز شهر استانبول **بازار** سر پوشیده‌ی بزرگی بود. فروشنده‌ها اشیای سفالی زیبا، قالی، طلا و جواهر و پارچه‌های زیبا می‌فروختند. همه دوست داشتند از این بازار بهره‌ای ببرند. شب هنگام، هر ۱۸ در بازار بسته می‌شد.



کاخ ورسای

لویی چهاردهم ۵ ساله بود که پادشاه فرانسه شد. او مدتی طولانی حکومت کرد. او برای حفظ دربار خود دستور داد قصری بزرگ و باشکوه در ورسای در نزدیکی پاریس بنا شود.



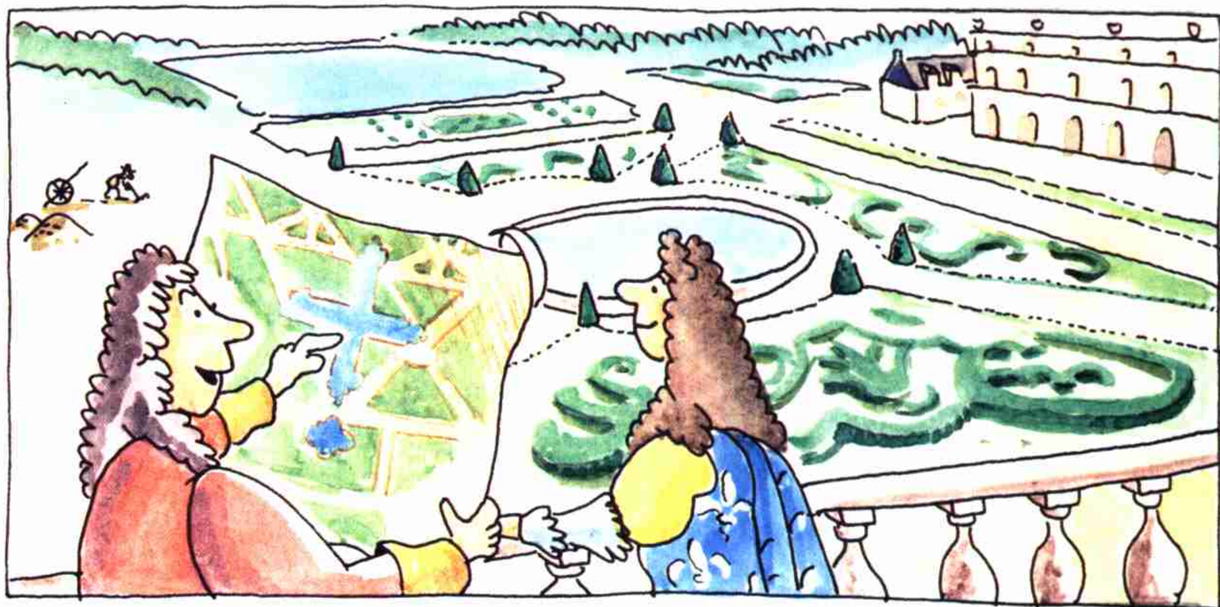


ساختن کاخ ورسای ۲۵ سال طول کشید.
هرسال ۳۶۰۰۰ کارگر برای بنای این کاخ کار می‌کردند.
لویی چهاردهم با دقت بر انجام کارها نظارت می‌کرد.



لویی ۱۴ می‌خواست که ورسای زیباترین کاخ جهان باشد. تالار بزرگ ورسای با آینه‌های بزرگی آراسته شده‌اند. ۱۷ پنجره‌ی این تالار نور را بازمی‌تابانند.

به این تالار، **تالار آینه** می‌گویند.



شاه به باغ‌های ورسای بسیار می‌بالید. باغبان ماهری به نام لونوتر این باغ‌ها را طراحی کرده بود. باغچه‌های گل باشکوه، درختچه‌های شکیل، حوضچه‌ها، چشمه‌ها و مجسمه‌های گوناگون این باغ را آراسته کرده‌اند. شاهزاده‌ها وشاهان اروپا به تقلید از این کاخ برای خود کاخی ساختند.



یک روز از زندگی شاه - خورشید

لویی ۱۴ پادشاهی مقتدر بود. همه باید از او اطاعت می‌کردند. او با چند وزیر انگشت‌شمار خود به تنهایی حکومت می‌کرد. پادشاه خیلی کار می‌کرد. همه‌ی ارباب‌های بزرگ می‌خواستند در کنار او در ورسای زندگی کنند.



صبح حدود ساعت ۸، وقتی شاه از خواب بیدار می‌شد، فقط برجسته‌ترین ارباب‌ها و عالی‌جناب‌ها و زنان اشراف دربار حق داشتند بر بالین او حاضر شوند. پیراهن به تن شاه کردن، امتیازی بود که نصیب هر کسی نمی‌شد.

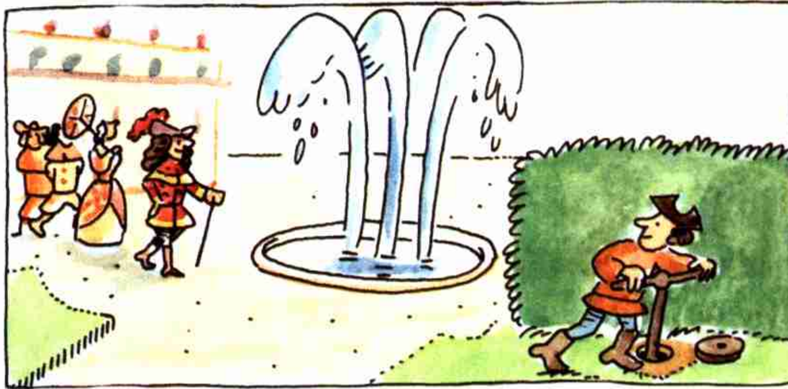


کمک به شاه برای نظافت کردنش افتخار بود. شاه فقط صورت و دست‌هایش را می‌شست. اما روزی ۲ بار پیراهن عوض می‌کرد.



شاه هر روز در مراسم **عشای ربانی** حاضر می‌شد. همه به جای دیدن مراسم، به او نگاه می‌کردند.





همه‌ی هنرمندان بزرگ و نویسنده‌ها برای شاه کار می‌کردند. هنگامی که شاه در باغ قدم می‌زد، درباریان او را همراهی می‌کردند و می‌کوشیدند که شاه آن‌ها را ببینند. برای این که کسی در دربار موفق باشد، باید کاری می‌کرد که مورد توجه شاه قرار بگیرد.



تفنگدارها نگهبان‌های شاه بودند. آن‌ها مسلح به تفنگ‌های جدیدی بودند که کاربردشان آسان‌تر از تفنگ‌های قدیمی بود.





شاه به تنهایی غذا می‌خورد. همه‌ی درباری‌ها خوردن او را نگاه می‌کردند. شب هنگام، خوابیدن شاه نیز مراسمی داشت. همه‌ی درباری‌ها آرزو می‌کردند که روزی افتخار داشته باشند شمع پادشاه را تا بستر او حمل کنند.



سرگرمی‌های دربار

لویی چهاردهم برای سرگرم ساختن عالی جناب ها و زنان اشراف دربار هر گونه تفریحی را تدارک می دید: شکار، جشن، نمایش‌های گوناگون....

شاه به تئاتر علاقه‌ی زیادی داشت، مخصوصاً کمدی‌هایی که **مولیر** برای او می‌نوشت جالب توجه او بود. او رقص را دوست داشت و در باله شرکت می‌کرد. مثلاً نقش آپولون خدای یونانی خورشید را بازی می‌کرد.

لویی ۱٤ خودش را با خورشید مقایسه می‌کرد، ستاره‌ای که زمین را روشن می‌کند.



نویسنده‌های زیادی برای لویی چهاردهم کار می‌کردند. لافونتن نویسنده‌ی داستان معروف «روباه و کلاغ» از جمله‌ی آن‌هاست.



شارل پرو نیز از نویسنده‌هایی است که داستان‌های معروف زیادی نوشته است. داستان‌هایی مانند: شنل قرمزی، بند انگشتی، گربه‌ی چکمه‌پوش.



لویی چهاردهم خلق آثار زیادی را به هنرمندان، نقاشان یا مجسمه‌سازان سفارش می‌داد تا کاخش را با آن‌ها تزیین کند.



همچنین لویی چهاردهم به علوم توجه می‌کرد. او از دانشمندان می‌خواست که برای کار و تحقیق به پاریس بروند.



در روستاها و شهرها

در زمان لویی چهاردهم شهرهای اروپا و کشور فرانسه رشد کردند و بزرگ شدند. اما هنوز بیشتر مردم کشاورز بودند. از این رو، بسیاری از مردم مناطق مختلف لهجه‌های مخصوص خود را داشتند.

کشاورزان در روستاها مخصوصاً در اطراف قلعه‌ها و روستاها زندگی می‌کردند.
آن‌ها هم از خشک‌سالی می‌ترسیدند، هم از باران‌های سیل آسا، زیرا در هر دو حالت گرفتار **خرابی محصولات** و در نتیجه **قحطی** می‌شدند. آن‌ها از ویران‌گری‌های جنگ و شیوع آبله و سرخک که موجب مرگ و میر زیاد می‌شد می‌ترسیدند.
در عین حال، روزهای زیادی را به عنوان **جشن** در نظر می‌گرفتند و روی چمن‌ها و در هوای آزاد به پایکوبی می‌پرداختند.



شهرها بیش از پیش بزرگ شدند و جمعیت آن‌ها بیشتر و بیشتر شد. تعداد مغازه‌ها زیاد شد و سر و کله‌ی شعبده‌بازها، فروشنده‌های دوره‌گرد، نقال‌ها و قصه‌گوهایی که انواع و اقسام ماجراهای با مزه و سرگرم‌کننده را تعریف می‌کردند، پیدا شد.



پیشگامان آمریکا

بسیاری از اروپایی‌ها به منظور دست‌یابی به ثروت یا آزادی بیشتر راهی آمریکا شدند. نخستین کسانی که به آمریکای شمالی رفتند و در آن‌جا اقامت کردند، انگلیسی بودند.



گروهی از انگلیسی‌ها که به خاطر مذهب‌شان زیر فشار و اذیت قرار گرفته بودند، نخستین کسانی بودند که به آمریکا رفتند. نام کشتی آن‌ها **مِی‌فلاور** بود. سرخ‌پوست‌ها انگلیسی‌ها را پذیرفتند، به آن‌ها غذا دادند و کمک‌شان کردند. همچنین روش کاشتن ذرت و ماهی‌گیری را به آن‌ها یاد دادند.



بازرگان‌های هلندی از سرخ پوست‌ها جزیره‌ای خریدند تا آن جا را انبار خود کنند.
این محل همان **مَنهَتَن** امروزی است که یکی از مشهورترین محله‌های شهر **نیویورک** است.

ماجرای پوکاهانتس



دریا نوردی انگلیسی به نام **جان اسمیت** شهرکی بنا کرد که آن را جیمز تاون نامید.



او برای این کار زمین‌هایی را از سرخ پوست‌ها گرفت و همین موجب **جنگ** شد. روزی سرخ پوست‌ها بر جان اسمیت غلبه کردند.



سرخ پوست‌ها اسمیت را به روستای خود بردند و آماده شدند او را بکشند. امّا دختر رئیس سرخ پوست‌ها پوکاهانتس تقاضا کرد که او را آزاد کنند.



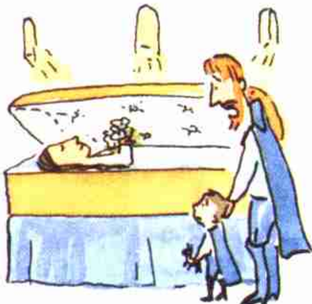
جان اسمیت را به چادر خانواده‌ی پوکاهانتس پذیرفتند. اسمیت دخترک را با خود برد.



مدتی بعد پوکاهانتس با یک کشاورز انگلیسی ازدواج کرد.



او پوکاهانتس را به انگلستان برد و او را به ملکه‌ی انگلیس معرفی کرد.



اما اندکی بعد پوکاهانتس بی آن که سرزمین مادریش را ببیند، بر اثر ابتلا به بیماری آبله درگذشت. او هنگام مرگ ۲۲ ساله بود.



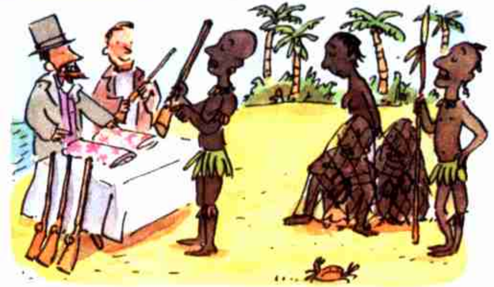
عصر بازرگان ها

شرکت‌های بزرگ بازرگانی صاحب کشتی‌هایی بودند که در دریاهای سراسر جهان کشتی‌رانی می‌کردند و انواع کالاها را به اروپا می‌بردند.

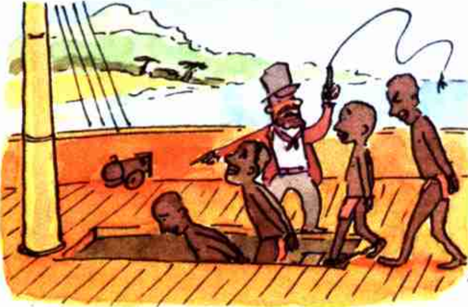
کشتی‌ها هر نوع کالایی را به **اروپا** می‌بردند که در این قاره وجود نداشت، کالاهایی مانند قهوه، قند، کاکائو، برنج، توتون، پنبه و غیره .

تجارت برده

ساکنان آمریکا به مدت دو قرن، میلیون‌ها آفریقایی را به زور به آمریکا بردند تا به عنوان برده در کشت نیشکر و پنبه کار کنند.



فرمانده‌های کشتی‌های حمل برده پیش رئیس‌های سیاه‌پوست‌ها می‌رفتند و زندانیان آن‌ها را با اسلحه و طلا و جواهر عوض می‌کردند.



آن‌ها قوی‌ترین زندانی‌ها را انتخاب می‌کردند و آن‌ها را با کشتی به آمریکا می‌بردند.



آن‌ها سیاه پوست‌ها را به صورت بسیار فشرده به یک دیگر در یک جا جمع می‌کردند. البته به قدر کافی به آن‌ها غذا می‌دادند تا صحیح و سالم به مقصد برسند.



در آمریکا سیاه پوست‌ها را به بازار برده فروشی می‌بردند. آن‌ها زن‌های سیاه را از شوهرانشان جدا می‌کردند.

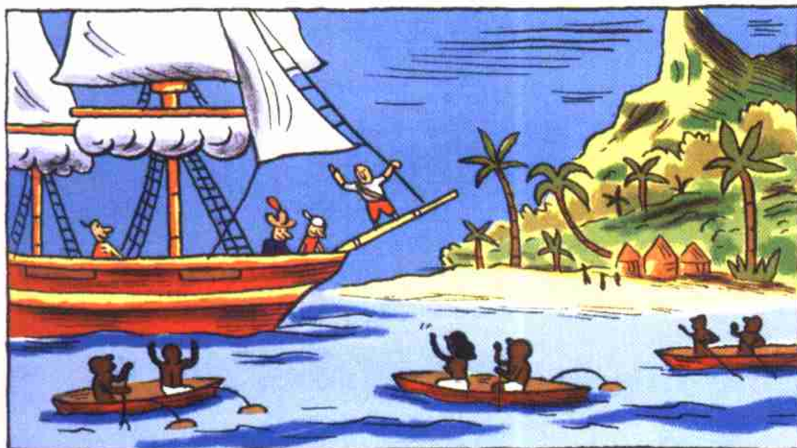


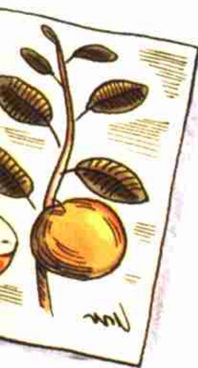
برده‌ها در کشتزارهای پنبه و نیشکر **کار می‌کردند**. گاهی هم به عنوان کلفت و نوکر مشغول کار می‌شدند. اگر برده‌ای فرار می‌کرد و او را می‌گرفتند، به عنوان تنبیه او را می‌کشتند.



دریاهای ناشناخته

کشف کریستف کلمب نیروی تخیل دریانوردان را حساس کرد.
آن‌ها در جستجوی سرزمین‌های ناشناخته به سوی اقیانوس آرام و قطب جنوب رفتند.





وقتی **بوگَن ویل** دریانورد فرانسوی به تاییتی رسید، فکر کرد به بهشت رسیده است. هوای این جزیره بسیار خوب و آفتابی بود، میوه‌هایی خوشمزه بر درخت‌ها می‌روییدند، دریا پر از ماهی‌هایی بود که او تا به حال ندیده بود...

دریانورد هلندی **یاکوب روگه‌وین** روز یک‌شنبه‌ای از سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۰۱ هجری شمسی) به جزیره‌ای ناشناخته در آمریکای جنوبی رسید. در این جزیره صدها مجسمه‌ی غول پیکر دید. چون او در روز عید به این جزیره رسیده بود، آن را **جزیره‌ی پاک** نامید.

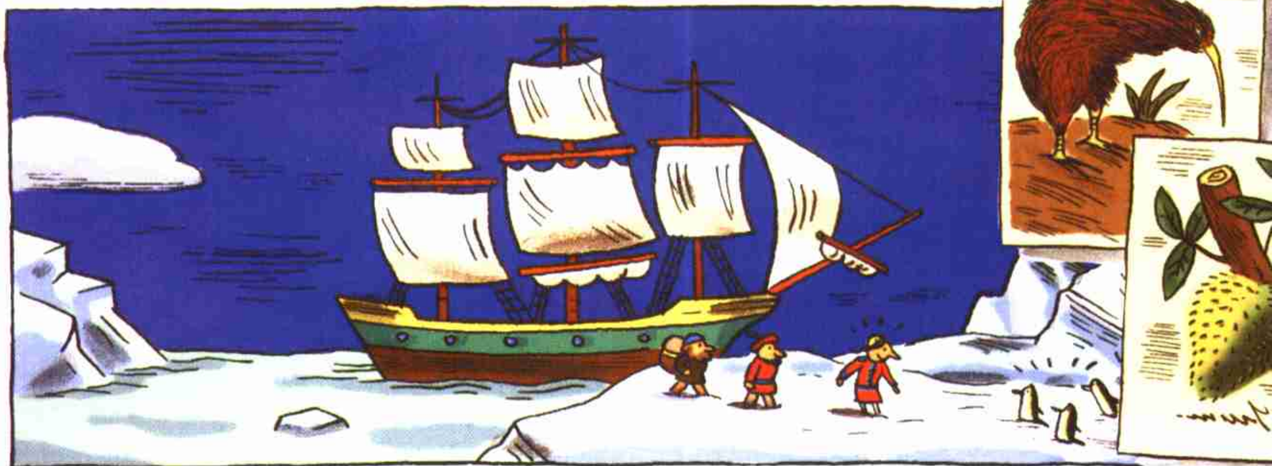








نخستین دریانوردی که به پولینزی رفت، یک انگلیسی به نام **والیس** بود. سپس **بوگن ویل** فرانسوی و **جیمز کوک** انگلیسی به این جزیره رفتند. آن‌ها جزیره‌هایی را که دیده و کشف کرده بودند در کتاب‌های خود نوشتند.



بعدها دریانورد فرانسوی دومون دورویل به **جنوبگان** یا قطب جنوب رفت. او زمین‌های آدِلی را کشف کرد.

دزدهای دریایی

دزدهای دریایی به کشتی‌ها، مخصوصاً کشتی‌های بازرگانی حمله می کردند. بعضی از دزد های دریایی در زمان جنگ، فقط به کشتی‌های بازرگانی حمله کردند. اما بعضی از دزدها به تمامی کشتی‌ها هجوم می‌بردند و آن‌هارا غارت می کردند.

کشتی دزدهای دریایی کوچک و سریع بود و خیلی آسان‌تر از کشتی‌های بازرگانی یا کشتی‌های باربری حرکت می‌کرد. دزدها غافل‌گیرانه حمله می‌کردند و پرچمشان را که به نشانه‌ی مرگ، تصویری از یک جمجمه و دو استخوان داشت در آخرین لحظه بالا می‌بردند. سپس تا جایی که می‌توانستند به کشتی مقابل نزدیک می‌شدند تا بتوانند وارد آن شوند.



ژان بارت دزد دریایی مشهور در زمان لویی چهاردهم بود.



روبر سورکو در زمان ناپلئون علیه کشتی‌های انگلیسی می‌جنگید.



ریش سیاه دزد دریایی انگلیسی بسیار مشهور بود. او ریش و موهایی بافته داشت و آدمی درنده‌خو بود.

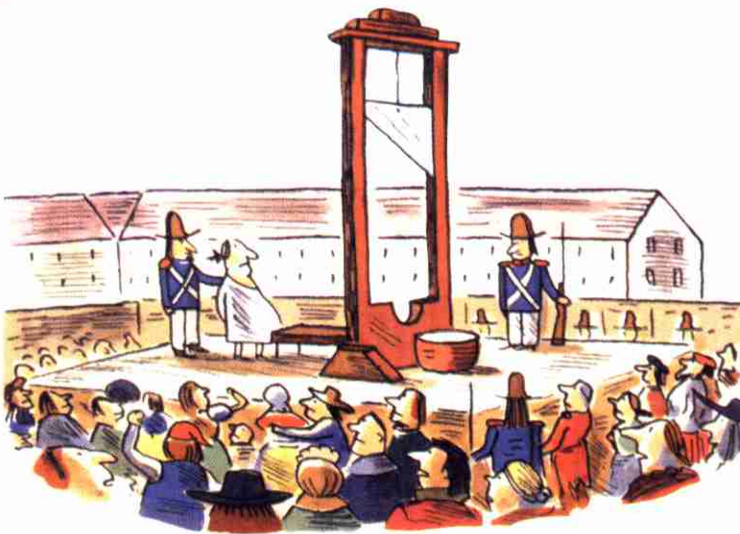
وقتی یک گلوله‌ی توپ به یکی از دکل‌ها می‌خورد، خسارت‌های زیادی به کشتی وارد می‌شد. در این حال، دزدهای دریایی می‌توانستند وارد کشتی شوند. اما اغلب اوقات دزدها به نتیجه‌ی دلخواه خود نمی‌رسیدند. اگر دزدها دستگیر می‌شدند، آن‌ها را به دکل کشتی آویزان می‌کردند.



انقلاب فرانسه

بیش از ۲۰۰ سال پیش، فرانسوی‌ها دیگر از پادشاه خود اطاعت نکردند. آن‌ها تصمیم گرفتند خودشان کشور خود را اداره کنند و خودشان قانون بنویسند. این کار چندان هم آسان نبود، زیرا همه‌ی فرانسوی‌ها نظر واحدی نداشتند.

مردم پاریس **روز ۱۴ ژوییه ۱۷۸۹میلادی** (۲٤ تیر ۱۱٦۸ هجری شمسی) زندان **باستیل** را گرفتند. باستیل قلعه‌ای محکم و سخت بود که شاه مردم را در آن **زندانی می‌کرد.**



انقلابی‌ها سر **لویی شانزدهم** پادشاه فرانسه را با **گیوتین** قطع کردند و حکومت کشور را **جمهوری** اعلام کردند. یعنی دیگر یک شخص به نام شاه کشور را اداره نمی‌کرد، بلکه مردم افرادی را برای اداره‌ی کشور خود انتخاب می‌کردند.

در این انقلاب اعلام شد که همه‌ی مردم آزادند و در برابر قانون با هم برابرند. **اعلامیه‌ی حقوق بشر بر همین اساس تنظیم شد.**



در تمامی شهرها و روستاها **درخت آزادی** کاشتند. بعضی از این درخت‌ها هنوز هم هستند. روبان سه رنگی به نشانه‌ی انقلاب به این درخت‌ها بسته شده است.



از این رو فرانسوی‌ها ۱۴ ژوییه (۲۴ تیر) را **روز ملی** خود می‌دانند.



ناپلئون اول

ناپلئون امپراتور فرانسه و تقریباً تمامی اروپا بود. او در نبردهایش به خوبی درخشید و در بیشتر آن‌ها پیروزمند بود. ناپلئون قوانین جدیدی برای کشور فرانسه وضع کرد.

ناپلئون در کُرس از خانواده‌ای محترم و نجیب اما فقیر به دنیا آمد. او در دوره‌ی انقلاب، ژنرال شد. سپس تصمیم گرفت **امپراتور** کشورش شود و نام **ناپلئون اول** را بر خود گذاشت.

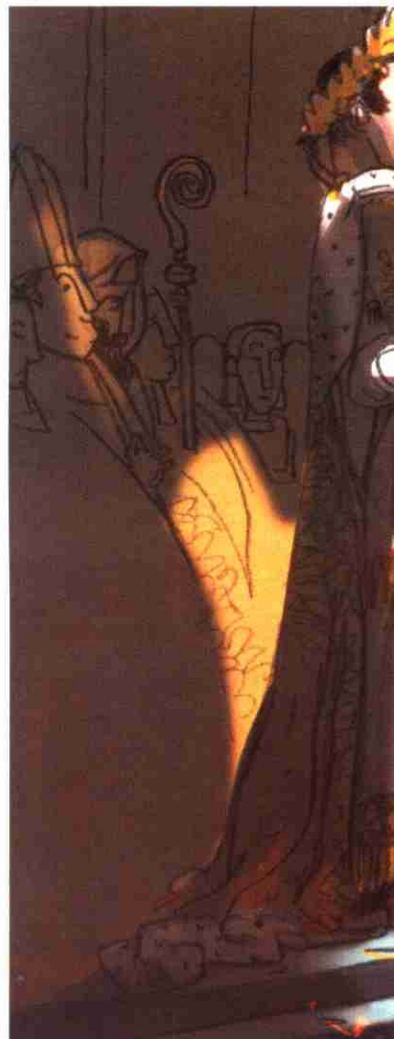




ناپلئون با **ارتش بزرگ** خود توانست سراسر اروپا را فتح کند. این ارتش در پایان دوره‌ی حکومت ناپلئون یک میلیون سرباز داشت. او سربازهایش را از سراسر خاک اروپا جذب می‌کرد. سربازان او هزاران کیلومتر را طی می‌کردند. افسرها سوار بر اسب می‌جنگیدند و سربازهای ساده پیاده بودند.









بهترین سربازها گرونادیه‌ها (یا نارنجک‌اندازها)ی امپراتوری بودند که کلاهی از پوست خرس داشتند. آن‌ها به قدری بدخلق بودند که به آن‌ها **غرغرو** می‌گفتند.

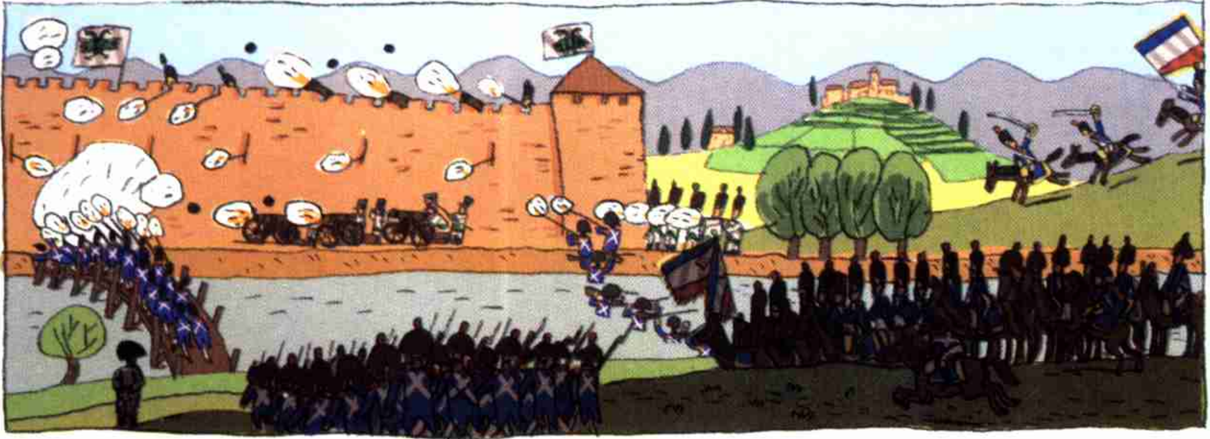
ناپلئون از انگلیسی‌ها شکست خورد. آن‌ها او را به جزیره‌ای دور افتاده به نام سنت هلن تبعید کردند. ناپلئون در همین جزیره از دنیا رفت.

ناپلئون پاپ را کوچک شمرد و برادرها و خواهرانش را پادشاه‌ها و ملکه‌های کشورهای اروپا گرداند.

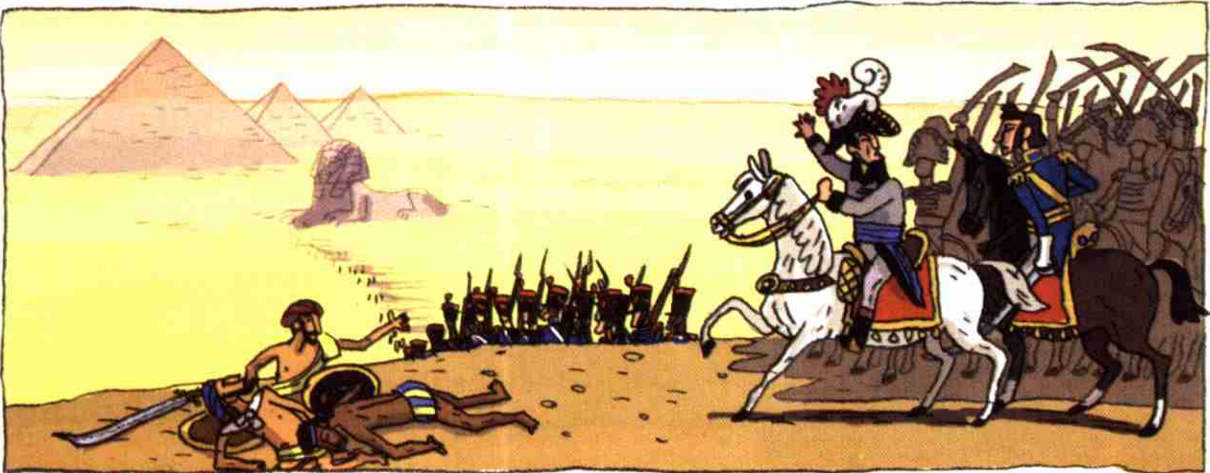


جنگ‌های ناپلئون

ناپلئون ژنرال بسیار ماهری بود . ابتدا او برای پیروزی هدف‌های انقلاب می‌جنگید و همه او را دوست داشتند. اما بعد، مردم اروپا با هم متحد شدند تا ارتش فرانسه را شکست بدهند.



هوش، شجاعت و روش اداره‌ی سربازها عواملی بودند که موجب شدند همه به **ژنرال بناپارت** جوان توجه کنند. نخستین جنگ‌های مهم او در ایتالیا علیه اتریشی‌ها بود. سپس پیروزی پشت پیروزی نصیبش شد.



ناپلئون برای جنگ به **مصر** رفت. او علاوه بر سربازها، دانشمندان و هنرمندان کشور را با خود برد. همین افراد بودند که مصر باستان را به جهان معرفی کردند.



ناپلئون با ارتش بزرگ خود پیروزی‌های زیادی کسب کرد. یکی از این پیروزی‌ها نبرد **اوسترلیتس** بود که در آن امپراتور اتریش و تزار روسیه شکست خورند.



بزرگ‌ترین اشتباه ناپلئون حمله به **روسیه** بود. ارتش بزرگ ناپلئون در سرمای سخت و طاقت فرسا مجبور شد هزاران کیلومتر را در میان برف و گل طی کند تا به فرانسه برگردد.



واترلو آخرین نبرد بزرگ ناپلئون بود. پادشاهان و امپراتوران اروپا با هم متحد شدند و ناپلئون را شکست دادند.



قهرمان‌های آمریکای جنوبی

پس از کریستف کلمب و بقیه‌ی فاتحان، تقریباً تمامی سرزمین‌های آمریکای جنوبی در اختیار پادشاه اسپانیا قرار گرفت. سپس مردم این سرزمین‌ها تصمیم گرفتند کشوری واقعی داشته باشند و استقلال خود را به دست آورند.

وقتی **اسپانیایی‌ها** به آمریکای جنوبی رسیدند، سرخ پوست‌ها را مجبور کردند تا روش زندگی و آیین خود را تغییر دهند و مسیحی شوند. هر روز اسپانیایی‌های بیشتری به آمریکا ی جنوبی رفتند. شهرهای این قاره به شهرهای اسپانیا شباهت پیدا کرد و در همه‌ی آن‌ها کلیسا و میدانی بزرگ به چشم می‌خورد.

ژنرال **سیمون بولیوار** رهبر جنگ‌های استقلال بود. او به تقریباً تمامی آمریکای جنوبی آزادی بخشید. به او لقب آزادی‌بخش داده شد.

بی‌عدالتی‌های زیادی در سرزمین‌های آمریکای جنوبی وجود داشت. تعداد کشاورزان زیاد بود، اما آن‌ها زمینی نداشتند.





پانچو ویلا یکی از رهبران انقلاب در مکزیک بود. او ۱۰۰ سال پس از سیمون بولیوار زندگی می‌کرد.

پانچوویلا و امیلیانو زاپاتا کوشیدند **اوضاع را تغییر دهند.**





کشاورز سرخ پوستی به نام **امیلیانوزاپاتا** کوشید تا زمین‌ها را بین ثروتمندان و فقیران تقسیم کند؛ اما او را ترور کردند.

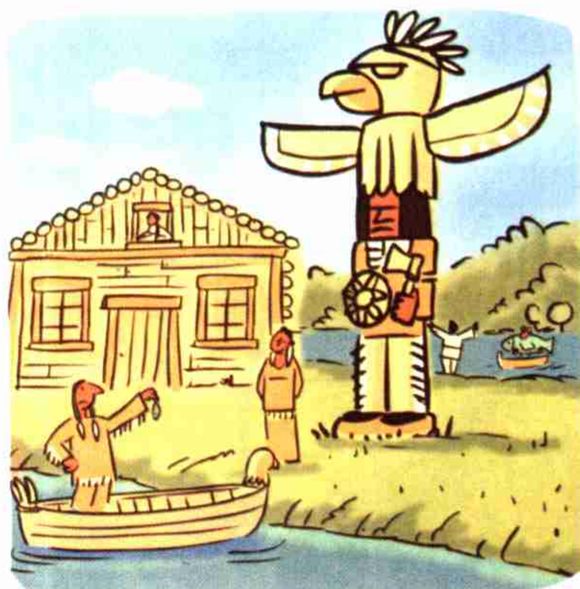
سرخ پوست ها در اطراف شهرها و کوه ها زندگی می کردند.



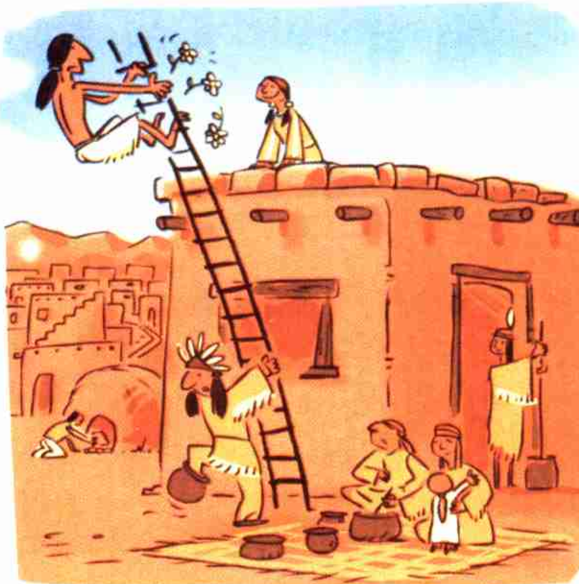
زندگی سرخ پوست‌های آمریکا

پیش از ورود اروپایی‌ها به آمریکا، سرخ پوست‌ها ساکنان اصلی آمریکای شمالی بودند. سرخ پوست‌هایی که بوفالو شکار می کردند، با گله‌های خود کوچ می کردند. اما سرخ پوست‌هایی که به کشاورزی مشغول بودند، در روستاها به سر می‌بردند.

سرخ پوست‌های دشت‌های پهناور بوفالو شکار می کردند. آن‌ها در چادرهایی ساخته شده از پوست بوفالو به نام **تیپی** زندگی می‌کردند. هنگامی که آن‌ها می‌خواستند به دنبال غذا بروند یا از دست دشمن فرار کنند، این چادرها به راحتی تا و جابه‌جا می‌شد.



سرخ پوست‌های جنگل‌های بزرگ **کانادا** خانه‌هایی چوبی می‌ساختند. آن‌ها **توتم‌هایی** می‌ساختند که پیشینه‌ی خانواده‌شان را روی آن‌ها می‌نوشتند.



سرخ‌پوست‌های پوبلو در جنوب زندگی می‌کردند. آن‌ها کشاورز بودند و با خاک قرمز خانه می‌ساختند.



سرخ پوست‌ها با استفاده از **تیر و کمان** شکار می‌کردند. بچه‌های سرخ پوست‌های آمریکای شمالی از وقتی که خیلی کوچک بودند، تیراندازهای خوبی بودند و روی سیبل تمرین می‌کردند.



در آمریکا **اسب** وجود نداشت. اما وقتی اروپایی‌ها اسب‌هایی را به آن‌جا بردند، سرخ پوست‌ها سوارکاری را به سرعت یاد گرفتند و در انجام این کار مهارت یافتند.



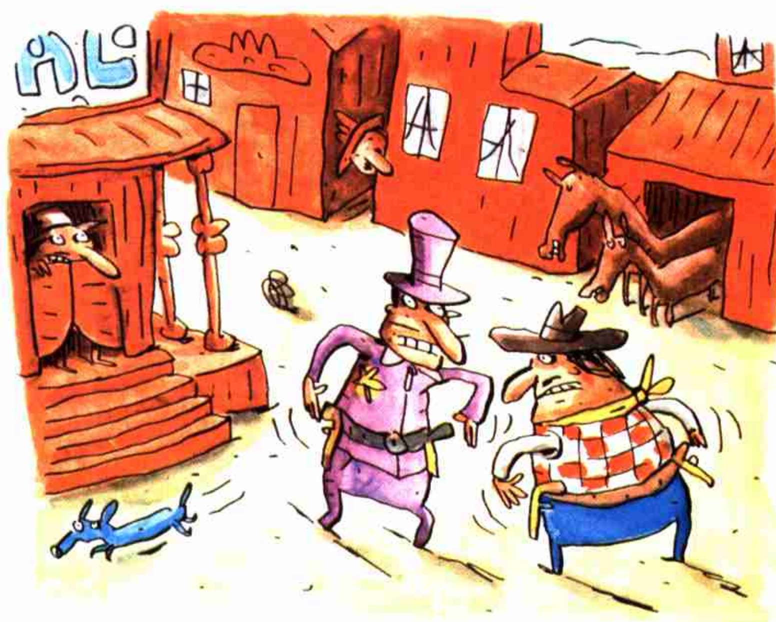
تسخیر غرب

اروپایی‌ها آمریکا را اشغال کردند. بسیاری از آدم‌ها به این قاره رفتند تا زندگی بهتری پیدا کنند و ثروتمند شوند. در آغاز، سرخ پوست‌ها از آن‌ها به خوبی پذیرایی کردند.



اروپایی‌ها با کشتی‌های بزرگ‌شان از اقیانوس اطلس گذشتند و به آمریکا رسیدند. ابتدا آن‌ها در کناره‌ها مستقر شدند. اما کم‌کم تعدادشان بیشتر و بیشتر شد. بنابراین به داخل قاره و به طرف **غرب** رفتند، یعنی جایی که سرخ پوست‌ها زندگی می‌کردند.

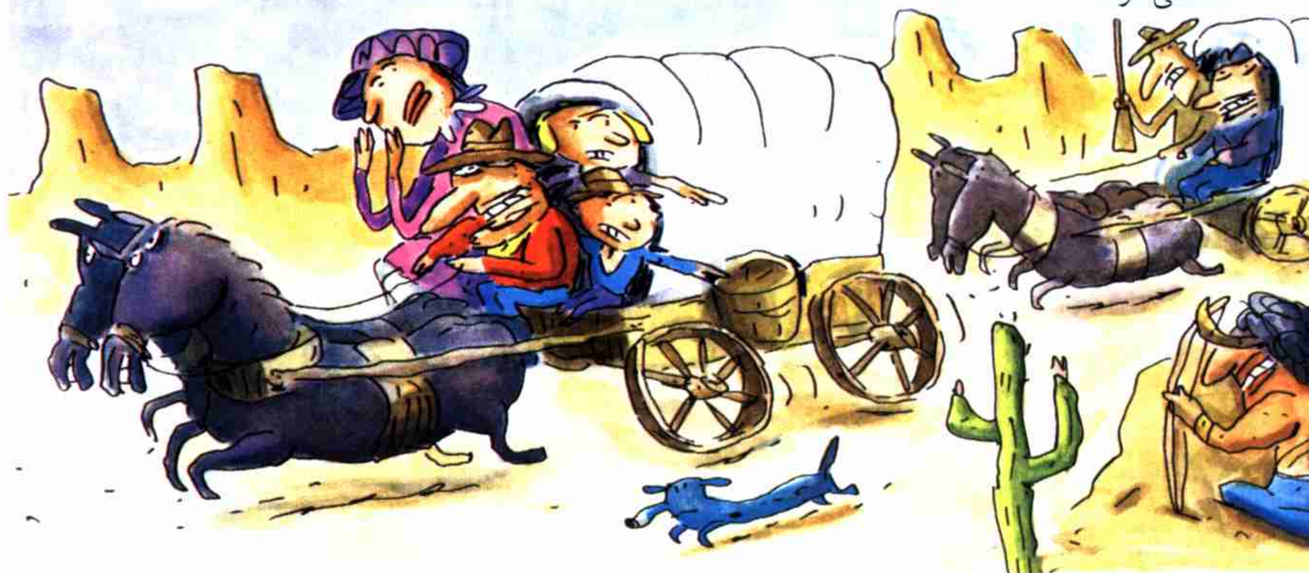




هر بار که چند خانواده در جایی مستقر می‌شدند، خانه‌هایی چوبی می‌ساختند و کم‌کم شهرکی به وجود می‌آوردند که در آن مغازه، بانک و سایر خدمات دیده می‌شد.

بنابراین لازم بود تا هر چه زودتر **کلانتری** انتخاب می‌کردند تا با اجرای قوانین مانع جنگ و جدال شود.

برای این که از دشت‌ها و بیابان‌های پهناور در آمریکا بگذرند، از گاری‌های چادردار استفاده می کردند و همه‌ی وسایل مورد نیاز خود و غذاهایشان را در آن می گذاشتند. گاهی سرخ‌پوست‌ها و گاهی راهزن‌ها به این گاری‌ها حمله می کردند.





ثروتمندها در چمنزارهای بزرگ، **مزرعه‌های دامداری** ایجاد کردند تا گله‌های بزرگ گاو و گوساله پرورش دهند. **کابوی‌ها** از این گله‌ها محافظت می کردند.



سربازها در برابر حمله‌ی سرخ پوست‌ها **قلعه‌هایی** چوبی می‌ساختند.



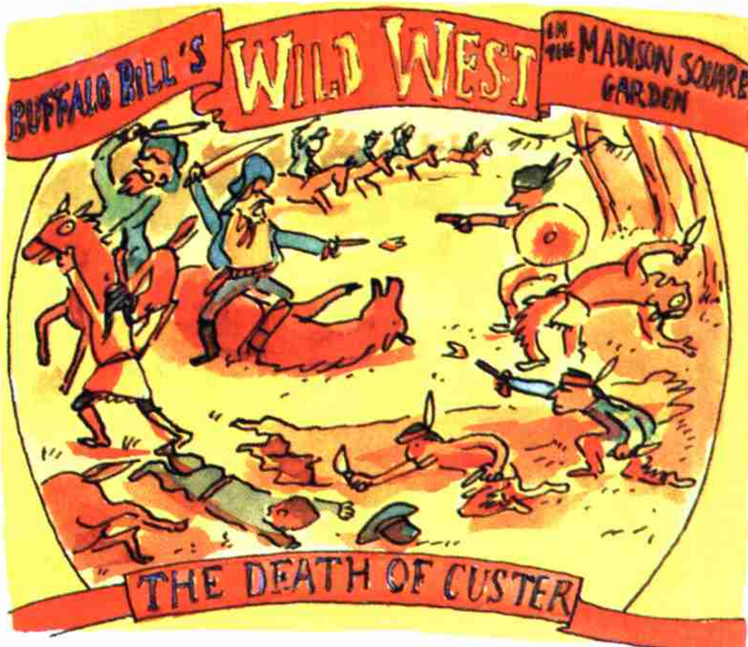
مبارزه‌ی سرخ پوست‌ها

سفید پوست‌ها که در سرتاسر آمریکا مستقر شده بودند، زمین‌های شکار سرخ پوست‌ها را گرفتند و بوفالوها را نابود کردند. سرخ پوست‌ها چند بار علیه این وضع شورش کردند، اما هر بار سرکوب شدند.

سربازهای آبی‌پوش **ژنرال کاستر** زن‌ها و کودکان بی‌دفاع یکی از روستاهای سرخ‌پوست‌ها را قتل‌عام کردند. چند سال بعد، رئیس چند قبیله به نام **گاو نشسته** افراد قبایل را جمع کرد و به نبرد بزرگی با ژنرال کاستر پرداخت.



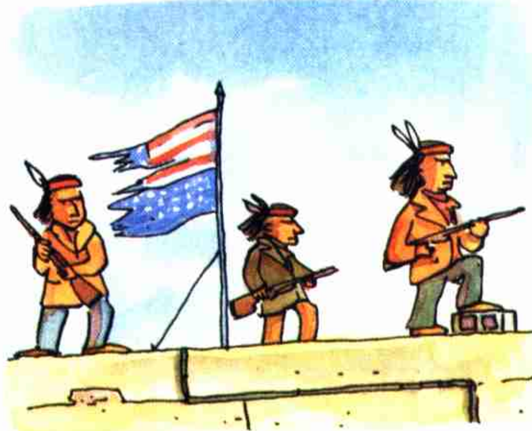
جرانیمو رئیس قبیله‌ی آپاچی بود. وقتی که سفیدپوست‌ها خانواده‌ی او را قتل عام کردند، او به خشم آمد و به مبارزه با همه‌ی سفیدپوست‌ها برخاست.



بوفالو بیل شخصیتی است که تسخیر غرب آمریکا را بهتر نشان می‌دهد. این شخص ماجراجو که با قبیله‌های شاینز و دیگر سرخ پوست‌ها جنگیده بود، تصمیم گرفت ضمن ترتیب دادن نمایشی، زندگی خود را نشان دهد. او در این نمایش، گاو نشسته را نیز نشان داد.



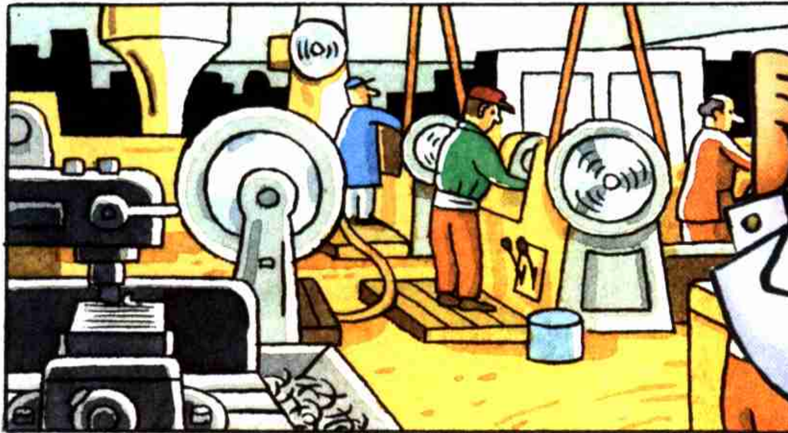
امروزه دیگر قبیله‌ی سرخ پوستی وجود ندارد. اغلب سرخ پوست‌ها در **اردوگاه** زندگی می‌کنند. آن‌ها می‌کوشند خاطرات گذشته را حفظ و نگه‌داری کنند.



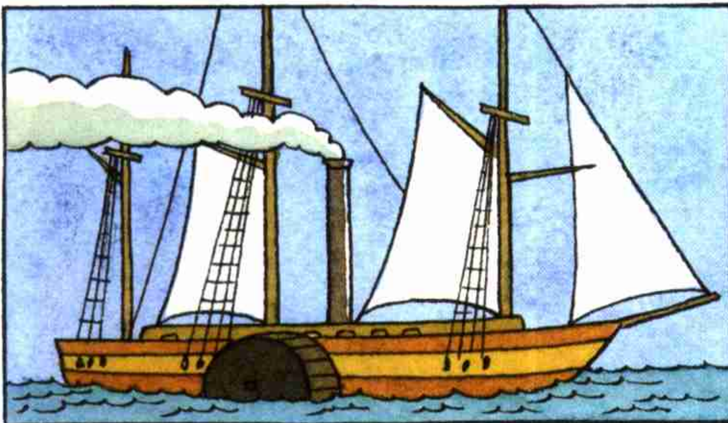
آخرین قتل‌عام سرخ پوست‌ها در ووندِدنی اتفاق افتاد. امروزه بعضی از سرخ پوست‌ها به دنبال گرفتن زمین‌های اجداشان هستند.

اختراع ماشین بخار

وقتی توانستیم از نیروی بخار برای به کار انداختن ماشین‌ها استفاده کنیم، همه چیز تغییر کرد: دستگاه‌های بافندگی، ماشین‌های کشاورزی، لوکوموتیوها، اتومبیل‌ها، کشتی‌ها و...



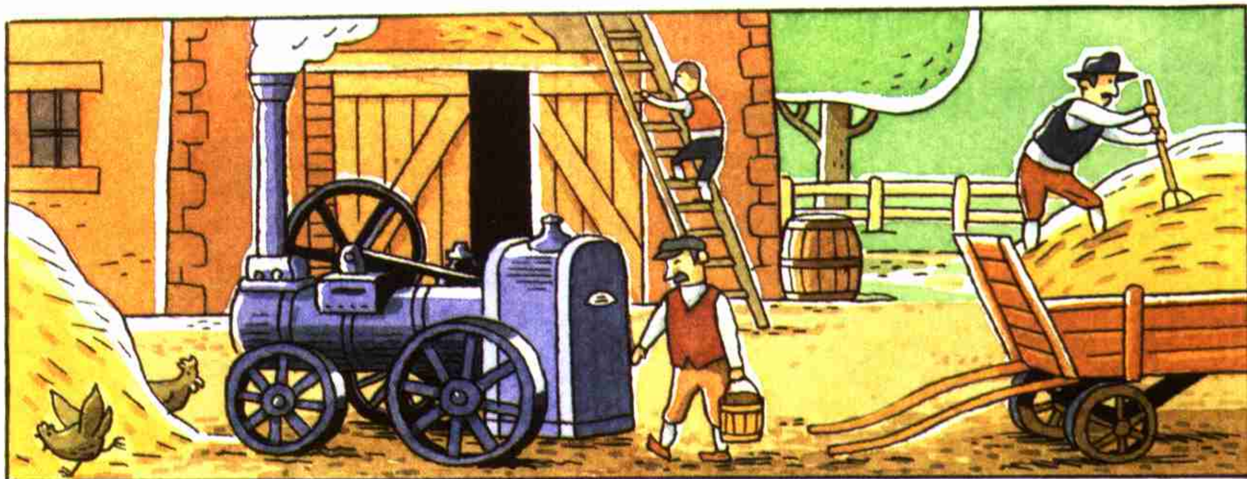
در کارخانه‌های بزرگ که **کارگرهای** زیادی کار می‌کردند، انواع ماشین‌ها به کار گرفته می‌شد. با استفاده از این ماشین‌ها چیزهای بیشتری ساخته شد.



کشتی‌های بخار کشتی‌هایی هستند که با استفاده از نیروی بخار حرکت می‌کنند. چون این کشتی‌ها به وزش باد نیاز ندارند، به موقع به مقصد می‌رسند.



وقتی **لوکوموتیوهای بخار** به حرکت درآمدند، قطار جای دلیجان‌های چند اسبه را گرفت. با استفاده از فولاد، ریل‌های راه آهن ساخته شد. **خط آهن** به سراسر خاک دنیا کشیده شد.

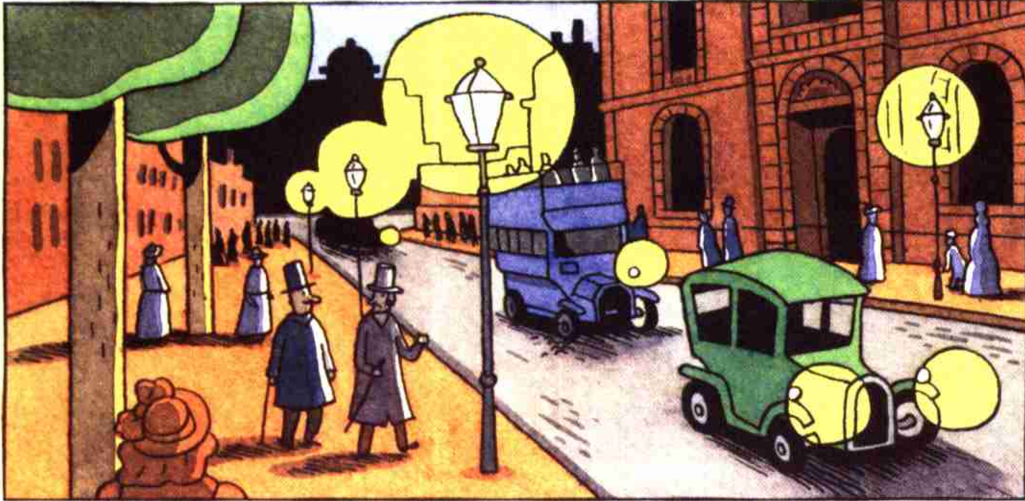


در روستاها نیز ماشین‌های گوناگون به جای ابزارآلات دستی به کار گرفته شد. **ماشین‌های درو** و **خرمن کوب‌ها** با بخار کار می کردند.



اختراع‌هایی که زندگی مردم را تغییر دادند

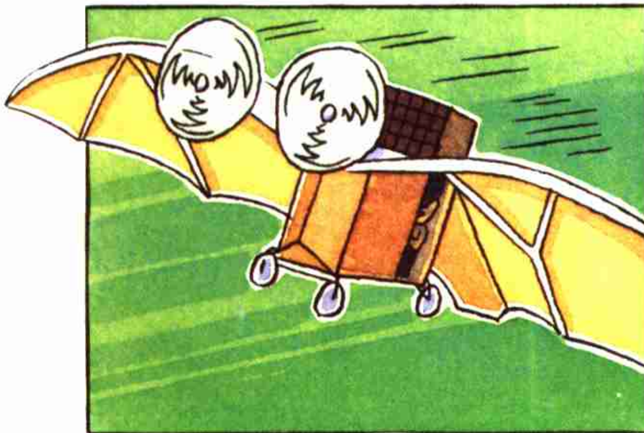
بسیاری از اختراع‌ها موجب اصلاح زندگی مردم در ابتدای قرن بیستم شد: سینما، چراغ برق، اتومبیل، هواپیما،...



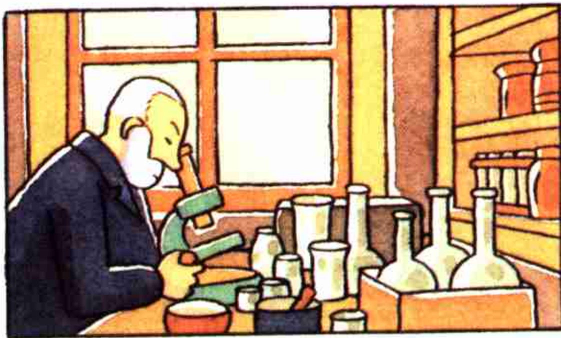
لامپ برقی که ادیسون آمریکایی اختراع کرد باعث شد، که خیابان‌های شهرهای بزرگ و خانه‌ها روشن شود.



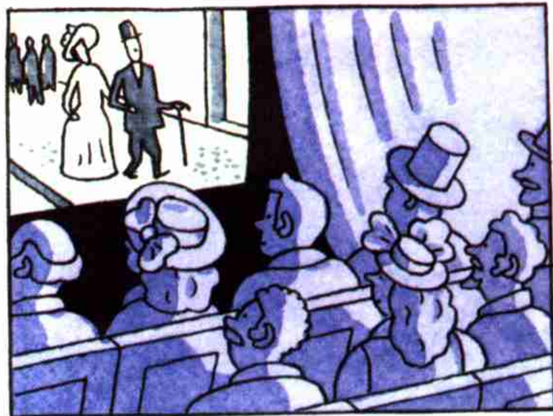
نخستین **اتومبیل‌های موتوری** به جای کالسکه‌ها، دلیجان‌ها و گاری‌ها به‌کار گرفته شدند.



کلمان آدِر نخستین انسانی بود که با یک **هواپیمای موتوری** در آسمان پروازکرد.



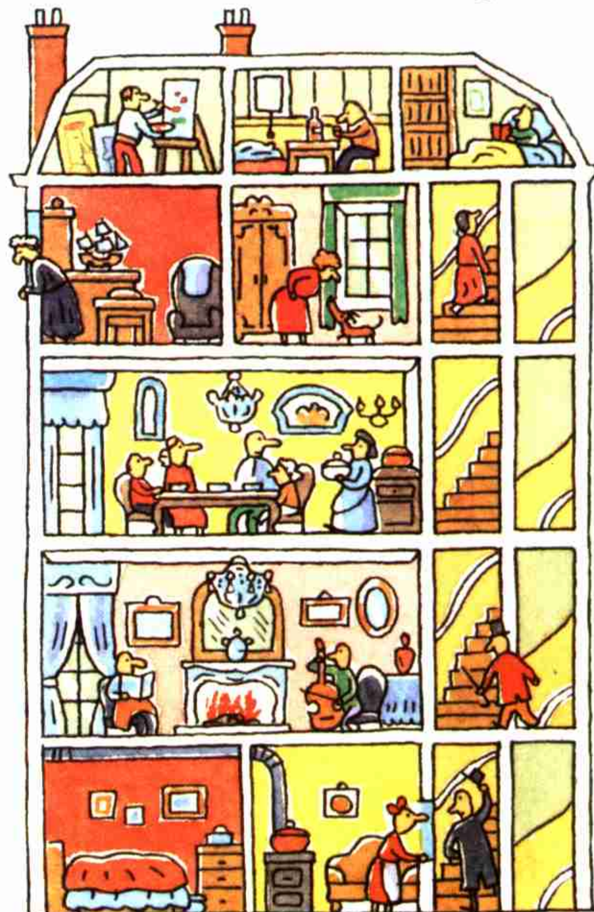
لویی پاستور کشف کرد که بسیاری از بیماری‌ها بر اثر **میکروب‌ها** به وجود می‌آیند. او **واکسن** را به وجود آورد تا بتوان از خود در برابر بعضی از بیماری‌ها حفاظت کرد.



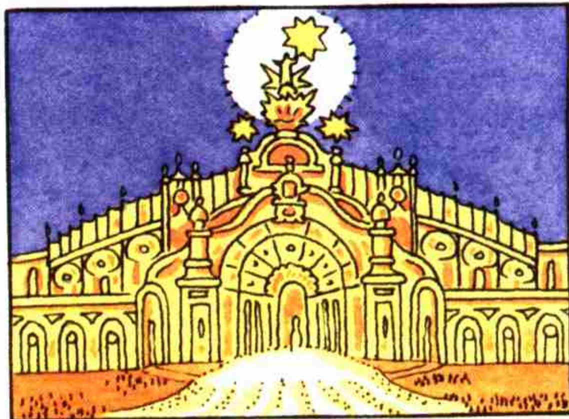
دو برادر به نام های اوگوست و لویی لومیر سینما را اختراع کردند.



در شهرها **مغازه‌های بزرگی** باز شد که در آن‌ها چیزهای زیادی می‌فروختند.



ساختمان‌هایی بلند و بلندتر در شهرها ساخته شد.



در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۹ هجری شمسی) **نمایشگاه بزرگی** در پاریس برپا شد و همه‌ی این اختراعات را به نمایش گذاشت.

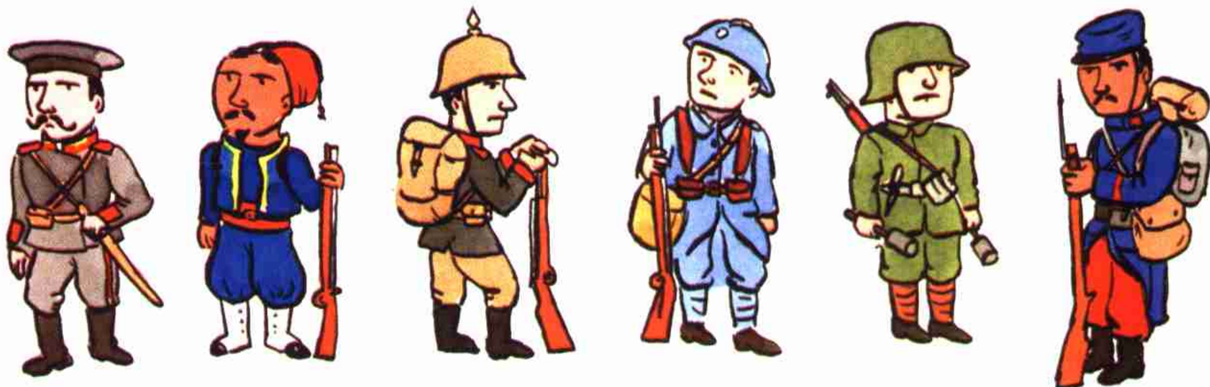


جنگ جهانی اول

هرسال، مردم کشورهای انگلستان و فرانسه روز ۱۱ نوامبر برابر با ۲۱ آبان را جشن می‌گیرند، زیرا در این روز جنگی بسیار وحشتناک پایان یافت. سربازان بسیاری از کشورهای جهان نیز در این جشن شرکت می‌کنند.

سال‌ها بود که سربازان کشورهایی که دشمن هم بودند، در برابر هم ایستاده بودند. آن‌ها در سنگرهایی که در دل زمین کنده بودند، سنگر می‌گرفتند تا تیر نخورند.

سربازها **ماسک** می‌زدند تا از **گازهای شیمیایی** خفه‌کننده در امان باشند. آن‌ها در سنگر خود نمی‌توانستند نظافت کنند، از این رو به آن‌ها هَپَلی می‌گفتند.



سربازانی از سراسر کشورهای جهان در این جنگ شرکت داشتند. در ارتش فرانسه سربازهایی از آفریقا، مراکش و ویتنام دیده می‌شد. در ارتش انگلستان سربازهای هندی، کانادایی و استرالیایی شرکت کرده بودند.



جنگ موجب کشته و زخمی شدن میلیون‌ها نفر شد. بسیاری از سربازها **معلول** شدند. شکل و قیافه‌ی بعضی از آن‌ها چندش‌آور شده بود. پرستارهای داوطلب از آن‌ها در بیمارستان‌ها مراقبت و پرستاری می‌کردند.



چون مردها به جنگ رفته بودند. **زن‌ها** مجبور بودند در کشتزارها و **کارخانه‌ها** مخصوصاً در کارخانه‌های اسلحه‌سازی کار کنند.

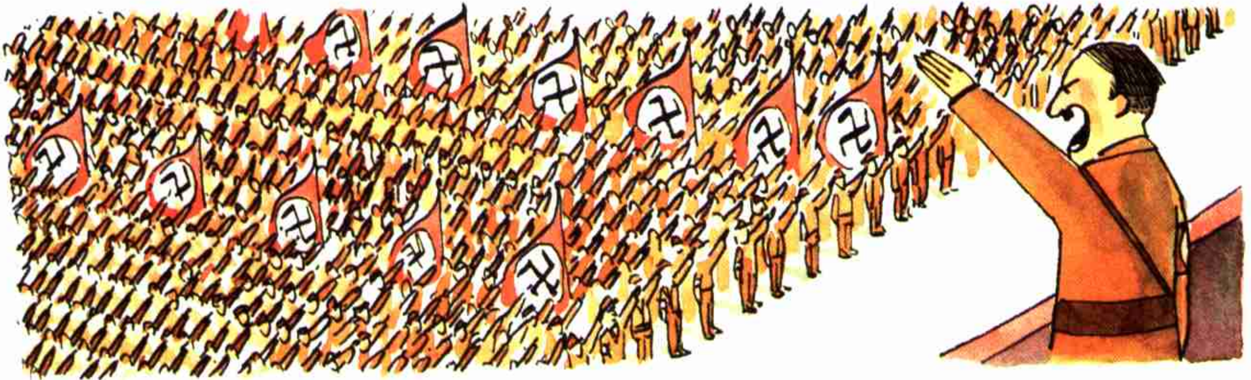


در طول جنگ تعداد زیادی از روستاها و شهرها **ویران** شد. بعضی از زمین‌های کشاورزی چنان خراب شدند که سال‌های سال نمی‌شد روی آن‌ها کشت و کار کرد. در بسیاری از روستاها و شهرها بناهای یادگار برای کشته شده‌های جنگ بر پا شد.



جنگ جهانی دوم

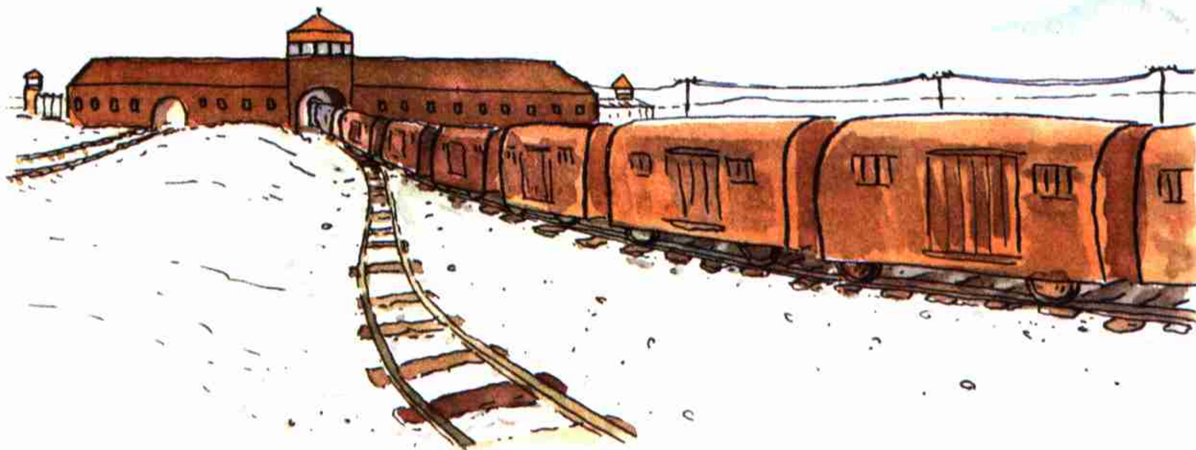
نازی‌ها در جنگ جهانی دوم مرتکب بی‌رحمانه‌ترین جنایت‌های تاریخ شدند. این جنگ خونین‌ترین جنگ در تمامی تاریخ بشر بود. جنگی با ۵۰ میلیون کشته.



حزب نازی و رهبر آن **آدولف هیتلر** در آلمان به قدرت رسیدند. آن‌ها خواستند دنیا را فتح کنند و افکار نژاد پرستانه‌ی خود را اجرا کنند.



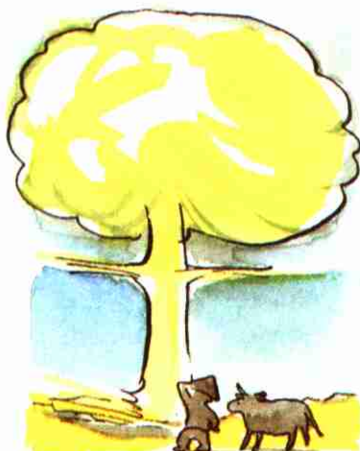
آدولف هیتلر گمان می‌کرد که بعضی از مردم، نژادها و ادیان حق زندگی ندارند. پس باید آن‌ها مخصوصاً یهودی‌ها را کشت، حتی بچه‌های آن‌ها را...



آن‌ها محکومان خود را به **اردوگاه‌های مرگ** می‌بردند. در اردوگاهی مانند اردوگاه **آشویتس** محکومان را به اتاق گاز می‌بردند و می‌کشتند.



ارتش آلمان همه‌ی کشورهای همسایه‌ی خود مانند فرانسه را گرفت. روسیه با وجود قحطی و میلیون‌ها تلفات در برابر نازی‌ها مقاومت کرد. ارتش روسیه توانست آلمانی‌ها را به عقب نشینی وادار کند.





ژاپن، متحد آلمانی‌ها به آمریکا حمله کرد. جنگ در **اقیانوس آرام** در گرفت.
در پایان جنگ، آمریکایی‌ها دو **بمب اتمی** بر دو شهر ژاپنی به نام‌های **هیروشیما** و **ناگازاکی** انداختند.
این بمب وحشتناک‌ترین سلاحی بود که تا به حال به‌کارگرفته شده است.



دنیای امروز

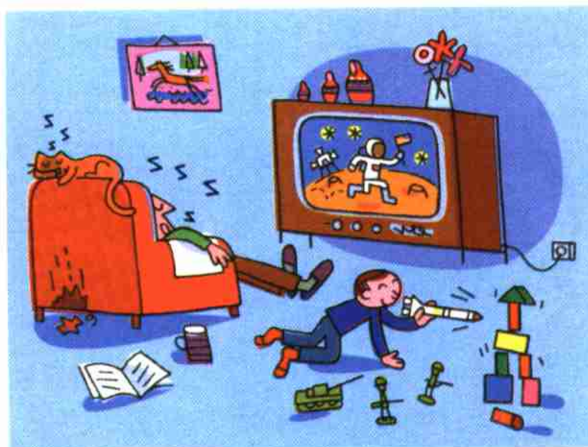
امروزه اغلب مردم کشورهای ثروتمند در وضعیت خوب و مرفهی زندگی می کنند. پیشرفت‌های علمی موجب شده است که طول عمر مردم این کشورها بیش از گذشته افزایش داشته باشد.



نیروی برق موجب **مجهز** شدن خانه‌ها به یخچال، ماشین لباس‌شویی، اجاق برقی و... شده است.



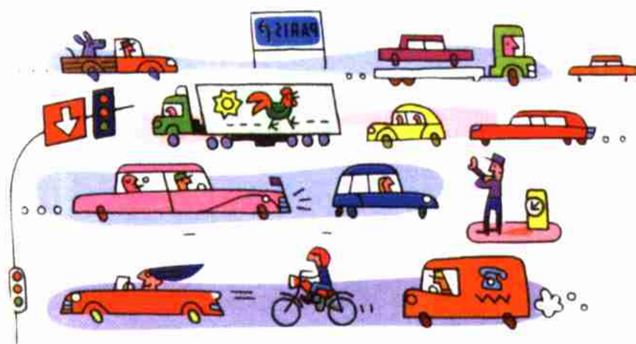
جمعیت بشر افزایش یافته است. **برج‌هایی** بسیار بلند ساخته می‌شود که مردم بتوانند در آن‌ها ساکن شوند.



تقریباً در همه‌ی خانه‌ها دست کم یک **تلویزیون** یافت می‌شود. انواع و اقسام دستگاه‌های صوتی و گاهی یک کامپیوتر نیز وجود دارد.



رادیو یا دستگاهی برای شنیدن موسیقی در همه جاست.



برای جابه‌جا شدن می‌توان از اتومبیل، موتور، اتوبوس یا مترو استفاده کرد. راه رفتن مال موقعی است که کسی دلش بخواهد قدم بزند.



با **هواپیما** می‌توان به راحتی به سفرهای دور و دراز رفت.



در فروشگاه‌های بزرگ می‌توان کالاهایی خرید که در جاهای مختلف جهان تولید شده است.



امروزه ما خیلی کمتر از اجدامان کار می‌کنیم. از این رو می‌توانیم به تعطیلات برویم.



هرسال چیزهای جدید، لباس‌های جدید، لوازم ورزشی جدید، ساعت‌ها و .... به بازار می‌آید. امکانات زیادی برای **انتخاب** وجود دارد.



پیروزی علم

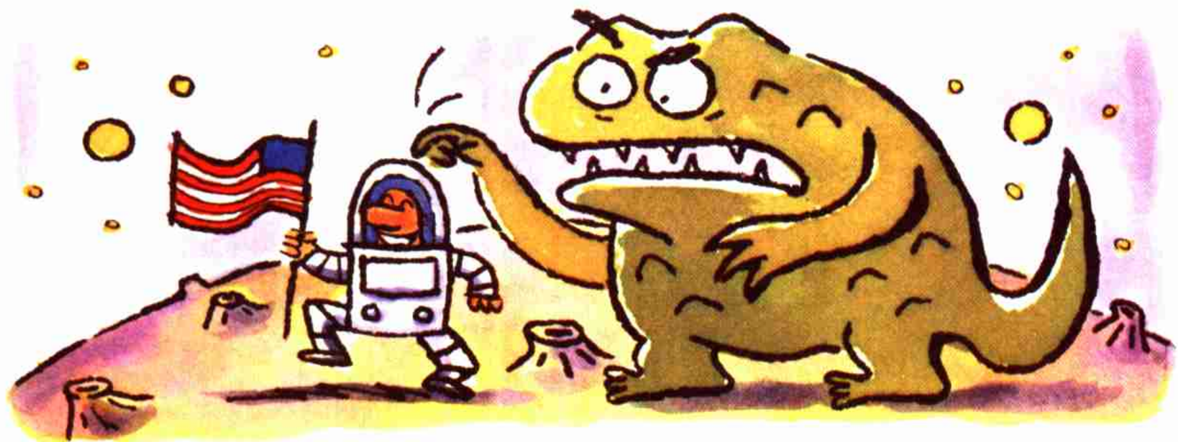
میزان کشفیات علمی در دوره و زمانه‌ی ما بیش از همه‌ی طول تاریخ بوده است. در زمینه‌ی پزشکی، ارتباطات، اوقات فراغت، ... همه چیز تغییر کرده و آثار پیشرفت در همه‌جا پیداست.



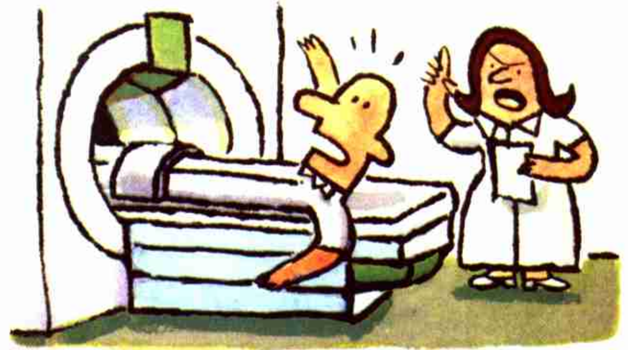
با استفاده از تلویزیون می‌توان تصاویر مربوط به سراسر دنیا را دید. به علاوه، بازی هایی هست که روی تلویزیون نصب می شود.



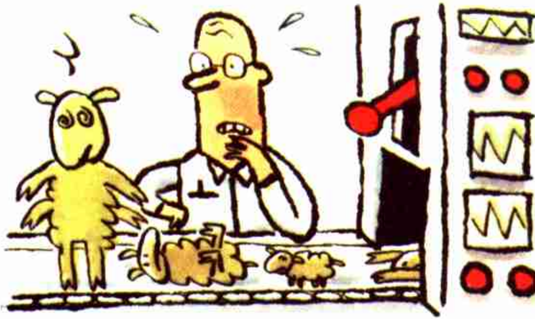
نخستین کامپیوترها به اندازه‌ی یک اتاق بزرگ جا می‌گرفتند. اما امروزه هرکس می‌تواند یک کامپیوتر در خانه‌اش داشته باشد.



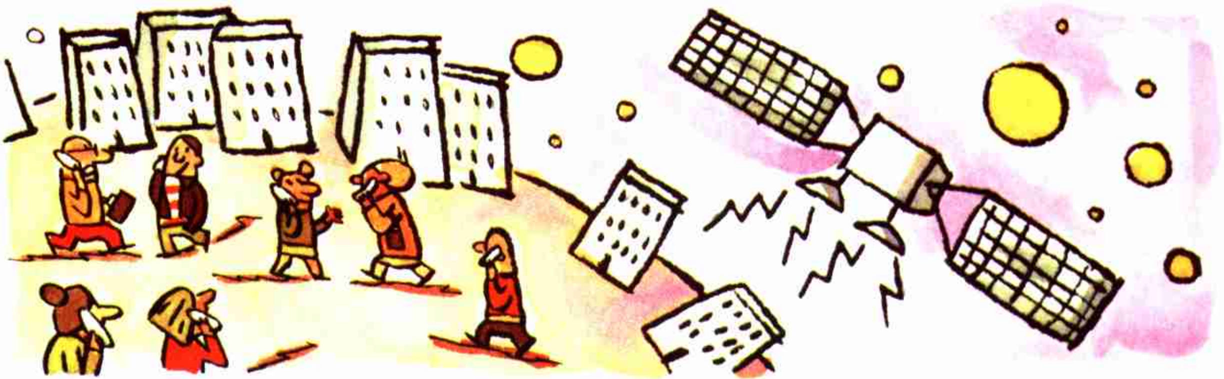
با استفاده از **موشک‌ها**، **شاتل‌ها** یا **اتوبوس‌های فضایی** می‌توان زمین را ترک کرد و نقاط مختلف جهان را جست وجو کرد. در سال ۱۹۶۹ میلادی (۱۳۴۸ هجری شمسی) برای اولین بار **آدم‌ها روی ماه راه رفتند**.



پزشکی و تجهیزات آن هر چه بیشتر کامل شده‌اند.



دانشمندان حتی توانسته‌اند **شبیه سازی** کنند، یعنی موجودات تازه‌ای را دوباره به وجود بیاورند.



ماهواره‌ها که به دور زمین می‌گردند، تصویرهای تلویزیونی می‌فرستند یا ارتباط‌های تلفنی برقرار می‌کنند.
با **تلفن همراه** می‌توان از هر جا یا هر موقع که بخواهیم با دیگری صحبت کنیم.



پس از ماه، بدون تردید نوبت **مریخ** است که آدم‌ها روی آن قدم بگذارند.



حفظ زمین

سیاره‌ی ما زمین، تنها جایی در جهان است که ما می‌توانیم در آن زندگی کنیم. با این حال، همه‌ی پیشرفت‌هایی که موجب اصلاح زندگی بشر شده است، بدون خطر نیست.



اتومبیل چیزی عالی است. هر کس می‌تواند به سرعت به جاهای دور برود...

اما بیشتر اتومبیل‌ها **آلودگی** تولید می‌کنند و هوایی را که تنفس می‌کنیم کثیف می‌کنند.



دود کارخانه‌ها، اتومبیل‌ها و هواپیماها باعث گرم شدن زمین می‌شود. اگر دمای هوا خیلی زیاد شود، ممکن است اوضاع آب و هوا به هم بخورد و فجایع زیادی به وجود بیاید. وقتی می‌توانیم کارهای خود را به نحو دیگری انجام دهیم، باید از آلوده کردن محیط خود پرهیز کنیم.



وقتی یک کشتی نفت‌کش غرق می‌شود، دریا وضع غم انگیزی پیدا می‌کند. نفت به بدن پرنده‌ها می‌چسبد و آن‌ها می‌میرند. ماهی‌ها در دریا خفه می‌شوند...



چون تعداد آدم‌های روی زمین بیشتر وبیشتر می‌شود، هر روز به آب بیشتری نیازمند می‌شویم پس باید رودها و دریاچه‌ها را تمیز نگه داریم.



ما دائماً می‌توانیم چیزهای بیشتری بخریم. اما خرید زیاد باعث تولید زباله‌های بیشتر می‌شود.



۳۰۰ سال طول می‌کشد تا یک کیسه‌ی پلاستیکی تجزیه شود و از بین برود. پس این کیسه‌ها را نباید در هر جایی بیندازیم.

واژه‌های دشوار

آلپاگا
آلپاگا پستانداری از خانواده‌ی لاماست که در آمریکای جنوبی به خاطر پوست بلندش پرورش داده می‌شود.

آلودگی
آلودگی همان وضعی است که بر اثر آلوده کردن هوا، دریا و طبیعت به وجود می‌آید.
مواد اضافه‌ای که کارخانه‌ها دور می‌ریزند، موجب آلودگی آب رودخانه می‌شود.

اوقات فراغت
اوغات فراغت شامل کارها و فعالیت‌هایی می‌شود که آدم‌ها جدای از کار اصلی و عادی خود انجام می‌دهند. مثلاً اوغات فراغت یک نفر می‌تواند بازی فوتبال و مطالعه‌ی کتاب باشد.

بازرگانی
بازرگانی فعالیتی است که در ضمن آن چیزی را به قصد فروختن به دیگری می‌خرند. به کسی که به کار بازرگانی مشغول است، بازرگان می‌گویند.

باستان
دوره‌ی باستان دوره‌ای از تاریخ است که آغاز آن به پایان دوره‌ی پیش از تاریخ و انتهای آن به پایان امپراتوری روم می‌رسد.

برده
برده انسانی بدون آزادی است که به کس دیگری تعلق دارد.

بوداگرایی
بوداگرایی نام دینی است که بودا پایه‌گذاری کرده است. این دین در کشورهای آسیایی ژاپن، چین، تایلند و ... شایع است.

بین النهرین
بین النهرین منطقه‌ای در میان دو رود دجله و فرات است. خط در این منطقه‌ی حاصل خیز به وجود آمد.

پیش از تاریخ
پیش از تاریخ دوره‌ای بسیار طولانی است. این دوره از پیدایش انسان روی زمین شروع می‌شود و با اختراع خط پایان می‌گیرد.

چادر نشین
چادرنشین کسی است که جای ثابتی برای زندگی ندارد و دائماً از جایی به جای دیگر نقل مکان می‌کند. انسان نخستین چادر نشین بود. او با گله‌اش برای یافتن چراگاه‌هایی بهتر جابه جا می‌شد.

حاصل‌خیز
زمین حاصل‌خیز زمین مناسبی است که محصولات زیادی از آن می‌روید. با استفاده از کود می‌توان زمینی را حاصل‌خیز کرد.

حکومت کردن
حکومت کردن همان اداره‌ی کشور است.

خزنده
خزنده جانوری است که سطح بدنش از قطعه‌های پولک مانند پوشیده است؛ یا روی زمین می‌خزد یا با پاهای بسیار کوتاهش حرکت می‌کند. بیشتر خزندگان تخم‌گذارند. مارها، مارمولک‌ها و لاک پشت‌ها خزنده‌اند. دایناسورها نیز خزنده بودند.

داس
داس ابزاری تیز برای بریدن ساقه‌ی گیاهان است. تیغه‌ی داس صاف و منحنی شکل است و دسته‌ای کوتاه دارد.

دربار
دربار محل اقامت شاه و ملکه و نیز جایی است که آن‌ها مردم یا مهمانان خود را به حضور می‌پذیرند.

درباری
درباری به کسی می‌گفتند که در دربار شاه زندگی می‌کرد یا رفت و آمد زیاد به آن جا داشت.

دلیجان
دلیجان وسیله‌ی نقلیه‌ای بود که با اسب کشیده می‌شد. در گذشته از دلیجان برای جابه‌جا کردن مسافرها استفاده می‌کردند.

راهب (رهبان)
راهب در مسیحیت فرد دین‌داری است که زندگی عادی را رها کرده است و در صومعه به عبادت مشغول می‌شود.

رمضان
رمضان نهمین ماه تقویم قمری است که در طول آن مسلمانان روزه می‌گیرند.

روزه
روزه نخوردن غذا و نیاشامیدن آب یا هر نوشیدنی دیگر به نیت نزدیک شدن به خدا یا انجام دستورهای اوست. مسلمانان در طول ماه رمضان هر روز روزه می‌گیرند.

زیارت
زیارت سفر به مکان دینی و نماز خواندن و دعا کردن در این مکان است.

سفال گری
سفال‌گری هنر ساختن چیزهایی گلی مانند کوزه و ظروف مختلف است.

فاتح
فاتح کسی است که با سلاح توانسته است سرزمینی را به دست آورد. فاتحان اسپانیایی آمریکای جنوبی را گرفتند.

قانون
قانون مجموعه‌ای از قواعد است که حقوق و وظایف هر کس را در جامعه معین می‌کند. بنا بر قانون معلوم می‌شود هرکس چه کارهایی را می‌تواند انجام دهد و چه کارهایی را نباید انجام دهد.

قحطی
قحطی نبودن کامل مواد غذایی است. وقتی قحطی پیش می‌آید، مردم از گرسنگی می‌میرند. قحطی براثر اداره‌ی غلط جامعه، نبود بارندگی و ... به‌وجود می‌آید.

کاتب
کاتب کسی است که مسئول نوشتن متون است. در گذشته که چاپ وجود نداشت، کاتب‌ها متن‌های کتاب‌ها را رونویسی می‌کردند تا نسخه‌های جدیدتر و بیشتری از کتاب‌ها پدید آید.

کشاورزی
کشا و ر ز ی مجمو عه ی فعالیت‌ها ی مربوط به عمل آوردن گیاهان از زمین است. آدم‌های پیش از تاریخ، ابتدا به جمع آوری دانه‌های خوراکی و چیدن میوه‌ها می‌پرداختند. سپس یاد گرفتند خودشان به کاشتن گیاهان و پرورش جانوران بپردازند.

کشف کردن
وقتی کسی با مطالعه و جست و جوی زیاد چیزی یا جایی را پیدا می‌کند که برای دیگران ناشناخته است می‌گوییم او توانسته است آن چیز یا آن محل را کشف کند.

مراسم
مراسم زمانی برگزار می‌شود که واقعه‌ی مهمی روی می‌دهد، مانند مراسم ازدواج.

مستقل
حکومت و کشوری مستقل است که به هیچ حکومت و کشور دیگری وابستگی نداشته باشد.

مسجد
مسجد بنایی دینی مخصوص مسلمانان است که در آن نماز می‌خوانند.

معبد
معبد بنایی دینی است که در زمان‌های گذشته در یونان و روم ساخته می‌شد. آن‌ها معبدهای خود را برای الاهه‌ها و خدایانشان می‌ساختند.

مؤمن
مؤمن کسی است که به خدای واحد اعتقاد دارد و اعمال دینی را به جا می‌آورد.

نخستی

نخستی‌ها جاندارانی پستاندارند. مغز آن‌ها پیشرفته است و دندان‌هایی کامل دارند. این دندان‌ها شامل دندان‌های کرسی، نیش و پیش می‌شود. نخستی‌ها با دست‌های خود می‌توانند اشیا را نگه دارند. انسان جزء نخستی‌هاست.

نشانه

نشانه چیزی است که در معنای چیز دیگری به کار می‌رود. مثلاً کبوتر نشانه‌ی صلح و ترازو نشانه‌ی عدالت است.

نوسنگی

نوسنگی نزدیک‌ترین دوره از دوره‌ی پیش از تاریخ به ما است. یادگیری کشاورزی و روستانشینی در این دوره اتفاق افتاد.

همه گیری

همه گیری زمانی اتفاق می‌افتد که یک بیماری مُسری در آن واحد و در مکان واحد جمع زیادی از آدم‌ها را مبتلا کند.

نمایه







کتابهای مهتاب
واحد کودک ونوجوان محراب قلم



کتاب های مرجع

برای کودکان و نوجوانان



چراهای شگفت انگیز ۱



دائرة المعارف مدرسه



پرواز با علم





دائرة المعارف کوچک



دانش نامه ۱،۲و۳



چراهای شگفت انگیز ۲

انتشارات محراب قلم

تلفن دفتر مرکزی: ۸۰-۶۶۴۹۰۸۷۹ تلفن فروشگاه مرکزی: ۶۶۴۶۵۲۰۱
WWW.mehrab-e-ghalam.com



نخستین کتاب تاریخ کودکان که از دورترین دوران زندگی بشر تا زمان حاضر را در برمی‌گیرد و بچه‌ها را با قهرمانان تاریخ ساز جهان آشنا می‌کند.

- زندگی روزانه‌ی انسان نخستین
- زندگی روزانه در دوران باستان: ایران، چین، مصر، هند، یونان و روم
- شوالیه‌ها و زندگی در قلعه‌های قرون وسطایی
- شناخت جهان و کشف امریکا

- از این مجموعه منتشر شده است:





تهران / خیابان ۱۲ فروردین
خیابان شهدای ژاندارمری
پلاک ۱۰۴ تلفن: ۸۰ - ۶۶۴۹۰۸۷۹
نمابر: ۶۶۴۶۵۲۰۱ صندوق پستی: ۵۶۸-۱۳۱۴۵

